



۱۳۲۳۱  
باز

شماره قفسه: ۳۱

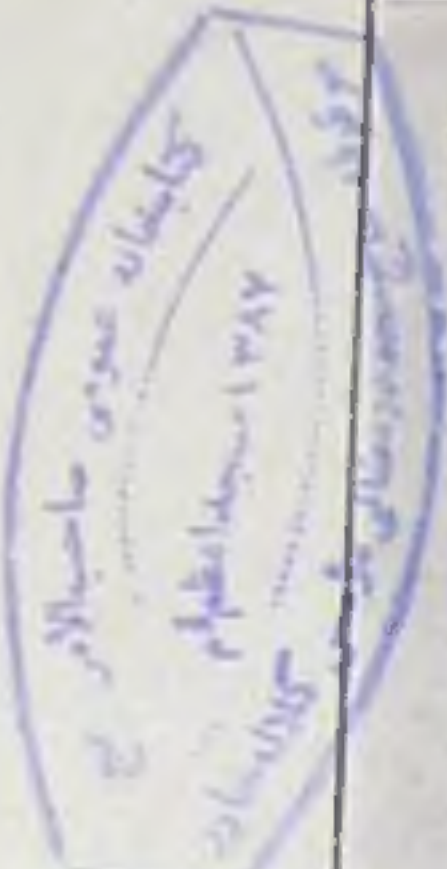
شماره کتاب: ۴۲

تاریخ ثبت: ۷۸/۱/۱۵

شماره مسلسل:



آیت الله محمد باقر شیرازی



۲۵۹۸

نام کتاب: آیات و بحار  
تاریخ ثبت: ۲۵۹۸  
شماره قفسه: ۳۱  
شماره مسلسل: ۴۲

مهر زشت

چون کتاب کلدسته حسن انبیا زشت ترجمه با ترجمه  
شعبانم مردم به نام رس که با مجاهدت برادران شهید میرزا  
مهدی بنجامین رئیس طبع و نشر شده بود خیلی کمیات طالعایش  
زیاد بودند و غیر متوجه مکان انجم و سیاه و خشن افراشته  
بعضی توضیحات الحاقات ضروری در تجدید طبع آن کتاب  
مراعاتی است و خدمتی شایان بعوالم نوع و طالبان حقیقت  
آئین از ویسی نموده امید است که مطبوع بهر طاعتان  
غیر نخواهد افتاد

۱۸۵  
۹۳



هو  
آئین دین زرتشتی

من تالیفات

مهرگان موبد سیاوش

مطبع خورشید مطلع  
منظف ریجلیه مطبع درآ



## بنام خداوند هوش آفرین

دیبچه

یزدان را تائیش که هوش سخت و خردین  
 را سرمایه آفرینش ساخت و آفریدگان بین  
 و آسمان را از پر تو بود و فیروز نمودش راه دانش  
 و بخش نمود تا را همنانی خرد بیدار و دانشدار  
 بهر دو گیتی را از چاه باز شناسند و آسایش  
 پایدار در یابند و از میان جهانیان گروهی  
 ویژه فروغان نهاد را که نمایند نیروی ایزدی  
 و نگاهبان پیمان یزدانی اند از آغاز آفرینش

و روز بوش باغی فرشته سرشته و در کالبد  
 تخم فرو فرست بکشته اند بر دیگر مردمان بزرگی  
 سرافرازی داد تا جهان و جهانیان را از نمود  
 و داد و بخش خرمی و آتش آوزند و آفریدگان  
 پروردگار آب و آتش با سایش اندیشه گذاری  
 پندار پرستش روز سپارند پس از درود و آفرین  
 پوشیده نماند که بنده کترین مهربان موبد سواد  
 از چند سال قبل محض آگاهی و اطلاع برادران  
 گرام از راه و روش فقهی قصد و شتم که قصد  
 طبع کتابی بر اعم و بواسطه بعضی موانع موفق بین  
 خدمت نشدم تا آنکه در این موقع که بخواست و  
 یآوری یزدان مهربان باز گذارم بهند و ستان



افتاد و در صد انجام خیالات دیرینه برآمده و  
بسعادت و موفقت آئین دوستانی که در آخر  
کتاب سامی آنها ثبت است نایل بطبع گردید  
چون قصدی خبر خدمت بافرادر زشتی نداشتم  
در این اقدام را به خیال خود خدمتی میداشتم چونکه در  
صفحه دوا، کلدسته وارد و چنان تو عیظ  
مینماید که دین و دانش و این را بپرستند  
و نقش کنند تمام مردم چه بزرگ و چه کوچک  
آزاد شنیده دریافت کرده و حسب الاوامر  
کیش زقار نمایند  
چنان اندر رساله که جناب آقا دیشا جی  
حجی بانی رئیس محترم کیش زشتی چاپ

منوده در یکجای چنان مرقوم فرموده که از فهمیدن  
مسایل مذمبی بیک اندازه دور افتاده ایم و همان  
گنج موروثی یعنی کیش مزدیسی که از اجداد ما  
بما رسیده اگر زود روشنائیش بکار برقصه از دست  
دای چون این بکشته دریافت کردم که حساب  
محترم آن رساله با جناب آقا بهر دستگری  
که کتاب کلدسته چمن آئین زشتی را صحیح دانسته  
از این جهت در جمع آوری ترجمه تالیف تصنیف  
کرده و سعی و کوشش خود را بعمل آورده و آنرا ایل  
نمودم که سبب بیداری و هشیاری باشد  
لخذا امیدوار است که هرگاه فرزندان ما  
در ترجمه و حسنی رساله یادر تحریر و تفهیم آن خط



و شتابی شایده فرمانید با صلواتش کوشند و اگر  
توانند بذیل کرم بپوشند تخریر افی یازدهم آورماه

قدیم ساله اگر درین

شهر یار ساسانی

میل قریب یکان جو در راه  
شهر یار ساسانی

در بید و معموده بمبئی

سمت تخریر صرف

مقصود عمده از تخریر این ساله بیان بعضی آداب این دین  
و مناسک و مراسم این کیش با قوتیست که بفرمود عالم الناس  
نزدیک است

بیان ذات و صفات  
خداوندی که در کائنات است

(۳۰) نام خداوند در اوستا اهوره مزده است  
صفت ذات احدیت چنانکه در کائنات و در تمام  
اوستا و تصانیف یازند و جبراین مذکور شده است  
ما فوق تصورات روحانی میباش که اندیشه  
بنی نوع بشر از آن برتر نبرد در آیه نخت  
از سوره چهل و سوم یرشن سلطان علی الاطلاق  
عالم است چنانکه گواهی او در اوستا و ارد  
استا اهماعه بهماعه استا کهما عچید و سی  
خسته یانس مزدا و ایا و اهورا تهی عته تویم  
که توعه و سه می شمش در دیا عه تد موعه و اگر

این انجام و حفظ و تدوین  
نخستین و از این جهت  
داشته اند که در این  
و این است







# آئین زرتشت

۱۰

۴۴ بنیاد این کیش همی ازشت زرتشت بود  
که نژادش با پستمان می پیوندد و در کاتک  
که عده وزیده کتاب دین زرتشتی محبوب  
می بینیم که شت و خور زرتشت شخصاً شخصاً  
و عظم و نطق میفرماید و در آیات دلپذیر و  
و به مقتضای شتم از برای چهل و نهم پریشان آمده است  
سفتم او تو امر دای غمگی امورا به میداوی  
نه عری جید منکما به فره سد چا پیش ای  
کمپای ای به کتا ایه ره و شت رافره سیاه  
ویشا به اعد بی تو ای کی تابی نوشجا  
به ادب و عه او جی زره شتر و فوار ویم  
به به عتیود ویشا به عو مایدره گوا عمت

این کیش  
ازین کیش  
در کاتک  
که عده  
می بینیم  
و عظم  
و نطق  
میفرماید  
و در آیات  
دلپذیر  
و به مقتضای  
شتم از برای  
چهل و نهم  
پریشان آمده  
است  
سفتم او تو  
امر دای غمگی  
امورا به  
میداوی  
نه عری جید  
منکما به  
فره سد چا  
پیش ای  
کمپای ای  
به کتا ایه  
ره و شت  
رافره سیاه  
ویشا به  
اعد بی تو  
ای کی تابی  
نوشجا  
به ادب و  
عه او جی  
زره شتر و  
فوار ویم  
به به عتیود  
ویشا به  
عو مایدره  
گوا عمت

# حالات حضرت زرتشت

۱۱

او شاعنه رفه نوحه نسیم او جو عکمو و بهید  
آبیش قش و سه سی شتر میاد باعه به بود  
آ تو امر و استومی افیا چاه  
شت زرتشت در شهر ری که در اوستا  
به رخ مشهور است مثوله کردید پدرش پورو  
و شپ مادرش و غده اسم داشتند و خا  
پدر آن حضرت واقع بود بر کناره رود  
و آج که از کوه پیت زیر میزاید هر چند  
یوم ولادت آن حضرت از اوستا معلوم  
و محقق نمیشود اما از روایات و احادیث  
و اسپین معین میشود که روز زائیدن حضرت  
یوم خور واد ماه فروردین بوده است



تاریخ و تفصیل دست طفولیت و تربیت آن  
حضرت در دست نیست و خبر هست که  
حلیله آن جناب بنودوی بوده که از سو  
مادر و خورشوی داشته است و هم دختر  
از صلب شت زرتشت نقل کرده اند که فرین  
و تهرت و پور و چیت باشند نیز گویند شت  
پیغمبر به سپردشته است یکی به دیو پشرو  
دیگر فرود نرومنی و خورشید چهر بوده  
و ۹۰ نمید و صحابه اول آنجناب میدیو باین  
آراست بود که از طرف والدان حضرت  
قرابت داشت همایان و پیر و ان  
خاص او کی گشتاسب و فرخوشتر و جاماسپ

و بانوی گشتاسب شاه هتوس بینی کتابون  
بودند  
(۱۰) دشمنان بزرگ دین او گردید بودند  
که آنها را یکسان و کرمان می گفتند و سرگرد  
این محاذین تبیله بخش بودند که در وید  
بنود آنرا اوینج نبشته اند ان حضرت در آ  
دین و ستردن این رحمت کثیره و صدما  
عده کشید چه که ضدیت کامله و عقاید  
فاسده و او با م ناقصه و اصنام می کرد  
و طایفه بزرگی بکین انسر و برخواستند ولی  
نیروی ایزدی بر همه فایق آمد  
(۱۱) شت زرتشت هم قیلوف بوده و



حالات حضرت زرتشت

۱۴

هم شاعر و هم پیغمبر و نام او در همه اقوام متقدمه  
عالم چه تقدیم چه متاخرین مشهور و معروف  
بوده است و کتاب دینی پارسیان زرتشت  
و اثنیه او مملو و مشحون است بر گاه بنحو اهیم  
انبار او را اینجا ذکر نمایم کتابی خواهد شد در شان  
او همین کافی است که زبده او را بدرجه ملائکه  
ناموزار تفاداده و ستوده است و در او ستا  
این علوم مرتبه حدی غیر از ان جناب نداده  
هیچ آدم خاکی را بدین صفت تعریف کرده است  
(۱۲) نه پندارند که قوه تضاد ابره من و نیروی  
تزار کردن دیوان را فقط به بود یا مسیح داور  
بود حضرت زرتشت بسیار روزگار پیش از ان

حالات حضرت زرتشت

۱۵

را بنمایان با ابره من و سپردان او برابری  
کرده فایق آمده بود در آیات ششم و هفتم از پرورد  
نور و هموندید آمده است او ستا  
فیتة اجماعه اوده و ته دژ و اموالگر و غنیویش  
ما می دانم من چنگله شاعرم زرتشت و نیم  
اوه قور و شپه فرو بر تیا و بچه زاوشه  
افه سته و نمکه و نکیم دینام ماز و سینم  
وانداعه یا نم سته و ندوده غنود کما فیش  
در، فیتة اجماعه اوده سته یوسفه ناموزره  
شته و نوعدی افه سته و انه و نکیم دینام  
ماز و سینم نوعد استجه نوعد شتا بچه نوعد بود  
ویاروشیتیم

که ابره من بدینش زرتشت  
گفت که ای زرتشت پاک  
پیدایشهایم از ابره من  
ایستدین ماز و سینم که ازین  
بمان غنی می که پورده غن  
یافته سلطان الاقوام شده  
حاصل خواهم کرد در یکسخت  
او زرتشت پنهان چنین  
گفت که اگر جسم و جان و  
روح من ازینم پیا شد ترک  
دین پرزدان پرستی را نخواهم  
کرد



۱۳۰ گویند که آنجناب در شهر بلخ در مقام و منصب  
سالکی از دست بدکاری تورانی بر او تمام مقبول  
شد و است و روزگشته شدن او روز خوشید  
از دیماه هست که روز یازدهم از ماه دهم خورشیدی

باشد

### زمان ظهور زرتشت

۱۳۱ اتفاق جمهوری است که بعثت حضرت  
زرتشت در عهد سلطنت کی گناب شده است  
که یکی از سلاطین طبقه کیانی بود اما بدستی  
معلوم و محقق نشده است که آنجناب دولت  
خانوادگی کیانی کی بوده است ولی معین و  
مقرر است که این طبقه بحقیقت سستی داشته

روزگاری در از پیش از ۵۵۹ سال بعد و بجا و نه  
قبل از میلاد عیسی که سیروس بزرگ بنیاد و  
همخان نشان گذاشت سلطنت ایشان پایان  
رسید اگر چه تحقیق سن ظهور حضرت را متعین  
کرد اما کثرت آرای اهل سیر و تواریخ و گواهی  
عموم حکمای استوار خاوری تصدیق میدهند  
که عهد بعثت آنجناب کمتر از یک هزار و دویست  
سال پیش از میلاد حضرت میخان تواند بود

اسم دین زرتشتی

بمقصود دین آن حضرت

۱۵، نامشیش اشوزرتشت در کتاب دینی



پارسیان مازرونی بیایند که معنی آن پرستش  
 مزده میشود و مزده در اوستا اسم ذات حد  
 و این کلمه را همه جای بر ضد دیوینی که دیو پرست  
 استعمال نموده اند از بعضی ازین دیوانان شایع است  
 به آلهاتی که دروید بنمودند کورست و برخی آله  
 ایرانستان اند و برخی شیاطینی اند که وکالت  
 و انحراف اخلاق بر عهده آنهاست روشن نمیرد  
 است که کیش زرتشت پرستش خدای  
 یکتا را نعید میکند و از کثرت آلهات تنفر دارد  
 در آیه نخست بای نوم گاهای دوم شست  
 زرتشت میفرماید اوستا  
 ۱۴۰ و فرود شیا انکشی غش و رزم تو نمکمو

او هو غه داکه و ابو شویونه آرمه غش  
 نوع دو ژده غایعه و سیافش ابو رو  
 از این جهت است که شخص زرتشتی کلمه شهادت  
 دین خود را بدین نحو می گوید که من خدا پرست هستم  
 من اوستا میگویم که یزدان پرست و زرتشتی بودم  
 مخالفت و محاربت با دیوانان کهنم و کیش نروان  
 را نگذارم مقصود از کیش یزدانی همان مذبی  
 که خداوند بواسطه حضرت زرتشت به خلق رسانید  
 اینجا در اوستا مذکور است و موقوف  
 دینی را که شست زرتشت برای امت او رده است  
 دین بجای خوانده است از این سبب است که به  
 این کیش پاک خود را بعدین یعنی پسروید

مطلبین پرستاران  
 دیوانه و آن دین گمراهان است  
 معنی خطاب فی کتب  
 زرتشتیان هم در همین  
 بار وقت یاد می آید  
 که در خصوص یزدان  
 اتماف میمانند که کشتی باشد  
 دین یزدان پرست که مقرب  
 و پسند و انوشی که فضل  
 که حالا موجود است  
 شایع کرد و آن دین پرست  
 است که قلم عبادت  
 احدیت را اینها بد

و خورشیدان که پیش  
 اوستا است که خدایت  
 ۱۷ میفرماید است  
 ای ایزدان باد و اوستا  
 از روزگاری بود که  
 توان بخوان برای بجای  
 مانده است عهدی



بعید است از بعثت اشوزشت و خوران  
به کزین پوششک و شمس و حشید و دیگران  
فروزمندان با اقوام دیورپست تنیر آور کرده  
اندام چنانکه در آیه پانزدهم از بای نهم  
اوستایم زمره گیر و اگر نو و ویفه دیو  
زده شتره یوغه فره اهداد و ورور و روده  
افترین فیه آیه زما یوا و حش تو خوش تو یو  
تو خوش تو داشتو تو اس و ره تره جاشنو  
ابه و دب نو دمان

## کتاب دینی زرتشتیان

۱۸، کتب دینی زرتشتیان را که امروزه

موجود است  
اوستا مخصوصاً فریه و سوره  
عموماً میخوانند اوستا را  
کتاب است و این کتاب  
کتاب از افغان که گفته  
است و معنی لغوی آن  
نویاست و به معنی باب  
نیز خوانده میشود  
از این جهت که در این  
کتاب آیه ها و جملات  
آن به خطی خاص و  
آن به خطی دیگر است  
ازین جهت که شرح  
ازین کتاب را  
۱۹ اما اوستا  
نوشته اند که متعلق  
مبادی است و اول  
ایرانیست و اوستا  
عموماً از دین و اول  
که زرتشتی است  
و این کتاب را  
دین است

و مناسب کلیه باسنگرت و به منود دارد که  
زبان کتب آسمانی نبود است چنین نمایا که  
اوستا مجمع نشأت و تصنیفات متفرقه است  
که درازمنه مختلفه طبعات متوجه همان زبان  
اوستا اصناف مصنفین بالیف کرده اند  
و بشکلی که اوستا یونانها و میان زرتشتیان  
متداول و موجود است در روزگار و اسپین  
بجهت ادای فرائض و عبادت درست کرده اند  
برگاه از روی علم آسمانه و علم توارنج سیاهی  
نظر کنیم و ضحی جمیع اوستای موجوده را بدو  
قسم منقسم توانیم کرد اول از زبان گاهتا است  
که منظومات مقدسه است و از شتا است



خود حضرت زرتشت بوده صدش بموجب  
 آیه بیستم بای چپا ده مضمون برش بوضوح می بود  
 آوستا یونو عیو کانا فر  
 وید یا پنجه سغه تامه اشو نوزره شترمه افش  
 منه و آن چیست شده و دم از انیشتر فستیه  
 فزده سامشام سپتام  
 معند چند آیات در چند جای از طرف صحاح حضرت  
 در کاتنا تعبیه شده است ثانیاً زبان او ستا است  
 که نسبت بکاتنا نوتر بوده تحریفات و تصرفات  
 کلیه دار پیش از عقیده عمومی چنین بود که همه او ستا  
 را خود اشو زرتشت نوشته است و از آسمان  
 فرود آمده ولی تحقیقات امروزه مبرهن و قائل

معنی  
 ۱۱  
 آنکه اول پنج آیه است  
 زرتشت سخنان را با این  
 فقره و بسته جا و این  
 براس  
 پیش و می شود و این  
 بناسن است  
 در هیچ جا برای قاف و این  
 خواندن نمی آید اما لفظ ساد و  
 مطابق همه سکت است  
 سرودن قاف از این  
 سید و در چنانکه زرتشت بیان  
 حال هم او ستا  
 بان و ستا قاف و این  
 نباید خواندن جمله این  
 سرودن کاتنا مطابق سکت  
 قاف می آید که معنی آن سرود  
 یک بند

میدارد که تنها کاتنا از تحقیقات خود آن  
 منفر الانام و تمه و ستا پس از که شتر آن  
 سرور در رمنه متفاوت اصحاب آن حضرت  
 و دستوران دین اشا و دین فرموده اند او  
 در حالتی که یومنا بد اور میان زرتشتیان است  
 متضمن بر مواد آتیه می باشد اولاً کاتنا است  
 که حاوی پنج کاتنا یعنی سرود بای یک است  
 و ۲ و سپرود ۳ و نذیراد و ۴ خورده او ستا  
 (۲) باید دانست که کاتنا پنج است یکی  
 اینود دوم شتود سوم پنجه چهارم  
 و پنختر پنجم و هشولیت و اسم هر یک  
 را از کله اول هر مجموعه بر آورده اند مجموعه اولی



پنج باینی سوره دارد و مجموعه ثانیه چهار سوره  
و مجموعه ثالثه نیز چهار سوره و مجموعه رابعه و خامه  
هر یکی یک سوره دارد و هر سوره چند قطعات  
هر قطعه سه یا چهار یا پنج مصرع قصیر البحر یا طویل  
البحر دارد زبان این سرود با بسیار کهن  
بوده و باستان ترین کتب پارسیان شمرده  
می آید عبادت ذات احدیت و تحصیل اخلاق  
حمیده و آداب حسنه از آنها آموخته می شود از  
خواص سروده این سرود بای هبستی این است که در هر  
مصرعی یکبار یاد و بار اسم خداوند یکت که امروز  
مرده باشد یا اسما و صفات خداوند که نامزد  
بهفت هشتا پند است می آید گاه گاه اسم ذات

احدیت بمعنی اسما و صفات الهی آمده است

## اجمال مضامین مهنودگاتا

۱۳۲۰ ، ذیل اختصار مافی الترتیب کا تحفہ مرقوم

۱ مهنودگاتا بای نخست اوستا وارد

یا نیم منو یا نیم و چو یا نیم شیوتم اشو نو زرتشتی

فرا ایشا سفتا گاتا کی اروا تم نمود می گاتا

اشویش (۲) اهی یا ساسانکما استا نرتو

رفدر میا به مه غشی غش مزدا فوا ییم سفتی یا

اشا و یغنی غنک شیو تنای و نگمی غش

خره تیم غنکو یا شنوی شاکی عشیا اروا نم

(۳) ییو امزدا اهورا فنیسیر جبا عده وی

بای نخست مهنودگاتا  
استدعای شش است  
از او رزم ذکر و شش  
مهی بکش و شش  
شوش و شش  
جانشینان و جانشینان  
و قوت و دد و دد و دد  
استوار می کنند که به  
زندگی خود را پیوسته  
راستی و دد است که  
بیاورد استی مصروف خواهد  
داشت و ۶۰۰ جزم می  
نماید که بهشت و دد سادس  
متابعیت نکند و آرزوی کند  
که بوی الهی نالی گردد



فنکما ۲۶: معه بود او و غه ابو استوانچا  
 میده چا فنکما آیتا ۲۷: شاد چا یا عش رفتو  
 ده عید خاتری ۲۸  
 ۲۹: نی و الا شافیا فی منچا وی افوارونم  
 مزد امچا ۳۰: ابورم بیعه بوخستر مچا امچونه  
 و منم ورده و عتی آرمه عشش آموعه رفد  
 راعه زوی عنک جه تارده، فی اروانم می  
 آن که عریم وی ده ده هتر فنکما پشیشیا  
 شوتنه نام ویش مزد ابورده یا ۳۱: بود عش  
 تو چا او د خسا عایشه شه یاده، اشاکد تو  
 دره سانی منچا وی وید منو کاتیمچا ابوراعه  
 سوشتا عه سر و شتم مرزا ۳۲: اما مانترا سر شتم

و اعروعه معه دی خرفتر انروا ۳۳: وی  
 که عدی فنکما داعدی شاد ادره گانی ۳۴:  
 عره شوش تی اخذ عش مرد از ره شتر اع  
 ۳۵: او جو عنکمود رده نو ۳۶: ارمه عه بیاجا ابور  
 یاد عه بشوه تود مشیاته اروه یا ما ۳۷: واعدی  
 اشا تام اشیم و نکمی عشش ایفا عنکمود ۳۸: و عدی  
 تی آرمه عتی ویشتا سپا عه شتم معه بیاجا وستی  
 مزد اخسته یا چا یا وی مانترا سرده ویمارا  
 دا ۳۹: و شتم تو او ویشتا یم اشا ویشتا  
 بزوشتم ۴۰: ابورم یا سا و عشش زروعه فره  
 شوشتر اع معه بیاجا ۴۱: بیعه بیچا غید  
 راعنک با عنکمود عه و سیفا عه بوه و نکمی عش



غنکود ۱۱۰ اناعش و انوعده پوره مزد اشپجا  
 یا اناعش زره نیا: فچا پید و شتم پوعه وی  
 بو عتاد سه می سنی نام بچم زوشتیا غنکو  
 ایشو خشر می سو نکهام ۱۱۱ ادلی غنک اشا  
 ادچا و عتاد و غنکی شپا دانی غنک غنکو  
 عرتوی غنک مزد ۱۱۰ پورایه پو فرنا آف  
 اناعش کامم: ادوی خشر معیه یا اسینا  
 اخره تیا و قیاسره و ۱۱۲ فی اناعش اشم  
 نفا غنکه غنچا وی بوی ناعنی: تویم مزد  
 ابور افرو ما سبشا تو هماد و و جکی مه  
 غینی عتاد چا تو ایبه غنک ما یا عتاد غنک ش  
 فو عرو بود کرده دوم ۱۱۳ خشمه بیا کی

مبینی چنچ زوی  
 وی دوم و چنچ زوی  
 ایچو زویم و چنچ زوی  
 که در زویم و چنچ زوی  
 بدی و چنچ زوی  
 انور و چنچ زوی  
 چنچ زوی  
 زویم و چنچ زوی  
 او معین می کند و چنچ زوی  
 روی و چنچ زوی  
 فقط و چنچ زوی  
 شان صاحب و چنچ زوی  
 نیت لیا اکا و چنچ زوی  
 دینچه اندک و چنچ زوی  
 او را باری و چنچ زوی  
 سنجاب شده و چنچ زوی  
 میگرد

عتاد و اکرب اکهما عه ما تو در و جیم  
 کیمات شد به آما ایشو نم سچار مو امشویا  
 در شپا شپا: نوعه موعه و استرا خد و انا  
 موعه سانسو وی و استر یار ۱۲۱ ادانشا کی  
 عتاد فرده ساشم کتا تو عه کو و عه رشب  
 مییم و اما خشته نیت و استرا کو و ایشو  
 کیم او عه استا اهور می دره کو و ویش  
 ایشو مم و ادایو عه ۱۲۳ اهما عه شانوعه  
 سره جا اد ویشو کو و عه فو عته مره و و  
 اویشام نوعه وید و فی یا شوه عتی اد ری  
 غنک عتاد و غنکو: اتمام هو و اوشتو  
 یما عه زوی غنک جها کره دوشا:



۴، مزد سخاری مه عر شویازی واوره  
 زوعه فعه عره چه تید: دیو اشیا مشیا عشیچا  
 یا چاوره شرعته اعفه چنید: هوو ویکرو  
 اهور و اتانی غنکدینا هوو و سدره: ادوا  
 استا اش شاعش فری نمنا اهورا عه  
 بی رو اگی عشیچا از یا بید مزد ام دوه عدی  
 فره سایو نوعه: عره جیوعه فره چیش  
 نوعه فثویتی در گوه سی رو: فعه عری ادای  
 و وچدا بور و مزد اوید و او پیش و دیان  
 بی نوعه ایوا ای و ستونید ارتش اشاد چید  
 بچا اذری تو شایمتی چا و ستر یا عچا تو  
 ورشتا ته شار: نیم آزی نوعه شامو

مانترم تشد شها نرو شو: مزد اگو و عه خثوید  
 مچا هو و اروشیه بیو فثو سا سیدنا: کستی  
 و بی منکمانی ای دایا دایعه: او سر تیغه یو  
 ۸، ایم موعه عدا و ستولی نی ایو و ساسنا  
 کشته تا: زرد شتر و سفه تامو هوونی مزد  
 و شتی اش عچا چره کر تر اسرا و نیکه مپیوعه  
 هو و موم دایعه و خدر میاد: ۹، اد چاگی غش  
 اروار و ستالی انشیم خشان مینی رادم:  
 و اچم نه رشل سیر میا بم آوسه می اش  
 خستر م: کد ایوا هو و غنکدنی موعه ده  
 رسته و داو و: ۱۰، نی جم ایعه یوا هو را او  
 کو داتا اش خشته مچا: او و بی منکمانیا



تیش را ما میچا داد از میچید ایما مرد اتوام  
می منکی فوارویم ویدم ۱۱ کدا انشم بود  
چا منو خستر میچا ادا مشا بی جیم فردا فرشته  
مزد عمر مکا عه آه عتی زانه تا به اهورا اینا  
اوهری ایما را تو عیش میثا و تمام  
کرده سوم را ادا و خستیا عشتو میثا  
میچید ویدشی پستوتا چا اهورا عه  
ونکی عیش منکو بهو ما نزد را اشایا  
روچی بیش دره ستا اروا از ۲۲ سرو  
عیش و هشتا اوی تا سیجا منکما  
آورده ناویچه تیاریم نرم خنیا عه تنوئی فرامی  
یا منکو اجماعه نی سزدیا عه بودن تو عتی

معنی  
در ای سوم و عطا اذل  
ریش را ما میچا داد از میچید ایما مرد اتوام  
می منکی فوارویم ویدم ۱۱ کدا انشم بود  
چا منو خستر میچا ادا مشا بی جیم فردا فرشته  
مزد عمر مکا عه آه عتی زانه تا به اهورا اینا  
اوهری ایما را تو عیش میثا و تمام  
کرده سوم را ادا و خستیا عشتو میثا  
میچید ویدشی پستوتا چا اهورا عه  
ونکی عیش منکو بهو ما نزد را اشایا  
روچی بیش دره ستا اروا از ۲۲ سرو  
عیش و هشتا اوی تا سیجا منکما  
آورده ناویچه تیاریم نرم خنیا عه تنوئی فرامی  
یا منکو اجماعه نی سزدیا عه بودن تو عتی

که چگونه در جهان بکار قیام  
و دوام کرده اند و می بریدی  
که عاقبت الامر خواهد آمد  
خانی خواهد آمد  
این مطلب به راجع به  
داده و خلیل علم بن محمد بن بابیه  
فقط بوسیله آن می شود  
(در قلم)

۱۳، ادا مه غنی فوارونی یا پیا خفتا  
اسرو اتم به مننه هچا و چه هچا شتو  
هی و میوا کچا به استیا بودا عنکو و عیش  
و شیا تا نوعد وژدا عنکو ۱۴، ادا چا  
هیدتا بهیم عه غنی جیم فوارویم ویدم  
پکیچا اثر یا عتیچا تیا چا عنکو آیفیم عنکو  
چشتو دره کوه نام ادا شونه و هشتا منو  
۱۵، ایامنه واوره نایسی دره کواشتا و  
زیو به اشم مه عینوش سفی شتوئی خرو  
دشتی عنک سینو وستی سیچا شتوشن  
اهورم به عتیعش شیوتا عیش فرورد  
مزد ام دعه، ایانوعد عیش وی شیا تا



دو انا چن امیدایش او بوما به فرس مه  
 فی عنک افاجد هیدوره نانا چنتم منو  
 او ایشیم هی اندوارنایا به نه بن ایشیم مره  
 تانود، اهما عچا خشرم جسد منکما وی  
 اشا چا به او کفرم آیه بی معش ده داداره  
 عمنش آن ما ایشام توعه به عنکد تیانکیما  
 ادا معش خوارویو ده، او چاید ایشام  
 کینا چه عتی بنیکهام ادمر ذاقه بوخشرم  
 وی منکما و وعه ویداعتی به ایعه بیوتی  
 اهورا یوعه اشادون رستید درجم ده،  
 او چا توعه ویم خیا ما یوعه ایم فره شیم  
 کره تا آن ایشیم مزد سچا اهورا عنکد مومو

یستر بره نانا اشا چا به هیدستر ایشام بودترا  
 چنتم عنکد دیتاد، ادازی او اوریجو  
 او و بوه عتی سکند و سفته تیرمیا به اداشتا  
 یو چنتم آهسته توعش و نکمی عمنش متکمو به مرزا  
 اشته خیا چا یوعه زه زنتی و نکما سره وی دانا  
 هیدتا اروا تاسشته تا ما مزد ادا دوشیا  
 عنکد خسته چا اینه تی هید چا دره گیم در گو  
 ده یورشو سو ده چا اشته ده بیوا دعه فی تا عمنش  
 عنکد عتی اشته کرده چهارم راتا، او  
 اروا تا مرتوا گشتا و چاسی عنکد امی  
 ایعه بیو یوعه اروا تا عمنش در یو اشته یا  
 گیتا وی مرتبه عته به او چید ایعه سو

در ای عجب ارم غله نکره  
 عاری است باز دوی محقری را  
 زیادت ایشام و حی می کند  
 بر ایش قدرت و عظمت اهوره  
 میسند و چنانی آفرینش جهان  
 راسته و پاکان و خوش کاران  
 را کو بر سر بس کاران و تنیان  
 پاکان و فریفت ران بسید  
 در ان راقیه فرموده است که انو  
 مده به جای خاف و دافرت و  
 هر کس را بهر آفرینش و  
 در یاز و دیادش کردار و کفایت  
 و سیروان خود را بیست می ده  
 و سیرید که در دوازه کوشش می  
 استماع سخنان بدان و با پروردگار  
 بپسند و سپاس بخشد و انرا  
 مطلوب سازند و خاطر جمعی می ده  
 که در ای دیگر بقینا پادشاه  
 بگلان فانی و کیم داشت کردار  
 بدی تواند بود



یوعه رزدا عنکس مزد اعه ۲، یزه عیش  
نوعه اروانه او و اعه پی درشتا و چیا ۳  
او و اویغنی عنک ایوعه تیار نیم اهور و ویدا  
مزد ایا انسیا یا اشاد و چا جو امی ۳ نیم  
وام غنی آترا چا اشا چا عیش را نوعه بیا  
خشیتم ۳ بیدار و دتم چو و عنک و دده یو  
تدنی مزد اوید و د نوعه و و چا ۳ نه و اتوه یا  
جو نو و یغنی عنک و اعه ۱۴، یداشتم زویم  
عنکس مزد اسپا اهورا عنک و اشه چا آرمه  
عتی و اشتا عشه سا فنکها معه ۳ خوشترم  
او جو عنک و و بیا و ره داوه نیادر و جهره  
تد موعه و یچه دیاعه و و چا بید موعه شادانا

و میو ۳ وید و یو و هی فنکهای اسچاد عدا عه  
بیا با عه شش تاجید مزد اهورا یا عه نوعه  
و اعنکمد عنکمه عتی و اعه ۱، اهما عه عنکمد و شتم  
شی موعه وید و ا ۳ و و چه به عتیم مانترم نیم به  
ار و دتا تو اشه یا ۳ امره ماتسچا مزد او و  
خشتم ماید موعه و می و خشد فنکها ۱۷، یشتا  
فوعه و یور و چی بیش رو عتون خاترا ۳ هو و  
خزه تواد انشش اشم یا داره ید و شتم منو ۳  
تا مزد امه عینی خشیولی اینر مجید اهورا یا مو  
۱۸، او توامی عنکهای فوعه ویم مزد ایریم ستوعه  
منکها ۳ و نکھی عیش فته ریم فنکها ماید تو ا هم  
چشمه عینی بی عنکره بم ۳ به عتیم اشه یا د انیم



عنکبی عیش اهورم شیوتی شی ۹۰، تو و عه  
اس آرمه عیش توی آکی عیش شانس  
خزه توش به مه عیش مزدا اهورا بهید اخیاه  
دو اقام به و استر اید و آعه میوانو عد  
عنکمد و استر یود ۱۰، ادی ایا فره و رد  
تا و استرم اخیاه فتو نمیم به اهورم اشه و  
نم و نکمی عیش فشی عنکبی فنکو و نو عد مزدا  
او استر یوده و اسپنا به مره تو عیش خشیاید  
۱۱، فی مزدا فوارویم کیستاسچا تئو و نیاسچا  
به توانکما خزه شیچا بهید استونتم دو اشته نم  
بهید شیوتنا چاسی عنکما نیچا میزاوره  
فی عنک و ساد ایه تد ۱۲، ارتا و اچم بره عنی

مته بهوه چا و اعش چا و ایه و بدوا و اعد  
وا و ایه از رزدا چا فنکما چا به انوش  
عیش آرمه عیش مه عیش فره سه عته نیرا  
میتا ۱۳، یا فره سا او شیا یا و  
مزدا فره سه عته ته یا به یوا کسی عیش فنکو  
انر شتام ایه مه عیش بنجم به تا چشمی عنک  
توسرا بار و اعه فی اشا اعه فی وی نی و سفا  
۱۴، تا تو فره سا اهورا یازی اعتی جی عنکمه  
تچا به یا عثود و دوتی داتره نام بهچا اشونو  
یا سچا به مزدا و ره کو و ده بیوستا تا عنکمن  
هنکرة تا بهید ۱۵، فره سا او دیا مه عیش  
فی دره کو اعتی خشرم بهونا عتی به دش شیوتنا



اهورانی نوعد جیونیم نه ره ویستی و اشتریا  
 اهنکوهنی غش ویرا ادیا ادر جیتو ردا  
 فره سا اودیتا هوونی دانوش دمانیا  
 خسترم پشوعتر میا و ادخشی غش و اشتر  
 و تاعه اسفزه زتا پتوا و انس مزد اهورا  
 یداهو و عنکده یا شیتو نیچا ۱۷ کتا ریم  
 اش و وادره کوا و ادره نوعدنی مزو ویدا  
 ویدوشی مردنی ما عوید و اعه فده ویدا  
 زدی نی مزد اهورا و کمی غش فره دشتا  
 فنکهور ۱۸، ماچش اودی دره کوه توامترا  
 نسچا کیتا ساسا نیچا آزی دمانم و سیم  
 و اشوعترم و ادخیم و آداد پدشته تاجا

مرد کچا تا ایش سازدیم نه عته شاد ۱۹  
 کیتانی فنا اشم ایمیش وید و اهورا  
 عره بخدا و چنکها مخته یمنو هر و و سو  
 نوا آترا سحر مزد او نکها وید امارا  
 ۲۰، نی آید اشته و نه نم ده و نم هوعد افرم  
 خسته یو پد ره کیم آنی تمسکودش خردیم  
 اوتیاس و چونیم واپد ایم دره کونوشوتنا  
 خا غش وینا نشد ۲۱، مزد اداد اهورا  
 اروه توامره تاشچا پدیر غش آشته نیچا  
 خافه اتیا دشت تر میا سرو پد و کمی غش  
 و ز دوری فنکهوری هوعد مه غشی شیتا  
 عشچا اروه تو ۲۲، چترای هو و اعنکده



بته ناوید منا منکها ۴ وی هو خوشتر اشم  
 وچکها شیوتنا چاهفتی ۵ هو و تو عه مزدا  
 اهورا و ازشتو عنکمه عی ایش  
 (کرده پنجم) ایا چاخی نوش باید  
 ایا و ره ز نیم مداعمینا ۶ ایا دیو امهی  
 منوعه اهوریا اروزا مزدا تو و عه دتیا  
 عنکها و عنکها ماتی عنک داره دیو و عه و  
 عه پشنتی (۲) ایعه یو مزدا اهورو  
 سارمنو وی منکها ۷ خشترا و اچافه  
 عته مرد و اشاهش بنجا خینواتا ۸ بنفستام  
 وی آرمه عتیم و نکیم و ره میدی  
 بانی عنکمه (۳) ادیش دیو و اسیفا

معنی بشت گاهان دیو  
 در این پنجمین باب  
 در بیان خدای تعالی  
 و در بیان اهورا مزدا  
 و در بیان دیو و اسیفا  
 و در بیان عتیم و نکیم  
 و در بیان خشترا و اچافه  
 و در بیان بنفستام  
 و در بیان بانی عنکمه  
 و در بیان ادیش دیو و اسیفا  
 و در بیان عتیم و نکیم  
 و در بیان خشترا و اچافه  
 و در بیان بنفستام  
 و در بیان بانی عنکمه  
 و در بیان ادیش دیو و اسیفا

عنکها و اکا و منکها و ستا چرم ۹ یسپا  
 و اش یزه عتی در ی بسپا فعه  
 متو عشیا شیو مام اعه فی دعه به تانا  
 یا عش اسر کیم همیا هفت عتی ۱۰ یا  
 اوشتا فره می متیا میا ایشا و توتا  
 و شنتی دیو و زوشتا و نکهی عش  
 سیدیمنا منکها ۱۱ مزدا اهوریا خرد  
 عش نینواتا اچا ۱۲ تا دینو تلمیم  
 هو جیا تو عش مره تاسپا مید و اکا منکها  
 فی عنک دیوی عنک اسپا مه غیوش  
 ۱۳ اکا شیو تم و چکها یا فره چیس دره  
 کو تم خشه یورعه ۱۴ فو عرو اینا اینا خشتا



یا عش سر او یه عتی یزی تا عش تا  
 به تا مانی اهورا وشتا و عستا  
 فنکها تومی وی مزد خشته و عتیجا  
 عنکو ویدام (۷) ایشام اینکها مانی چید  
 وید و ابو عه مادر ویا به یا جو یاسی عنکبه  
 عتی یا عش سر او یه ضینا اینکها به  
 فی شام فی اهورا عر ختم مرزا وید شوی  
 ایشام اینکها مومی و نکو شو  
 سر او یه یم اسپید به فی مینی عنک  
 خشنو شوا یم کی عنک کا عش  
 بگا خار منو به ایشام چید آاهی توه  
 می مرزا ویکه توه آعه فی (۹) دس

سس تش سره و اموزند و هو و جیاتی  
 عش سی عنانه ناعش خره تیم به افوما  
 ایشتم افه نیتا بر خدام با عتیم و نکمی  
 عش منکو به تا اندامه یعنی عش میا  
 مرزا ایشا عتیجا نیشیمه بیا کر زدی (۱۰)  
 هو و مانا سره و اموزند و نی ایشتم وی  
 نکمی او که ایشام کام اشته بیا هوره چالیجا  
 دانی عنک (۱۱) فی چید ما موزدن  
 جیو تیم یوه دره کوه تو مزه بیش چکو عش  
 به عنک عتیجا عنکو سچا افه فی عتی  
 ریخنکو ویدم به یوه وشتا و شو  
 مرزا راره شیان منکو و (۱۲) یارا

دره // ۲  
 دستر او و افید سچا و ددری  
 دو غشردا شست



۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴

مقصدی  
در ایام جاری است باز دعای  
مغفرتی برای زیارت الهام وی  
میکند و سرکش قیامت و عظمت  
ابوره زنده و چگونگی افرینش  
جهان مینماید. پاکان و بندگان از  
سزاده ناپر بزرگاران و تنبیلان  
را بگوشت فرموده است و بیدار  
با پاکان و غفلت ران و بیدار  
را تنبیل فرموده است که بزرگ  
همه جای خانه و باطن و بیرون  
بغیر از کبر و دار و گشت ایشان و بیرون  
زود پاوش می فرماید که در دوازده  
خود الصبیحت می فرماید که در دوازده  
کوشش از اشباح سخنان بدن  
کوشش کاران میزند و بکار  
فرمانده آمان را مغلوب است  
نموده اجنبی می دم  
و خطاطی می کند

او دانا عش آوی نینا ساییا کره فوتیا سچا  
کوی تاسچا او اعش : آعه فی فی غنک  
ده غنتی نو عهد جیانی عش خسته مینی غنک  
وسو : تو آبیاهه عریا اشی و نکھی عش  
آدما فی منکهور (۱۷) بهیمه و شتاجید  
بی عش ارو فی سه سچید و مبیاهه خسته مین  
مزد اهورا میا یا آتشچید ووتیا بهید  
اینگهی دره گوه توایعه آنی عش بی غنک  
غنکه یا :  
کروه ششم (۱۸) یئا آعش عتا وره  
عنه یاد انا غنکی عش فوعرو بیاهه ریش  
شیوتنا ز رشتا دره گوه تچا بهید چا اشنه

می و سر یارید نیکال و بد آن را  
 با تفاوت آرمیه کردن  
 رانند می و بد که خدمت خوابان  
 و اطاعت از دو و بچال کشند  
 و بر ک بدنی و عفو و حکمت  
 و از زدن بی آزاران عفو  
 و بیکاران خصوص بیکند  
 با طاعت خدای و بیکی و  
 می و سر یارید کشار و در قدرت  
 با نند و سر یارید کشار  
 و مصور باری و تقالی است  
 و سر یارید کشار و تقالی است  
 و سر یارید کشار و تقالی است



یخیجا چا هم یاسه عتی متیبا با چا هو عه آعزوا  
 ۲. ادنی اکم دره کو اعتی و چنکما و  
 او و انکما پزستو عه بیا و اوره شعی  
 و نکما و اچو عته عتی اسنیم پز تو عه دارا  
 رادنی اهورمیا زوشی مزد ۳ نی اشان  
 و مینو خیتی و ااد و اوره زی نو پز اعریه منا  
 و اهورا ویدانس و اتو شنکما گو و عه  
 پز ادهو و اشه یا عنکمد و نکمی عشیا و اش  
 مشکو ۴ نی تود مزد اسه و شتیم اکمچا نو  
 یزاعه افا پز خیتی عشیا تره مه عتیم و رزیه  
 خیا چا ز دشام درو جم پز اعریه عشیا  
 نتوکی عشیا و استرا د اچشم مه عتیم ۵

یخیجا چا هم یاسه عتی متیبا با چا هو عه آعزوا  
 ۲. ادنی اکم دره کو اعتی و چنکما و  
 او و انکما پزستو عه بیا و اوره شعی  
 و نکما و اچو عته عتی اسنیم پز تو عه دارا  
 رادنی اهورمیا زوشی مزد ۳ نی اشان  
 و مینو خیتی و ااد و اوره زی نو پز اعریه منا  
 و اهورا ویدانس و اتو شنکما گو و عه  
 پز ادهو و اشه یا عنکمد و نکمی عشیا و اش  
 مشکو ۴ نی تود مزد اسه و شتیم اکمچا نو  
 یزاعه افا پز خیتی عشیا تره مه عتیم و رزیه  
 خیا چا ز دشام درو جم پز اعریه عشیا  
 نتوکی عشیا و استرا د اچشم مه عتیم ۵

یخی و یخی نر شتم سر و شتم زیبا ااد نکمانی  
 افا نودره کو جیا عتیم اچشم و نکمی عشیا  
 اشاد اعز ریش فتو عتیشی مزد اهور و شیتی  
 و ۱ نی زوتا اشاعره زوش هو و مه عتی عش  
 او شتا دکمه یا پز اهما دارا و انکما یا و رز  
 دیاعه مه عتیا و استریا پز تا تو عه عزیا اهور  
 مزد ادر شتو عشیا هم فرشتو عشیا ۷  
 اما اعدیم و شتا آخه عتیا چا مزد اوره چا  
 پز اشاو می غنکما یا سیرونی فره مکونو پز اشنا  
 انتره بنتی نمده عتیش چترارایتود ۸ فره  
 فره و و عظیم اره تا تا یا و می شواعه غنکما پز  
 یسنم مزد اششما و تواد و اشاستویا



و چاد اتا وی امره تا سپا آتئی عتی به  
ازوه ماتس در و نور ۹، ا دتو عه مزداتیم  
مه عنیم شوخته فیتا سرده یا پ: خاترا میتا میا  
و هشتابره عتی منکما پ: ایا ازو عه با  
کره نم بهیا اچه عتی اُر و انود ۱۰ و سیفا  
ستو عه هوجی ته یو یازی آغنگره یا سپا  
هتی پ: یا سپا مزدابوه عتی توه می پیش  
زوشه آنجوتو هوا پ: و می خشیانکما خسترا  
اشا چا اشتا عنیم پ: د ۱۱، ئی سوشتوا هو  
مزداسپا آرمه عتشی چا اشپا پ: فراد  
کیت مشیچا و بی خسترمچا سروتا پ: مو عه  
ژد اتا مو عه آداعه کهیا عجید فه عتی تا انجا به

[illegible]

“ 33 ”







تاعش زی ناشیوتنا عش بنیت پیشی اس ف  
 عری فوعرو بیو عتیه جو پیداس او جانا  
 عدا یاعنکم توه یا مرزا استار و اتیا پ  
 یو عه نو عدا شتم مه عن بتا ایعه بودی عری  
 و بی اسمه نو د ۹ یو عه سفنام آرمه عتیم توه یا  
 مرزا بر خدام ویدوشو پدش شبوتنا و ده  
 زو زد و نکمی عش عیوستی غنکو پ ایعه پیش  
 اش سیزد دیودا همه عه ارون افرستار  
 د ۱۰ اهیاد نکمی عش غنکو شبوتنا و و چد  
 گره بام بو خره توش پ سفنام چا آرمه  
 عتیم دانیم وید و ایه غنام اشهیا  
 پ تا چا ویغا اهورا تو بهی مرزا خسترو عه

آو و تیرا (۱۱) اد تو عه آبه به ارود تا سپا  
 خره تا عه آمره ته تا سپا پ و نکمی عش خسترا  
 غنکو اشاد آرمه عش خشت پ آنه غنی  
 توشی تا عش آرمه اوید ویشام تو و عه ای  
 د ۱۲ کد تو عه رازه ری کد وشی کد و استی  
 تو کد و اینهیا پ سری عدا عه مرزا فرا و  
 یا وی دایا د شیش راشه نام پ پیشانا  
 اشافو و نکمی عش خستی غنک غنکو ۱۳ نیم  
 اد و انم اهورا نیم موعه مروش و نکمی  
 عش پ دینا سو شیتام یا ای کره تا اشاد  
 چیدار و اخشد پ هید چه وشتا بود ایو میروم  
 مرزا بهیاتی ده ترم ۱۴ تدری مرزا و عریم







یادشیش درگواعتی اشنا اولنی چا تو بهیا  
 گره ما آتروا شا او چکوه بهید موعه فنگی  
 عیش بزی جده فنگه و ده سفتنم ادتوا  
 مزدای عنکی ابورا بهید تو عنکی  
 عیش زانتو عه دره سیم فوارویم بهید  
 دشیوتنه نامیردوان یا چا خدا بهیم  
 اکاعه و نکیم شیم و نکوه به تو اهو نه  
 رادامو عیش ارویسی افیمه ره بهی  
 سفتتا تو امه عینی ارویسی جو به مزد  
 خسترا اهی بی منکها به بیاشیوتنا  
 عیش به تو بهیا خزه فی عیش بیم فی پیش  
 و آبه یعتی به ده سفتنم ادتوا مزدای

و باران  
 آغاز توفیق و دوست  
 می نماند و عطا اول من چنان  
 می نماند در دفع بدی و منع  
 تا کرب بود بی بود بهیم  
 دیوان بود بی بود بهیم  
 بسوی آرزو اعمال  
 نویسی در کز جهان چون  
 و شایسته به بهیم  
 از کجا چنان بهیم  
 نماند و آسوده خواب  
 نماند و آسوده خواب  
 گیتا اشنا فرادسته ابوبوش  
 می عنکی عتی آر شد

عنکی

عنکی ابورا بهید ما وی فده عری جده منکها  
 خزه سد چا ما پیش ای کبیا ای پکنا ای  
 ره دختر افره سیاه ویشا به اعه بی  
 تو ای کی تا بی تنوشچا ده اد بهو عه او بی  
 زره شترو فوارویم به به عیتود ویشا به  
 عویا دره گواعتی به اد اشاعنه رفه فو خه  
 نیم او به عنکود به به پیشش پیش و سه سی  
 خسترمیا و یاعه به یودا تو امزد استومی  
 افیا چا ده سفتنم ادتوا مزدای عنکی  
 ابورا بهید ما وی فده عری جده  
 منکها به ابیا فزه سیم کما عه و یوی  
 دویه وشی به ادتو بهما عه آتری را تام



منکوشهها مایود عساعه منه یاعه ۱۰  
 ادتی موعه دیش اشمهید مازو زومی  
 به آرمه عتی جمنواید آرمه سه ساچاه  
 نایا توعه ایها فرشتا فرشتیم به زی تو آیه  
 نایا ایمه و تمام به هید تو خسته یانل الشیم  
 دیادایمه و تمام ۱۱ سغتم اد تو امزدایمی  
 عنکلی اهورا به هید ماوی فیه عره جسد  
 منکها به هید خشتا اخدا عش دی دکنی  
 فوارویم به سادراموعه سانس مشی شی  
 زرد عشش به تدوره زدیاعه هید موعه  
 مردتا و شتم ۱۲ هید چاموعه مروش اشم  
 جو فرخشته نه به ادتی موعه نوعه

اسروشتافه عریو غزا به از ره عدیاعه  
 فرا هید موعه آجد به سروشواشی مانزاره  
 یاجمینو به یادی اشیش رانوعه یوسووعه  
 ویدایا و ۱۳ سغتم اد تو امزدایمی عنکلی  
 اهورا به هید ماوی فیه عره جسد منکها  
 اره تا و و غردیاعه کاحیایتم موعه دانا  
 به دره گهیا یاعش نیم والی خیش دایشته  
 عته به و عریاستوعش یا تو ای خیشتر و عه  
 و اچی ۱۴ هید ما فریاعه وید منوعه واده  
 عدید به موعه یوفردا تو ارفه نو فرخشته نم  
 هید تو خشترا اشاد بچا فرشتا به  
 از ره عدیاعه ازیم سرده ناسی عنکبه یا











اشا انکلی عیش ارم وی عدیاعه پکامی  
اروا وی ارواح شد آنگه تادرا (۹) تدتوا  
فره ساع شموعه و وچا اهورا کتا موعه  
یام پوش دینام پور دانی یام بودا نو  
نه عشتی سخیب و خشته هیا پ عرشوا خشته  
تو و انس پیش نش مرزا پ ده موعه اشا  
و وچا شیا نس غنکمارا (۱۰) تدتوا فره  
ساع شموعه و وچا اهورا تام دینام  
یا تام و هشتا پ یاموعه کیتا اشا  
فراد و غنچینا آرمه تو عیش اخدا عیش  
شیوتیا عیش دعد یاد پچینا چشتو عیش  
توا ایش نش امن مرزا (۱۱) تدتوا فره ساع

شموعه و وچا اهورا پکستی غنک  
آوی جمیاد آرمه عیش پ نی عه بو نذا  
تو وعه و شعتی دینا پ ازیم تو عیش  
فوع و پو فره و وعه ویده و یقی غنک  
اشی غنک مه عشتی عیش سفیا و و شکما  
(۱۲) تدتوا فره ساع شموعه و وچا اهورا  
پکی اشته وایا عیش فره سادر کوا واپ  
کستاریم آنگرو و اهورا و انکرو پ نی  
مادر کوا تو اسوا فعتی عره تی پ چه سیکمه  
هو و نو عدا یم انکرو مه عنیه تدر (۱۳) تدتوا  
فره ساع شموعه و وچا اهورا پکستا درجم  
نیش اهدا آیش ناشاما پ نی غنک آ



اوایو عه اسر و شتو عش فزه نا عنگو ۱۳  
 نو عه اشهبیا آدیو به غتی اچینا نو عه  
 فزه سیا و کنتی عش چاخنه ری فنگو  
 (۱۳) تد فوا فزه ساعر شمو عه و وچا  
 اهورا پکتا اشادر جم دیام رسته یو  
 پی بهیم معراج دیا عه تو بهیا مانتر عش  
 سی عنگ هبیا پاپمه و عتیم سه نام  
 داو و عه در گوه سی پ آایش دو فشی  
 عنگ مزدا اناشی انس ناسچا ۱۵  
 تد فوا فزه ساعر شمو عه و وچا اهورا  
 یزی امیا اشافو عه دخشه یهی بهیم  
 سفادا انو حنگها جه مه عته او عش

ارواتا عش یاتی مزدادی در غزو پ کو ترا  
 ایا کهما عه ونه نام دوا عا تد فوا فزه  
 ساعر شمو عه و وچا اهورا پکی و ره رمجا  
 تو افو عه سی عنگها یو عه غتی پچترامو عه  
 دام امیم بشره تیم چیردی پادمو عه وی  
 سه و شو جنتی فنگها پ مزدا اهما عه  
 بهما عه وشی کهما عجید (۱۷) تد فوا فزه  
 ساعر شمو عه و وچا اهورا پکتا مزدا  
 زرم چرانی حجا پتکه نیم خشما کام مبد  
 چامو عه خیاد و خشیو پ سر و عه شیریا  
 به اروا تا امره تانا پ او امانترائی راتمو  
 اشاد هچا پ (۱۸) تد فوا فزه ساعر شمو عه



و دچا اهورا پکتا اشنا میتر دم بهست  
 ۱۰ دسا اسفا ارش نوه عتیش اشتر مچا ۱۰  
 بهید موعه مزد افه و عتی به اروا تا ۱۰ امره  
 تا آتیا تی عه بودا عت نکما ۱۹ آندوا  
 فره ساعر شموعه و وچا اهورا لیستد  
 میتر دم هن تی نوه د عتی به تی ایدا اهما  
 عره حجه داعه ناد عتی به کاتیم هیا مه  
 عتیش انکد فوعرونی وید و اوام یا  
 ایم انکد ایما ۲۰ چه تنافردا هوشتر  
 دبا انکد هری ۱۰ ادا دفره سا بوعه  
 فشیه عتی ایعه بیوکام یا عتیش کام کره فاو  
 چا ایشماعه و آتا یا چا کو آن معنی اوری

دوتیا ۱۰ نوه دیم مزین شاو استرم فراد  
 کرده سوم ۱۰ ادفره خوشیانی  
 کیشود مینی سروتا به سچا اسناد یجاد  
 ایراد عشته تا ۱۰ فی ایم ویلعا چتری ری مزد  
 عنکدودیم ۱۰ نوه دعه بتیم دتس ستش  
 اهییم مرا نشیاد ۱۰ اکا و ره نادره گوا  
 مزوا اوره تود ۲۰ ادفره خوشیا انکی  
 عتیش معنی فوعرونی ۱۰ ییا سفینا اوعه  
 تی مره و دیم انکریم ۱۰ نوه دنامه نانه  
 سی عت نکما نوه دخره تو و پند اوره نا  
 نوه د اخدا نیدا شیتونه نا ۱۰ نوه د پنا  
 نوه د اروان نوه د عتی ۳۰ ادفره و

و غطا دوم در سیر دنی  
 نفوذ است ز رشت ادمیت  
 جانب پیغمبری و سیر ادمیت  
 انباری و ادم اکون کوش  
 به بی اکون تا که از دور و نزدیک  
 شاه بمن در اید بشنود اکون  
 همه چیز انکار است  
 باشندگان مذموب باشند  
 تا به کاید سخن روی بر دارند  
 باد دوم کردش و زبان تبار  
 صانع است از کج خلق خود را  
 یکی نیم سینه که کی نشاید  
 در آغاز دوره زبان عتیش  
 یکی سینه جوید و عتیش  
 بودن ۱۰ این دو عتیش  
 در سچا باب و عتیش  
 حیرت که این دویم بار و عتیش  
 آن بودی که از عتیش نباشد  
 این دو عتیش مخالف است  
 دایم یکم جهان  
 فایده یابند از برای  
 دین و دین  
 دین و دین  
 دین و دین







۸۷ تیم نی ستوتا عش منکوا آوی ورو  
 شو پنی زید چشمه عنی ویا ورو سم پ و نکمی  
 عش مه عنی عش شپوتنه یا اخده خیاچا  
 پ ویدوش شپانیم مزدا اهورم پ اذو  
 واهی عنک دمانی کروند اماره تیم نی  
 واهی مد منکما چش نوشو پنی نی اوین  
 چور و سنی عیچا اسفی عیچا پ مردا شتر اوره  
 زینا دیا داهورو پ پیش ویری عنک  
 اهماکی عنک فره دما عه آ و نکمی عش  
 اشاهوزا نتو آوا منکوا (۱۰) تیم نی یشت  
 ار متو عش مه مغزو پنی آن مه عنی مردا  
 سراوی اهورو پ هید بوعه اشاو بو

چا چو عشت منکما پ خشر و عه بوعه  
 به اروا تا امره تا تا پ اهما عه ستو عه  
 تویشی آته لی عتی را پ استاد پوی عنک  
 افروشیانچا پ تریم مانچا بوعه ایم  
 تریم مه عن قیا پ ان نی عنک اهما و نی  
 بوعه ارم مه عینا تا پ سوشینتودی  
 عنک فتو عش سفتو دینا پ اروه تو براتا  
 فتا و امزدا اهورا کرده چهارم  
 (۱۱) کام نموعه زام کو ترا نموایی پ ف  
 عری خستی اش اعزیم سچا دده عتی پ  
 نوبه ما خشناش یا ورو زینا هیچا پ  
 یندا خشی اش بوعه ساستار و دره کو تو

استودگاتا کرده چهارم  
 شانی و ممکن است که از وعظ  
 سبانی و لفظی بر آن سرود  
 سحت برایش پیداشده باشند  
 و بال آبان سخن می راند  
 از شکایتی که کرده بود  
 و شش یزدان بزرگ نموده اند  
 بر آمده اند و بجز اهور مزدا  
 من می دانم که من بیچاره ام من  
 از خواسته و برودان بی بهره ام  
 در نزد خودت داد خواه آمده ام  
 پشای جان استرین گاهی  
 دوست مرا  
 آن جانب از نور و جلال  
 آن ریزی و ماتمت و تاز  
 اطراف من می ناله  
 صحت قبول نمی کند  
 و درسم دوست مرا







هوواشه وایماه شه وافر یو بهید  
دنیافوعرویا واهورا داکمینا مزدا  
سوه عته فائیم و داد بهید ماره کوا دیر  
شتا اینکمه آن نم توهماد آتر سچا  
فنگسچا پیاشیو تناعش شمسروشتا  
اهورا به تو مومعه دانستوان دینیا فرادو  
۸ ای واموعه یاکیتا دزدی اینکمه  
به نوحه اسیا آرش شیو تناعش فره سیا  
به فعیو کد تا اهما عه جو عدو دوشنگها  
به تن ویم آیا ایم هو جیا نو عش فاماد  
به نوحه دژجیا تو عش کا چید مزدا دوشنگها  
۹ کی هو ویشا ارد رو چو عتد فوعرو یو

مغنی  
دغه جنبه  
بستان  
ی مبد

به ییا تو ازو شتیم ازی موبی پیشیتو  
عه سفتم اهورم اشته ونم بهیا تو عه شایا  
اشاکی عش نشامرو عشنتی ماما تو عه دی  
فنگها ۱۰ ای واموعه ناگنا و امزدا اهورا  
به دایا داکمی عش یاتی و عشتا و شتا  
به اشیم شاعه دی خسترم فنگها به سچا  
بخشاعه خشتا و تام و هما عه آ به فرو عش  
دیفاعش چنو تو فره فرا فره نیم د ا خسترا  
نی جین کره فنه نو کا و به سچا به اکا عش  
شیو تناعش ای می مر ن که بایع شیم  
نی غنک خنی ارو انجیا خرو ژد دینا  
بهیداعه بی کن تیره اچنو تو فره تو عش



یو و عه ویفاعة در کجود ماناعه استه یو  
 (۱۲) هیداس اشانفته شتی نقشو چا یت  
 رهیا از جین فریا نیا او جی شتی یت ارشول  
 کیستافراد و خوشنکما یت ادیش و بی  
 بهیم اعه بی موعست فنکما یت ابه پور فدر  
 مرد استی ابورو (۱۳) فی سفه نامم زره  
 شترم راد نکما یت مره فی شتی شناعش  
 بو و نا پر سری عدا عه ارتوو یت ادمو عه  
 مرزا ایم دوا دابورو یت اهما عه کیتا و  
 فراد و فنکما یت تیم وی شامیج مه  
 عدی اش بنی عم (۱۴) زره شتر اکت  
 اش و اروه تو یت مزوعه مگاعه کبوا پر

در بعضی و عده بهشت  
 بایشان کی دیر

یو و عه ویفاعة در کجود ماناعه استه یو  
 (۱۲) هیداس اشانفته شتی نقشو چا یت  
 تی رهیا از جین فریا نیا او جی شتی  
 ارتمو عش کیتا فراد و خوشنکما یت  
 ادیش و بی بهیم اعه بی موعست فنکما  
 یت ابه پور فدر اعه مزد استی ابورو  
 (۱۳) فی سفه نامم زره شترم راد نکما  
 مره فی شتی شناعش بو و نا پر سری  
 عدا عه ارتوو یت ادمو عه مرزا ایم  
 دوا دابورو یت اهما عه کیتا و  
 فراد و فنکما یت تیم وی شامیج مه  
 عش بنی عم (۱۴) زره شتر اکت



اشه واروه توپ مزوعه مگا کيو ا  
 پرسري عدا بعه وشتي به او بود کوا وشتا  
 سفوياهي به ني عنک ستي مزدا ايد موه  
 به شش اهورا به ني عنک زب يا و نکهي  
 غش اخدا عش منکهور ۱۵، هيچ سفا  
 خوشيا و يغه تما عنکوه به ميه داني  
 عنک ويچه بتا او انا سچا تا عش  
 نيش شيوتنا عش اشم خشمه عه بياد  
 دوني يا عش داتا عش فوعر يا عش  
 اهوره يار ۱۱، فزه تو شتر اتراتي ارد  
 عدي به هو و کوا تا عش ني عنک  
 اسوي اشتا سوعه به تير اشا بهچ

عتي آرمه عشش به تير او نکهي عشش منکوه  
 ايتا خشم به تير امزدا وره ده مام  
 شتي عتي اهورو ۱۷، تير او ي عشش ماني  
 سي عنک ماني نو عدا نقش مام دي  
 جا ماسفا هو و کوا به او يتا و به ني عنک  
 سروشا را و نکوه به ني وي چنود دايچا  
 ادا تچا به دنگرا مني اشا مزدا اهورو  
 ۱۸، ني مبه بيا يوش اهما عه اسچيه  
 و هشتا به منجا عشش و عشش و ي چو عشتم  
 منکها پش تي عنک اهما عه ني نا  
 استاده عه ديتا به مزدا اشا خشم  
 وارم خوشنوشمنو به تد موعه خزه ني شش











مرزا و نکمی عیش خرتوا منگهو (۳۴)  
 نی وادمنو و میو مرزا ایش بسچا بهو  
 دینام شیوتا چا و چنگها چا بهیا  
 زوشی عنک ایشش وره فی عنک بچه  
 عتی به تو بهی خرتوا افیم نسا انکده (۵) هو  
 خشته ایشی عنکام مانی دیش خشته  
 خشی عنک تا به و نکهو پاچستو عیش -  
 شیوتا عیش آرمه عته به یوژ و امشیاع  
 اعلی زانتم و هشتا به کو و عه ورزیا  
 نام تام فی خزه تاعه فتو یودو، بازی  
 هو شو عه تما بانی اته فی عتیم به وادویم  
 و نکمی عیش منگهو برخده به وادخیاعه

اشامزدا ارورا خوشد به اهور و انکی  
 عیش زانتو عه فوغو و بیاد (۷) فی لشمونی  
 دیا تام فده عته رعم فده عته سیو دیم به  
 یو عه آو نکمی عیش منگهو دی در غزو دیو  
 اشاد و یام بهیا به تاعش ناسفتو واد بهو عه  
 و امان تو بهی آدام اهورا (۸) کا تو عه  
 و نکمی عیش مرزا خشته میا ایشش به کا تو عه  
 اشو عیش تو خبیا معه یو اهورا به کا تو عه  
 اشا آکا اردری عنک عشی به و نکمی عیش  
 به عینی عیش شیوتنه نام جوهره (۹) و  
 که اوید ایزی چنیا خشته تیا به مرزا اشا  
 بهیا ما عیشش دو تیا به عر شمو عه عه ری







عدیا و کیشا عه راشه نیکه به درخش  
تا و نکی غش سری عزیا عه نیکه به انزه  
و یغی غنک دره کوه تو یغی غنک انزه مروه  
(۴) یوعه دُش خر تو االی شه مم و ره  
را میچا به خا عش نر دیش فتو یسی افنو  
پنی شام نو عه مور شتا عش و انس  
دژ و رشتا عش به توعه دیوی غنک دنیا  
دره کوه تو دنیا ره ادهود مرزا ایجا جا  
آزی غش پانی دینام دی سار شتا ننگها  
به آر متو عش کسچید اشا هوزی غنوش  
به تا عشچا و یغا عش تو بهی خسترو عه  
امور اره، فرد و افریشیا مرزا اسمچا

[illegible]

اشجی مری عتہ ۛ یاوی خروٹی عَش  
خشاکیا آفنگھا ۛ عرثوی چہ یاعہ تیا ای  
سراوینیا ۛ تام دنیا م یاشما وتوا ہوراہا  
تدجا وی مزدا سروتی فنگھا ۛ سروتی  
اشا گیش اہواتی اہورا ۛ کی اعر یہ کی  
حی توش داتا عش انکد ۛ ٹی ورہ  
زنیاعہ ونکیم دادفرہ ستیم (۸) فرہ  
شوشتر اے اُر وار شتام اشیا دا  
ۛ سریم تد تو امزدا یا سا اہورا معہ بیاچا  
یام ونکھا او تو ہی اشتر وعہ یو وعہ  
ویفعا عہ فرشتاعہ عنکھوا عنکھا ما  
(۹) سروتی سا سنا فشی عنکھو ہویو

که رسالت خویش را بوی  
و فرخنده و بهر یاران وی  
عبادت فرماید و از انوی  
جانب ایشان پیمان می کند  
که لوازمات تشیع دین بجای  
آرد میفرستد بیکان جای  
فرمان روان بدو بدو  
کاران و بدو سخنان و بدو کلمات  
و بدو نشان و بدو آن دو رخ خورشید  
بود علی رغم چنین رشت  
کرداران جناب پسر پسرش  
بهر روز نمودند و از او میخواستند که  
یا در پیش کرده و عطیه خود از  
وی باز بگیری در

و این دین را که در آنجا است و برکت  
و چه گویند آنرا در میان مردم  
در آفتاب دیده شد الا امر از  
کشتن رفتار نمایند از  
اینها و تو اما در جواب  
می نماید











عش منکمو پید ائو عش مخیب دسی خسته  
 یاد پادهور انا عش عشیا نس گرز دایم  
 (۱۰) ادا پوره شایا چافه عری عش شینا  
 پیا چا و بی چشماره جده منکما پد رو چاچی  
 عنک اسنام آخشا یعروش پد خشا  
 کاعه اشاو بهما عه مزد اهورا (۱۱) ادوی  
 ستوتا اوجا عه مزد آغنکما چا پد یود  
 اشاتوا چا عا عچا پد و اما انکلی عش اده  
 ددو بی منکما پد به عتیا و رشنام  
 بید و سنا فزه شوتم

کرده اول

کرده اول  
 که مزد کار بر کار است و نیکی  
 برای دوزخ است و نود و عین کرد  
 و از سبزه خسته است و عین کرد  
 و از سبزه خسته است و عین کرد

کرده اول  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این

(۱) و بی خستم و عیم باکم اعه بی به عه  
 رستم پد وید و شمشا عش ایزا چیدا شانه  
 چره عتی شیوتا عش مزد اوشتم مدنی نی  
 چید و رده شانه (۲) تاوی مزد افوار ویم  
 اهورا اشایه چا پد ته عه بیا جا آرمه عته  
 دوش آمو عه عش خستم پد خشا کم و می  
 منکما و بهما عه داعدی سونکمو (۳) او می  
 کی عش اهییم ییتی یوعه وی شیوتا عش  
 سارنته پد اهورا و اشانه و ائو عش  
 و نکلی عش منکمو پد بی شام تی فو عرو یومزا  
 فزه و خشتا ای (۴) کو ترا آرو عش  
 افنه و عشوش کو ترا مرشد کاعه خشتد

افست بیان بی خستم  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این  
 و بخت کاتا این

کرده اول  
 که مزد کار بر کار است و نیکی  
 برای دوزخ است و نود و عین کرد  
 و از سبزه خسته است و عین کرد  
 و از سبزه خسته است و عین کرد







نامزد اید کیوا ایشا افرشتا کا سفتا آره  
عشش اید کیوا و نکلی عشش فنکو و اچستا  
مگاعه عششو (۱۲) نودتا ایم عشش  
وی نه یو کو نیوفره تو زمو: زره شترم  
سفتا مم بهید ایم اوری روست استو  
اید بهید هو عه ایم چره سچا او در سچا زو  
شمست و اازا (۱۳) تا در گوه تو مرو  
ده عته دنیا عه ز اوش به عتیم: بهیا  
ار و اخر و دمنی چن و توفره تا اکا خاش  
پشیو تا عشش هزو سچا اشھیسا مان  
سوافتا (۱۴) نودتا و اتا داتو عه بیسچا  
کره نه نو و استر ا دارم: کو و عه ار عشش

منتهی  
 در آیه (۵)، های ۲،  
 کاتهای (۳)، می ۱،  
 پس نوله بنین چیه  
 که یثی اولی است  
 از برای مردم بزرگی و عظمت  
 فی حقیقت یکیشی  
 از انعام عده دین از برای  
 از برای است  
 و یا بزرگوار  
 بود بزرگی شوا به صحت  
 و بزرگوار است و در خط  
 داده شده است این کلمه  
 و علم نظافت این کلمه  
 از مبنی است که جمیع کلمات  
 از مبنی است از اینست و در  
 صفحه اخص از این تصور  
 است نتیجه این تصور  
 و این کلمات جمیع متغایر  
 در این کلمات از این  
 مبنی یعنی هر کلمه از این  
 فرسوده شده بر آیه از این  
 و بزرگوار شده و بزرگوار  
 شده است

اسی عندا غشس شو تا غشچا پڑسی عنکھا  
 غشچانی ایشسی عنکھوا فیم دیجو دمانہ  
 آواد (۱۵) ہید میڈم زرتشترو کہ وہ  
 بیو چو عشت فر پڑ کرو دمانہ اہور و مزدا  
 فو عرو پو پتاوی وہی عنکھا اشاعجا  
 سو غشس چہ ویشی دے (۱۶) تام کو اوشتا  
 سفو کمیا خشترا مان سد و نکھی پڑ پیش  
 عنکھو یام حستیم اشاعتا پڑ سفنو مزدا اہور  
 اتانی سز دیا عشتا (۱۷) بر خدام  
 موع فرہ شوشتر و ہو و گو و دید و عشت  
 کہ فیم پڑ دینہ یاعہ و نکھو یاعہ یام موعہ عشتام  
 داتی پڑ خشتہ یانس مزدا اہور و اشہیا

آید و در هر سه مرتبه  
چهارم کانتی اول از  
کانتی است که در نمودار  
انصاف و عدل ایش خود  
نمایان و در میان چهلوی  
آمده است که بخاطر  
مجادله بنمای نه درین  
مفصلت و فتنه داد و انصاف  
چند آن منظور شده است که  
داور عدل و صالح را بشیر  
یا نور مژده و پیشانی که  
منصف ظالم و ظالم  
را از شر دور است



اژدیاغه کز دیم (۱۸)، تام پستیم دی  
 جاما سفا هو وگوو شتو عش خزه نا اشاو  
 بد خسترم فنکمو وکمی عش وید و پند موعه  
 داعی اهورا مهید مزد ارفیتو (۱۹) هو و  
 تدا موعه عدیو ما عنکما سغه تا اهما عه دزده  
 پ دینه یا وید منوی اهییم عشه سانس اع  
 بی مزدا پ ادا نامرود که بیاشیوتنا  
 عش و هو (۲۰) تدوی بی مزو شا عنکمو  
 ویفا عنکمو و عدا عه سو و  
 اشم و بی فنکما اخدا یا عش آرمه  
 عش پیز منا عنکمو فنکما مزد ارفدزم  
 چکه دو (۲۱) اژتو عش ناسفتو هو و

معنی  
 از کانهای سخت گرفته  
 اول دوم و سوم و چهارم  
 استای فوق در شده است  
 در آیه های تهناتهای  
 در آیه های تهناتهای  
 در آیه های تهناتهای  
 در آیه های تهناتهای  
 در آیه های تهناتهای  
 در آیه های تهناتهای  
 در آیه های تهناتهای  
 در آیه های تهناتهای  
 در آیه های تهناتهای

چستی اخداش شوتنا پ دنیا اشم سفی  
 نو دو بی خسترم فنکما پ مزد اوداد  
 اهور و نیم و کمیم یا سا اشم (۲۲) بییا  
 موعه اشاد یا و شتم لینه فم عته پ وید مزدا  
 اهور و یوعه عنکمره چاهن تچا پ تام نیر اع  
 خا عش نامی نیش فم عره چا جسا عه و شتا

# گروه اول

(۱) و شتا ایش سرادی زره شتر به  
 سغه تا مویا پیزی هو عه داد آتقیا اشاد  
 اچا پ اهور و مزدایو و عه ویفا عه اع  
 هونک هویم پ بی چا هو عه دین

وېشترگاتا  
 این گاه تا نیک سوره بهین  
 نام مذکور دارد و شتر بهین  
 بروصیت اختره شتر بهین  
 بیستمان که پس از آن گشت  
 دیگران را علفای خود قرار  
 می دهد و برای ارمنه متعبد  
 اشخاص لایق و فرزندان را  
 که دستگیر باشند علفای  
 خود متعبد می سازد و  
 فریضه عده و دستور ان قطع  
 و حق شکوک و دفع در حق  
 دین رود و حق عقیقه و کیش  
 باز دینی در صورت استغفار  
 و استغفار مقرر می نماید  
 تا هنگام گرفتن بوی مشک  
 امور تصویب از علفای او  
 بخواند و مخصوصا او را  
 معلوم







دریگو بچارا تمونی می سفه شو تا فر اعدیم دریگو  
آیه : بهوش قاتنو و فر اوه نی بره دیو بد  
خره تیم ناسد خاترم : در کو و ده بودی حیدر  
تیغه یوانا عش انگیم اییم مرن کدویه (۷)  
ا د چاوی میردم انگه د امیا مکھیا : یو د  
جوش زرد شو بی نو عد بختیا فره چا  
: مرد چانس و را چا تیرمه غنوش دره  
گوه توانا ناسد فرا : عوی زه تیا گمی اوش  
تیم ادوی و ده یوانکمه عتی فیم و چو (۸)  
اناعش آذر و رش نکودش نیانشتی  
: زخیا چا و یفا عنکو خروستام وفا  
: بهوشتر اعش جی نرام خری زرا چارا

[illegible]

ماچا آغش دد عتی شی عه عته یو ویجه یو  
ایره فی ایش دو فو هو و ورد زامرتیا  
اوش مرشتو مو شو چا اشی (۹) و ژوره  
ما عش و شور استی توعه زو پیش ره پیش  
په بی شادی جیداره تاپو تودکی  
اشه وایه اهورونی ایش جیاتی عش  
هی میا دوسی عتو عشیچا تد مزدا نو ختم  
یا عه ژوبوعه دای دره کوه و میو

از اینجا فحای پنج کاهتا با انجام می رسد  
بطاعت ارجعت به یزید شد و مختصر امجد  
و مضامین ابواب و سورات آن را در

و از اینست که حضرت  
از کسی چیزی در میان نمی برد  
و عمل ایشان خواهد بود  
که هر چه از ایشان می بردند  
برای خود می بردند و  
عقبی می ماند و از اینست  
که هر چه از ایشان می بردند  
برای خود می بردند و  
عقبی می ماند



















یوم نته . اشته ره توو شه سیچ  
شه سو سچ . نزد شه فیرش . ماه  
نیو یونته اشته . بد . وشته . مزد  
فره ساسته . زره تشره . فروخته .

بای قوم وایه اول

اوستا وارد . زوتره آیه سیته .  
برسمه . آیه سیته . برسمه . آیه سیته  
زوتره آیه سیته . زوتره . بد برسمه  
آیه سیته . برسمه . بد زوترم آیه سیته  
ایمیه زوتره عمد برسمه آیه برسمه  
عام زوترام . آیه سیته . بد زوترام

این بای قوم وایه اول  
برای آنکه در آن روز  
باید که در آن روز  
باید که در آن روز

عمد برسمه . آیه سیته . عمد برسمه . بد  
زوترم . بد ایو یا کهنم اشته فرسته  
تم آیه سیته

بای نوم فقره اول

اوستا . برسمه . فیه . بره ته . بد زوتره  
ماه خوش . رتو . خزه تم . میزوم  
آیه سیته . به اروته . امره تاته .  
کاش . بودا . جشی مینه . ابو ره  
مزد . شام . سپتام . جشی مینه  
سروش . اشته . اشته وه تو . وده  
تراجنو . فرادو کیتته تا سر تاره

این نوم فقره اول  
برای آنکه در آن روز  
باید که در آن روز  
باید که در آن روز

این نوم فقره اول  
برای آنکه در آن روز  
باید که در آن روز  
باید که در آن روز







یزه سیده ساو کهیم و سیمچه ۱۰ اشه  
و نم اشه ریم یزه سیده تا فقره (۲۱)

کرده هفتم فقره اول (۱)

راسخی تا ای ویر یو پوز و تا فرامی  
مرتی گفتن زود امارتش تا سر خوان  
اشیه دوانه خزه تم میزدیم به  
ارواته امره تاته گاش بود آستینه  
اهور به مزد ایشام سیتام خستینه  
سروش اشیه اشه وه تووره ترا  
فرادد گسته تا فقره (۲۵)

های ششم فقره اول

معنی  
این کردنی چنان کرده  
و زمره منی می باشد

معنی (۲۵)  
این نیز خود را رسد  
فراوان خستینه بود  
که و بود  
و این را می گویند  
و این را می گویند

این ششم خواندن با  
او را با تو منجه  
است و این را می گویند  
و این را می گویند

راسخی اوستا تا ای ویر یو پوزو  
تا فرامی مرتی و زود امارتش تا سر  
خواندن ایشم و هی سه اشیه دوانه  
خزه تم میزدیم به ارواته امره تاته  
گاش بود اهور به مزد ایشام سیتام  
اوستا سیمچه تا فقره (۴۱)

های ششم فقره اول

اوستا ایشم و هی سه هو مه اشده  
زنگهوشنوتره سیمچه تا سر خوان  
(۱) اوستا اوستا اوستا  
اوستا اوستا اوستا

معنی  
این ششم چنان کرده  
که زود اوستا تا ای  
و این را می گویند  
و این را می گویند

معنی (۱)  
در گاه اوستا  
دشمن بوم اوستا  
شست اوستا تا سر  
آن گاه و خوزه  
را از بعد بوی یاک می کرد  
و گاه تا اوستا  
از آن با اوستا  
در اوستا تا سر  
در اوستا تا سر



































تمام اتخا با خاکستر خوب ساین  
و هر یک سه بار مرتبه آب شستن  
با چوب سارم در ظرف یعنی طاس  
بزرگ گداهستن و بر آب کرده و در  
در یزشن خانه بروی سنگ کنار  
اروئیس طرف دست راست زود  
اندکی آب ریختن و گداهستن

### نیزنگ آب پادیا نمودن

سخت باید دو سه ساله بر آب کردن  
و یکی سه ساله کوچک بروی سنگ  
اروئیس نهادن و یکی را بدست راست

داهستن و آب بروی سه ساله ازین  
چند ان بریزد که لب بریز شود در وقت  
ریختن آب این او ستا خواندن  
حشوتره . انور به . مزد اشم  
و بی یکت خواندن بواج گفتن . پاک  
بوژ داتره زره سر اگر دو مرتبه  
و گرباین آئین فوق آب ریختن و او  
خواندن سه مرتبه که تمام شد آب سه ساله  
رویی پادیا و است چه ظرف کوچک  
چه بزرگ باین آئین بالا باید پادیا و  
نمود اگر آب پادیا بردارد و ظرفی دیگر  
پادیا کند هر دو پادیا خواهد بود

خواندن پاک بوژ داتره  
باین دست و بار سوم  
خواندن بواج  
زره فینی پاک بوژ داتره  
اردو یور بانو . آینه یونی  
بوژ داتره آب پاک

نیزنگ برسم و عینک چین  
در وقت که آب کردن و درون پای  
بر وقت که آب کردن و درون پای



نیرنگ برسم چید

(۱۴۲)

پس مہنت تاک برسم پاک کردن  
 و شاخی کہ سه تاک برسم داشته  
 باشد با کار و گرفتن برسم روی  
 بہ نیروز و پشت باو چہتر کردن  
 و دست ہسم پیوند کردن  
 خوشترہ . اہور مہ . مزد . اشم  
 وی سه فرہ و رانہ گاہ ہون و  
 از یرن بید . ارورہ یا و نکمیا .  
 مزدہ . دایا . اشونیا خوشترہ  
 سیناچہ تاسر تباہی . ویرہ  
 زوتا تاسر . نمو . ارورہ عہ . وکمہ  
 مزدہ داتہ . اشونہ . ارور و دارود

نیرنگ برسم چید  
 و شاخی کہ سه تاک برسم داشته  
 باشد با کار و گرفتن برسم روی  
 بہ نیروز و پشت باو چہتر کردن  
 و دست ہسم پیوند کردن  
 خوشترہ . اہور مہ . مزد . اشم  
 وی سه فرہ و رانہ گاہ ہون و  
 از یرن بید . ارورہ یا و نکمیا .  
 مزدہ . دایا . اشونیا خوشترہ  
 سیناچہ تاسر تباہی . ویرہ  
 زوتا تاسر . نمو . ارورہ عہ . وکمہ  
 مزدہ داتہ . اشونہ . ارور و دارود

نیرنگ برسم چید

(۱۴۳)

عرہ . و نکمہ . مزدہ داتہ اشونہ .  
 تمام دارود و چت را نماز بردن برسم  
 و عیو یا عسکنہ را سہ بار آب پاؤ  
 شستن اندر برسم ان کردن و آور  
 در زیر شش خانہ نهادن و دورار و گاہ  
 ایستادن اشم وھی یک اہماعہ  
 ریشچہ . تاسر . ہز نکرم تاسر جہی  
 . او نکمہ . مزدہ تاسر . ہز گاہ  
 عیو یا عسکنہ جای دیگر باشد  
 برسم ان بردشتن نزد یک عیو یا عسکنہ  
 شدن ہر درختی سہر شاید بخیر انار  
 و گز و دیگر بارہ ہر دو دست را آب

نیرنگ برسم چید  
 و شاخی کہ سه تاک برسم داشته  
 باشد با کار و گرفتن برسم روی  
 بہ نیروز و پشت باو چہتر کردن  
 و دست ہسم پیوند کردن  
 خوشترہ . اہور مہ . مزد . اشم  
 وی سه فرہ و رانہ گاہ ہون و  
 از یرن بید . ارورہ یا و نکمیا .  
 مزدہ . دایا . اشونیا خوشترہ  
 سیناچہ تاسر تباہی . ویرہ  
 زوتا تاسر . نمو . ارورہ عہ . وکمہ  
 مزدہ داتہ . اشونہ . ارور و دارود

نیرنگ برسم چید  
 و شاخی کہ سه تاک برسم داشته  
 باشد با کار و گرفتن برسم روی  
 بہ نیروز و پشت باو چہتر کردن  
 و دست ہسم پیوند کردن  
 خوشترہ . اہور مہ . مزد . اشم  
 وی سه فرہ و رانہ گاہ ہون و  
 از یرن بید . ارورہ یا و نکمیا .  
 مزدہ . دایا . اشونیا خوشترہ  
 سیناچہ تاسر تباہی . ویرہ  
 زوتا تاسر . نمو . ارورہ عہ . وکمہ  
 مزدہ داتہ . اشونہ . ارور و دارود















نیزنگ زور گرفتن

۱۵۰

آب برداشتن بگوشت های سنگ آرویس  
بریزد نوعی که آتش بچار دوز رنجیه شود  
پس سنگ آرویس پا دیا و است گاه  
دست یا چیزی بی پا دیا و بروی سنگ  
آرویس نهد و مرتبه سنگ را پا دیا و  
باید کرد و چاقو دست بگوشت سنگ نهاد  
و رکابی دست را برنگون بگوشت آرویس  
طرف آتش برابر خود نهادن برای درون  
بعد بر دو دست ماهر و در آوردن سر ماهر و  
بروی سنگ آرویس زدن و بطرف  
دست چپ به نزدیک خود گوشت آرویس  
راست نهادن بعد با و نیم با دسته

برای خود نیکو  
بیان آرویس  
و دست بطرف  
کردن بعد چاقو  
کردن سه پاله  
آوردن سنگ آرویس  
خود بگوشت  
نگون ای در  
سنگ از دست  
پاله آرویس  
بگوشت آرویس  
دست راست  
دست نهادن بعد  
راست نهادن آرویس  
رکابی سرخ و استی  
سنگی کردن و نیکی  
سنگون کرد  
ای چو ام بایست  
طرف دست چپ  
نهادن و نیکی  
در آرویس  
دسته آرویس  
باید کرد  
باید کرد  
باید کرد

در آرویس  
دسته آرویس  
باید کرد  
باید کرد  
باید کرد

نیزنگ زور گرفتن

۱۵۱

با ورس بدست راست بر انگشت  
گرفتن و دست چپ بروی سه پاله  
گذاشتن و ورس با برسم بکشد و یکبار  
در آب طاس بزدن و صد و یک نام خد  
بواج ذکر کردن و برسم و ورس بجای  
خود نهادن و هر دو دست بروی هر  
پاله گذاردن اشم و بی ت  
فره و رانه تاسر گاه با ورس و ازیرن  
باید عیویو . و نکمی بو . و بیغه نامچه افام  
مزده . داته نام . بره ز تو اهوره  
نقدرو . افام . آنچه . مزده داتیا  
و دو پاله طرف خود بروی سنگ آرویس

و گذشت زدن در  
ایستادن آرویس  
و برسم بکشد  
خواندن تا آخر  
بر لب طاس  
فراموشی گرفتن  
ایستادن آرویس  
و برسم بکشد  
پاله دست  
داده و درون  
که آب در دوز  
رشته اندکی  
برای آرویس  
باید کرد  
باید کرد  
باید کرد

جانب بالا  
کردن آرویس  
باید کرد  
باید کرد  
باید کرد



نیزنگ زور گرفتن

در پیاله دست چپ رختن و اندکی از  
 پیاله دست چپ باز در پیاله دست راست  
 رختن رتویچه بر زه تو بر لب طاس  
 آب زدن بروی سینک آرویس  
 طرف دست راست زود پیاله دست  
 راست گذاردن گاناسچه سر او پود  
 رکابی سوراخ دار بر ماهر و بروی پیاله  
 زور نهادن پیتا اهی و ریو دو خواندن  
 در بر شیوتنه نام آمدکی آب پیاله  
 دست در رکابی سوراخ دار رختن بعد  
 پیاله دست بم بروی رکابی بخسان  
 این دو پیاله هر دو زور است و هر دو

شیوتنه نام  
 رکابی سوراخ دار  
 زور نهادن  
 پیتا اهی  
 ریو دو خواندن  
 در بر شیوتنه نام  
 آمدکی آب پیاله  
 دست در رکابی سوراخ دار  
 رختن بعد  
 پیاله دست بم  
 بروی رکابی بخسان  
 این دو پیاله  
 هر دو زور است  
 و هر دو

نیزنگ زور گرفتن  
 شیوتنه نام  
 رکابی سوراخ دار  
 زور نهادن  
 پیتا اهی  
 ریو دو خواندن  
 در بر شیوتنه نام  
 آمدکی آب پیاله  
 دست در رکابی سوراخ دار  
 رختن بعد  
 پیاله دست بم  
 بروی رکابی بخسان  
 این دو پیاله  
 هر دو زور است  
 و هر دو

نیزنگ بر شستن دست

خشنوتره اهور به . مرد اشم اهی  
 سه فزه و رانه ماسر اهور به مردا  
 ریو تو . خره ننگو خشنوتره پیتا اهی  
 ماسر تیا اهی . و ریو . زوتا ماسر  
 و چهار اشم و اهی خواندن و اشم  
 و اهی . بن تاسر شستن پس بدست  
 چپ برسم و بدست راست چاغوسر  
 یکیک برسم بمقدار یک دانه چوریدن  
 و دور انداختن و عیو یا عنکسن و  
 اورو رام که در ظرف گذاشته است  
 برداشتن و اورو رام در رکابی جویام  
 نهادن و عیو یا عنکسن بروی برسم

خشنوتره اهور به  
 سه فزه و رانه  
 ماسر اهور به  
 مردا ریو تو  
 خره ننگو  
 خشنوتره پیتا اهی  
 ماسر تیا اهی  
 و ریو  
 زوتا ماسر  
 و چهار اشم  
 و اهی خواندن  
 و اشم و اهی  
 بن تاسر  
 شستن پس بدست  
 چپ برسم  
 و بدست راست  
 چاغوسر یکیک  
 برسم بمقدار  
 یک دانه چوریدن  
 و دور انداختن  
 و عیو یا عنکسن  
 و اورو رام  
 که در ظرف  
 گذاشته است  
 برداشتن  
 و اورو رام  
 در رکابی  
 جویام نهادن  
 و عیو یا  
 عنکسن  
 بروی برسم

نیزنگ زور گرفتن  
 شیوتنه نام  
 رکابی سوراخ دار  
 زور نهادن  
 پیتا اهی  
 ریو دو خواندن  
 در بر شیوتنه نام  
 آمدکی آب پیاله  
 دست در رکابی سوراخ دار  
 رختن بعد  
 پیاله دست بم  
 بروی رکابی بخسان  
 این دو پیاله  
 هر دو زور است  
 و هر دو

نیزنگ زور گرفتن  
 شیوتنه نام  
 رکابی سوراخ دار  
 زور نهادن  
 پیتا اهی  
 ریو دو خواندن  
 در بر شیوتنه نام  
 آمدکی آب پیاله  
 دست در رکابی سوراخ دار  
 رختن بعد  
 پیاله دست بم  
 بروی رکابی بخسان  
 این دو پیاله  
 هر دو زور است  
 و هر دو



یک تاک بیای بر دو ما هر نهادن و  
تاک دیگر در رکابی جیو امان نهادن  
سپس مانند کشتی دو گره برسم دادن و بیاید  
بستن و دیگر دو تبار ای و یرو بخواب  
و عیو یا کمین بر برسم چیدن یسمنجه  
تا آخر خواندن چنانکه واج گرفتن  
بگفتن و یک قطره آب بروی برسم  
ریختن و دست از برسم جدا کردن

نیزنگ، موم پادیا و گردن

نخست موبد بهفت گره که جدا گذاشته است  
بدست راست شصتن اشم و هی

[illegible]

و از ورایم هم برداشتن دو پاره کردن  
بکنار بهو همان نهادن هوم و از ورایم  
رکابی جوی امدان که طرف دستیپ  
برای یرشنی میباشد ازین جهت  
رکابی دزدون گوشت که نمکون -  
گذاشته است بردارند نمکون بدر رکاب  
جیو امدان بگذارند که ریخته نشود

نیزنگ فراہوم گرفتہ

سخت موبد دست پادشاه داشته  
ورس که در پاله گذاشته است لبر  
برو دست گرفتن بوعیکه درش

[illegible]

تشریف فرما ہوئے چارہ سو گراخ  
خواریں ہوئے چارہ سو گراخ  
وہ زنگو چارہ سو گراخ  
چوئی واریں زنگو چارہ سو گراخ



نیزنگ فراہوم گرفتن

۱۵۶

رو ترا . ہومہ ویش . گامہ ویش  
 ہدائی فیتہ . ویش . اشہ . اژدانا  
 عیو یو . وکی . یو امچہ . ہومہ سیام  
 اسہ پنچہ . باو نہ چشم . باون  
 افکندن و خواندن . پیکھی پنچہ  
 باو نہ . عمامچا . اژورام . برسم  
 نیم چشم . برسم فکندن و خواندن  
 جمنی شیمچہ . رتو فرہ تیم . مرتر مچہ  
 ورہ ز مچہ . دنیا . وکھیاز دینوش  
 گاتہ . نامچہ . سرور ترم . جمنی شیمچہ  
 اشونو . اشہہ . رتو فرہ نیم . عمان  
 ایہ پنچہ . بوند پنچہ . چشم باسم

رو ترا . ہومہ ویش . گامہ ویش  
 ہدائی فیتہ . ویش . اشہ . اژدانا  
 عیو یو . وکی . یو امچہ . ہومہ سیام  
 اسہ پنچہ . باو نہ چشم . باون  
 افکندن و خواندن . پیکھی پنچہ  
 باو نہ . عمامچا . اژورام . برسم  
 نیم چشم . برسم فکندن و خواندن  
 جمنی شیمچہ . رتو فرہ تیم . مرتر مچہ  
 ورہ ز مچہ . دنیا . وکھیاز دینوش  
 گاتہ . نامچہ . سرور ترم . جمنی شیمچہ  
 اشونو . اشہہ . رتو فرہ نیم . عمان  
 ایہ پنچہ . بوند پنچہ . چشم باسم

رو ترا . ہومہ ویش . گامہ ویش  
 ہدائی فیتہ . ویش . اشہ . اژدانا  
 عیو یو . وکی . یو امچہ . ہومہ سیام  
 اسہ پنچہ . باو نہ چشم . باون  
 افکندن و خواندن . پیکھی پنچہ  
 باو نہ . عمامچا . اژورام . برسم  
 نیم چشم . برسم فکندن و خواندن  
 جمنی شیمچہ . رتو فرہ تیم . مرتر مچہ  
 ورہ ز مچہ . دنیا . وکھیاز دینوش  
 گاتہ . نامچہ . سرور ترم . جمنی شیمچہ  
 اشونو . اشہہ . رتو فرہ نیم . عمان  
 ایہ پنچہ . بوند پنچہ . چشم باسم

نیزنگ فراہوم گرفتن

۱۵۷

فرہ و شیمچہ . یسا پنچہ . و ہما پنچہ خشتور  
 فرہ ستہ پنچہ . پانکھا یوش . اشہ  
 چنکھو . مدویفا یو . اشونہ یو . فرہ  
 و شہ یو . یا . عریہ تا شام . شو  
 نام یا سپچہ . چوتام . اشونام .  
 یا سپچہ . نزام . ازاتہ نام فرہ شو  
 چہر نزام . سو ستیام . عمان ہوما  
 چنانکہ اوستای فوق ذکر شدہ خواندن  
 پستور العمل اول بہر کلمہ و بہر چند  
 چشم فکندن و خواندن چنانکہ ذکر شدہ  
 تا ائمہ شیعہ یو . سفن تیچہ . یو . ہوما  
 یو . ہودا یو . یو یکچہ یو . یو یا یو .

رو ترا . ہومہ ویش . گامہ ویش  
 ہدائی فیتہ . ویش . اشہ . اژدانا  
 عیو یو . وکی . یو امچہ . ہومہ سیام  
 اسہ پنچہ . باو نہ چشم . باون  
 افکندن و خواندن . پیکھی پنچہ  
 باو نہ . عمامچا . اژورام . برسم  
 نیم چشم . برسم فکندن و خواندن  
 جمنی شیمچہ . رتو فرہ تیم . مرتر مچہ  
 ورہ ز مچہ . دنیا . وکھیاز دینوش  
 گاتہ . نامچہ . سرور ترم . جمنی شیمچہ  
 اشونو . اشہہ . رتو فرہ نیم . عمان  
 ایہ پنچہ . بوند پنچہ . چشم باسم

رو ترا . ہومہ ویش . گامہ ویش  
 ہدائی فیتہ . ویش . اشہ . اژدانا  
 عیو یو . وکی . یو امچہ . ہومہ سیام  
 اسہ پنچہ . باو نہ چشم . باون  
 افکندن و خواندن . پیکھی پنچہ  
 باو نہ . عمامچا . اژورام . برسم  
 نیم چشم . برسم فکندن و خواندن  
 جمنی شیمچہ . رتو فرہ تیم . مرتر مچہ  
 ورہ ز مچہ . دنیا . وکھیاز دینوش  
 گاتہ . نامچہ . سرور ترم . جمنی شیمچہ  
 اشونو . اشہہ . رتو فرہ نیم . عمان  
 ایہ پنچہ . بوند پنچہ . چشم باسم



نیزنگ فراہوم گرفتن

(۱۵۸)

ز دینک به باونیم گذشتن و خواندن  
 و تو شو. اهورمه. مزد اریو تو.  
 خره ننگو مینی عیش بینو پیه کشام  
 سقام. سناچه تاسر اعد  
 دیش. آوید میمه. باونیم کشام  
 و خواندن. استیعہ یو اشہ. رتو  
 یو باوہ نیعہ. اشونہ اشہ رتوہ  
 سناچه. و ہماچه تاسر. اعد.  
 دیش. آویدہ میمہ ساونکمیہ و سناچه  
 اشونہ اشہ. رتوہ سناچه.  
 و ہماچه تاسر. اعد دیش آویدہ  
 میمہ باونیم بجای خود نگون کردن و خواندن

دیش. آویدہ میمہ ساونکمیہ و سناچه  
 اشونہ اشہ. رتوہ سناچه.  
 و ہماچه تاسر. اعد دیش آویدہ  
 میمہ باونیم بجای خود نگون کردن و خواندن

مزدگرد و گوشتہ پیورہ چشنو و تو نامہ نو یزہ تہ رامو.

نیزنگ فراہوم گرفتن (۱۵۹)

مازدیسنو عیش سناچه تاسر اعد  
 آوید میمہ. گرویش. اشہ درہ نمہ.  
 مزدہ داتہ. اشہ. خاترہ و سنی توچہ  
 گہ عہ نام. اشہ خاترہ نام. نو عرو  
 خاترہ نام. مزدہ داتہ نام. کاوہ  
 یچہ. خره ننگو. مزدہ داتہ. اخہ  
 رہ تیچہ. خره ننگو. مزدہ داتہ  
 سناچه تاسر اعد دیش آوید  
 میمہ. اشو عیش. و نکمیہ رتو سوش  
 و نکمیہ. خره ننگو. سو نکمو. مزدہ  
 داتہ سناچه. و ہماچه تاسر  
 اعد. دیش. آوید میمہ و نکمیہ

دیش. آویدہ میمہ ساونکمیہ و سناچه  
 اشونہ اشہ. رتوہ سناچه.  
 و ہماچه تاسر. اعد دیش آویدہ  
 میمہ باونیم بجای خود نگون کردن و خواندن

دیش. آویدہ میمہ ساونکمیہ و سناچه  
 اشونہ اشہ. رتوہ سناچه.  
 و ہماچه تاسر. اعد دیش آویدہ  
 میمہ باونیم بجای خود نگون کردن و خواندن



اشونو. فره وشیعه جشنوتزه بسنا عچه  
و بهما عچه جشنوترا عچه. فره سته  
نیچه. آعد دیش آویدیمه اشانام  
فره وه شنام اغره نام. ایوه تیره نام  
فوعریو. دیشنام فره وه شنام.  
نبانزد شنام. فره وه شنام  
بسنا عچه. و بهما عچه. نامر. آعد دیش  
آویدیمه. ویفیه بیو. و انکو ودا  
بیو بزه تیعه بیو. ییو عه بیجا.  
کیتی عه بیجا. یو عه هنته بسنا عچه  
و بهما عچه. اشاد بیچه. ید. و هشتاد  
بدست راست باونیم برداشتن و

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

یوسام یزه میده اسمه پنجه پاره  
 یزه میده اینکی پنجه . موده نه  
 یزه میده عماچا ارده رام بریم  
 جغ میچم . رتوفره تیم مرتزچه وردزچه  
 دنیا . و نکلیا . مازدیسو غش . گاته  
 ماچم . سردترم جغ میچم . اشونو  
 اشه رتوو . رتا . فره تیم . عمان  
 ایمانچم . بو عیدیم یزه میده توه  
 آترو . اهوره . مژدا . فشره .  
 وینچم و هو . مژده داته . اشه جیره  
 یزه میده چشم بورس کنکن  
 و خواندن زره لشرمه . سغه تامه

[illegible]

ویدرونی چشمه در غایت عیش و نشاط



نیزنگ فراہوم گرفتن

۱۶۲

شہ تاعہ . مازی نیہ نام دیوہ نام  
 شہ تاعہ و بیفہ نام دیوہ نام  
 دستہ با و نیم در طاس بز پر آب بردن  
 و بیرون آوردن و سہ طرف با و نیم  
 شکافتن اول طرفیکہ خورشید بر آید  
 دوم طرف نیمروز سیم طرفیکہ خورشید  
 فرو شود . اوستا و رہ نیہ نامچہ  
 دروہ نام چہ چار انگشت دست راست  
 با دستہ از با و نیم بالا بردن و خواندن  
 اوستا . فرہ دتاعہ اہورمہ مزدا  
 ربوہ تو . خرہ سنکمتو یعنی بزرگ  
 دارم اور مزد را پوسند و خرومند را

شہ تاعہ اول یعنی  
 شہ تاعہ دوم یعنی  
 شہ تاعہ سوم یعنی  
 شہ تاعہ چہارم یعنی  
 شہ تاعہ پنجم یعنی

نیزنگ فراہوم گرفتن

۱۶۳

باز چہار انگشت بالا تر داشتن و خواندن  
 اوستا . فرہ دتاعہ ہشام پستیم  
 یعنی بزرگ دارم ہشام پستیم را  
 باز چہار انگشت بالا تر داشتن و خواندن  
 اوستا . فرہ دتاعہ شترہ ستارو  
 ربوہ تو . خرہ سنکمتو یعنی بزرگ  
 دارم شترہ ستارو نورمند خرومند را  
 باز چہار انگشت بالا تر داشتن و خواندن  
 اوستا . فرہ دتاعہ نرشن اشونو  
 یعنی بزرگ دارم ہامردان اشوان  
 باز چہار انگشت بالا تر داشتن و خواندن  
 اوستا . فرہ دتاعہ ویغنام سفنتہ



نیزنگ فراهوم گرفتن

۱۴۴

می‌عشش دامنام اشونام یعنی بزرگ  
دارم هشتا سپندان هما میوان و هما  
وامان اشوان راپس دست بادسته  
پاین آوردن و بروی باونیم گذشتن  
وسه بار مانند خورشید گردانیدن پس  
اوستا . تیا اهی ویریو . چهار باید  
خواندن . تیا ای اول پیشو تنم  
یکبار هم ارورام کوفتن انکمی عشش  
یکبار مزداع کیبار و چهار انگشت  
دست از باونیم جدا کردن تیا اهی دوم  
خواندن باین کلام باهر یک دو بار  
کوفتن باز چهار انگشت بالاتر بردن

تیا اهی ویریو  
باین کلام هر یک دو بار  
کوفتن و تیا اهی ویریو  
چهار بار  
اوستا . تیا اهی ویریو .  
چهار باید  
خواندن . تیا ای اول  
پیشو تنم  
یکبار هم ارورام  
کوفتن انکمی عشش  
یکبار مزداع کیبار  
و چهار انگشت  
دست از باونیم  
جدا کردن تیا اهی  
دوم  
خواندن باین  
کلام باهر یک  
دو بار  
کوفتن باز  
چهار انگشت  
بالاتر بردن

اوستا . تیا اهی ویریو .  
چهار باید  
خواندن . تیا ای اول  
پیشو تنم  
یکبار هم ارورام  
کوفتن انکمی عشش  
یکبار مزداع کیبار  
و چهار انگشت  
دست از باونیم  
جدا کردن تیا اهی  
دوم  
خواندن باین  
کلام باهر یک  
دو بار  
کوفتن باز  
چهار انگشت  
بالاتر بردن

نیزنگ فراهوم گرفتن

۱۴۵

عشمام . اهور و بسه تا مزدا  
چهار بار خواندن و هر یک بار هموم و  
اروه رام کوفتن و باونیم شکستن  
اوستا اشم و هی ته خواندن  
در هر اشم و هی اندکی اندکی آب پیاله  
رور در باونیم ریختن پیاله بجای خود  
نهادن پس دست در باونیم سه بار  
مانند خورشید گردانیدن و خواندن  
اوستا . تیا اهی ویریو هر شینته مزده  
حشره اش . ره تو و نکمی عشش  
سه و شو . سه دسنه راسر نکون  
در باونیم گذاردن و گردانیدن

و خواندن اوستا  
تیا اهی ویریو  
باین کلام هر یک  
دو بار  
کوفتن و تیا اهی  
ویریو  
چهار بار  
اوستا . تیا اهی  
ویریو .  
چهار باید  
خواندن . تیا ای  
اول  
پیشو تنم  
یکبار هم ارورام  
کوفتن انکمی  
عشش  
یکبار مزداع  
کیبار  
و چهار انگشت  
دست از باونیم  
جدا کردن تیا اهی  
دوم  
خواندن باین  
کلام باهر یک  
دو بار  
کوفتن باز  
چهار انگشت  
بالاتر بردن

اوستا . تیا اهی ویریو .  
چهار باید  
خواندن . تیا ای اول  
پیشو تنم  
یکبار هم ارورام  
کوفتن انکمی عشش  
یکبار مزداع کیبار  
و چهار انگشت  
دست از باونیم  
جدا کردن تیا اهی  
دوم  
خواندن باین  
کلام باهر یک  
دو بار  
کوفتن باز  
چهار انگشت  
بالاتر بردن



























یزد می ده تا سر  
 های شصت و یکم اوستا: (۱) ادب و  
 نکستی عشق و بهی و نا ایی حمیا پر  
 بی نا عره زیش و نکبو و قویشو  
 تا اتمه نما نه حمیا ریش یا اشونا م حشی  
 شچه اش یچه و یا ده بتچه فینه زنه  
 یچه انسی غنما عه و یه حمیا و تا آخر  
 های شصت و یکم اوستا: (۱)  
 ابو نجه و عریم و فرشیامی و انترچه  
 زوم انترچه چه شیم و شتم و فرشیامی  
 انترچه چه زام و انترچه چه همتم تا سر  
 های شصت و دوم (۱) اوستا

۲۵۹  
 هو و زو اتو م سید  
 اتوئی رنجیم کیم  
 نیک خدایان وین  
 دینده کان رنجیم  
 سرت

وای  
 ای دیوان آن کتاب  
 مرا که بهترین جهان و  
 نیکیان و پاکان هم  
 روزگار شاید بود با او  
 که بار راه است و بود  
 میاموزد و میخواند  
 جهان خالی و خاست  
 و آن پیشکس و مینو آن  
 راه که میباید بدانستی  
 میباید

که در آن دور که  
آن بکند مدتها  
بود را و مثل شما ای کسین و آفرید  
بوی شصت  
و میر و میورا است که در جایی  
نجان نموده است چون جای  
بود

سینچہ واپچہ ہو برہ نیچہ اُستہ برہ نیچہ  
 ونتہ برہ نیچہ اُسریا مہ : توہ آئرش  
 قرہ اہورہہ مرزا اِنیواہہ ویمیو  
 بیار ویمیو مانا ہوشیا کنام اُستہ  
 بیار اہماعہ چانکہ در اوستا وخواند  
 ہای شصت و سوم اوستا  
 ینکھی می شازپہ . دہتم سنی فیتہ  
 ویدا مرزا اہورہہ یوہہ عتکہ چا  
 ہنچا تا آخر ہای شصت و چارم  
 اوستا ( عتکھی غش . در تراہ  
 فرو اشہبا فرارتنی نی اُستہ  
 و اچم مرزا برہ عتی تا سر خواندن

و قلم نهاد و در شمس  
و بیت و کلمه نوشت  
ای شعر او را در دیار کاشته  
رزش و...

دوستانه دوستی دیند و دیند  
میکنم (۴) (ای است)  
میانش هستی و سزاوار  
دوستانه دوستی دیند و دیند  
بوی در خانه مردمان  
بر که است

گفته و یاد هم به هم رسانیدم

میاہ این (۶۳) بخش باد بخش باد







اشی هفتی بهوشتری بود گهوتا آخر  
های هفتاد و یکم اوستا (۱)  
فره سدره شوشتر و اشه و و شوم  
زده شترم . فیه . مرعیده . ذاروده  
زده شتره تا آخر باید

های هفتاد و دوم اوستا (۱)  
اها نجه . ویریم فری شیا می . آنترچه  
زام نجه سمنم سمنم . فری شیا می  
زام نجه چه سمنم چیا نکه درای شصت و یکم  
آمده است

انجام یافت تمام یزشنی  
و اداب محضری

در این سورت هفتاد و یکم  
نشان نمودن سورت و سورت  
بروان زبان و سورت و سورت  
بشماره و سورت و سورت  
نمودن و سورت و سورت  
نمودن و سورت و سورت

# ویسر

از در صفحه ۲۰ گلدسته چنان وارد  
ویسر که معنی ادعیه کافه زوسای  
خلقت و اخلاق حمیده است مضمن  
بر مسمیت و سه کرده یعنی سوره میباشد زبان  
بسیار و با لسان یزشن معاصره و مشابه است  
و این را گاهی تنها خوانند لیکن برای یزشن  
بزرگ سورت آنرا با یزشن متحجه ادا  
سازند . درین سیاره مطالب دلاور  
ورنکین نیست مگر اینکه در کرده سوم طواری  
عمد است موبدان و صناعات امور متعلق  
به عمد مذکور است







تا آخر فقره پنجم اندر صفحه ۲۰۰ مکتوب است  
 دارد و ندیداد مجموع است از قوانین و  
 شرعیه و عرفیه در دفع شرار و دفع  
 مفاسد و خبیثات و مراعات امنیت و دو پروردگار  
 یعنی سورات است - قوانین توبه و قوا  
 طهارت و تطهیر و زاکون سیاست  
 و تنبیه در آن بسیار است قواعد گردان  
 اعضای انسانی و ابدانی حیوانات و  
 عناصر اربعه که زمین و طپید شده باشند  
 در آن مذکور و مضبوط است  
 چنانکه در گواهی او ستا و ارد پر کرد  
 نخست (۱) مرود اهور و مزداسبه

تعامه زره شتر اع از م و دانم  
 سپتمه زره شتره اسو را مود عتیم  
 نوند کا و دشت عتیم تا آخر ترجمه  
 و بلا خلاصه مافی المتن سورات و ندیداد  
 که نامزد اند به پر کرد بر طبق ساین می نهیم  
 تا هر خواننده از آن بهره حاصل کند  
 پر کرد نخست این فرستیم تا مکره مقصود  
 و ندیداد یعنی قاعده و قانون دفع و دفع  
 بدحیای دیوان و انواع پلید بهای  
 تنائی و کرداری آغاز میشود و در روز  
 و ندیداد مازدیسنا در بلاد سکونه خود  
 انواع و هتاسم متصائب جهانی و اتمام

طریقه و عتقی و اقامت  
 نظامی و ده از عدم  
 شتر و شتره اسو را مود عتیم  
 سبب و جهل بر کرد  
 بشتره سبب و جهل بر کرد  
 و از آن کون و نایف  
 بیات و مکافهات چنین  
 و با یک راد و کشت بیان  
 مراد قات و کشت بیان  
 بخاطر یک به یک زبان  
 فارسی و یونانی و  
 بعضی اوقات بیان چاره  
 ایران و شتره اسو را مود عتیم  
 اینجا مازدیسنا در بلاد سکونه خود  
 و زبان پارسی و یونانی و فارسی و سانسکریت  
 و زبان پارسی و یونانی و فارسی و سانسکریت  
 و زبان پارسی و یونانی و فارسی و سانسکریت











حجتی اظهار تا تو انی خود در افتش کش  
بدستی مانند آنکه پشت ز تشبیر کنده است  
مینمود این را اختیار تو امین شمانده  
مردم را تو انکر و آورده و بید و درنج  
گردانید و ضمنا چون جمعیت بر آید فرود میند  
سه بار مجبور شد که ممالک خود را تو بیع  
نموده مستعمرات بنا کرده مردم را در آنجا  
مهاجرت دهد. مردم را آموخت تا چگونه  
خود را از سختی سرمای زمستان نگاه دارند  
و او شهری خوش تابنا کرد و موسوم  
به دیر جنگرد که مردم در آنجا با سودگی درقا  
گذرانیدند.

زبان زوده شده است  
باین زوده آمده است  
در این موضع بجا زبان  
سرخ موی روح الارض بجا  
نخست نمود اجتماع دیوان  
که جای آن

مذفن و گورستان ۳ جانی که دجمنها  
یعنی سرداها برای بنیادن مردگان  
باشد ۴ جانی که سوراخ و سنب جانور  
موزی و هوام و حشرات الارض باشد  
جانی که عسرا و ماتم زیاده کنند (۱)  
مذکور است که پنج کار ثواب عظیم دارد  
بر آوردن میت مدفون در زمین (۲)  
شخصی و دجمنها یعنی سرداها - در ضمن  
این مطلب ایراد شده است که کسی  
مردود را بدادگاه نبرد و سپارد زیرا  
که چون اینجا کنند آلاش و لمبیدی  
زیادت شود و برنده زمین و مایک گردد

که زان کوی مغرور کرده است  
خشت و جای در جای است  
ناکس و ناک دور از قوم  
مقوله با کسی کند منت تمام  
شده پوشان و خوراک او  
دوستها منتظانی که بود  
از آن پس از کار باز ماند  
دادگاه که مدام در زندک  
را برای خویش بر داشت  
نشین گزید و با جادو بر  
مهرت نماید و غیبت و  
اموات نماید و غیبت و  
دشمنم و غیبت و

غله و علف و مطبوخات ۴ زراعت و محصولات ۴ حشرات و موزیات ۴ ساختمان و مواد ۴  
ازین مقام







خود را به این جهت  
که از این جهت  
که از این جهت

نرمه . یم . بهش و نم ( ترجمه )  
و زمین جای باشد که از همه بی آب تر  
و از همه بی ازور تر پاک تر و خشک تر  
و کمتر از سگان و سوزان آتش و برسم  
و مردم اشود و آن راه نبایند یعنی  
آمد و رفت نشود ( ۴۱ ) پرشش  
ای پاک دادار اهورا مزدا هر کس اعتقاد  
بدین مازدیسنی باشد از هر گناه تمام معاف  
میشود ( ۴۲ ) پاسخ ای زرتشت چنانکه  
با دست هوارا از هر طرف صاف می کنند  
و دین مازدیسنی تو چنین شخص را بخوبی  
با یال می کنند چنان معلوم که باید بر دین

از این جهت  
که از این جهت  
که از این جهت

پر کرد چپا ر م بن اوستا ( ۱ )  
یو بزه منگه نته نوعد . نمو . فیته بره پته  
تا پوش منگهو . پو پته هر گمه . نمو بره  
ایشامچ . عره و ا . اینه . عره و ا  
خافره کی ارو پته تا حشر

و با این جهت  
که از این جهت  
که از این جهت

از این جهت  
که از این جهت  
که از این جهت















فلوات و طرف و چوبینه را که برده  
 آلوده شده چگون طاهر کنند (۱۱)  
 حیوانات اهلی را که بردار آلوده اند  
 چون ترکیه نمایند (۱۲) بهم گناه  
 از کارناشایسته که باراده خبیثه  
 کرده باشند.

پیرگرد هشتم بن اوستا (۱)  
 آهید داورو . آفد دره نه . اوکه  
 ایوه ورده نه . صفا . واناوا .  
 غریبا دکاته . تی وره زیان . آیه  
 یوه . نزد لیسه نه . آهه . مردود  
 اهور و مردا تا حشر

و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد

تطهیر کنند ۹ آداب برشوم بی آنکه  
 شخص جدا شود تا نه شب . آتش آلوده  
 بردار را چون ترکیه کنند ۱۱ کرده آوردن  
 آتش بدادگاه که آتش گاه باشد و سیکه چنین  
 آشی را باید از موضعی برگیرند که بردار آلوده  
 و این شرمان غث تا سیرش که کرده  
 ۱۲ خود را که پیلشی در بیابان چون پاک  
 سازی از این و پریش و پانچ پاک  
 دادار اهور مزد و آشور را شست را  
 در باب فقره (۱۱) که کرده آوردن آتش  
 بدادگاه بیان آن و گواهی در اوستا  
 دارد و اتره گیتی نام . آیه و نیداد

و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد

و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد  
 و نیداد و نیداد و نیداد







کاتیم . اوعه . اوه . بره عته . چو دهماعه  
 تا سر . تا فیره کت نامچه  
 ترجمه آتش آن گوهر خشت بخت  
 هفت دویج باید چید  
 اوستا : (۱) داتره کیتنام .  
 استه و قنام شاعم : یو آترم فیرد  
 اچه . عره . رتو . سیداد . و اعنیم  
 کاتیم . اوعه . اوه . بره عته . چو د  
 اهماعه : تا سر تا فیره کت نامچه  
 ترجمه آتش زهر گران یعنی رود  
 گر پنجاه و شست باید  
 اوستا : (۱) داتره کیتنام استه

کاتیم . اوعه . اوه . بره عته . چو دهماعه  
 تا سر . تا فیره کت نامچه  
 ترجمه آتش آن گوهر خشت بخت  
 هفت دویج باید چید  
 اوستا : (۱) داتره کیتنام .  
 استه و قنام شاعم : یو آترم فیرد  
 اچه . عره . رتو . سیداد . و اعنیم  
 کاتیم . اوعه . اوه . بره عته . چو د  
 اهماعه : تا سر تا فیره کت نامچه  
 ترجمه آتش زهر گران یعنی رود  
 گر پنجاه و شست باید  
 اوستا : (۱) داتره کیتنام استه

کاتیم . اوعه . اوه . بره عته . چو دهماعه  
 تا سر . تا فیره کت نامچه  
 ترجمه آتش آن گوهر خشت بخت  
 هفت دویج باید چید  
 اوستا : (۱) داتره کیتنام .  
 استه و قنام شاعم : یو آترم فیرد  
 اچه . عره . رتو . سیداد . و اعنیم  
 کاتیم . اوعه . اوه . بره عته . چو د  
 اهماعه : تا سر تا فیره کت نامچه  
 ترجمه آتش زهر گران یعنی رود  
 گر پنجاه و شست باید  
 اوستا : (۱) داتره کیتنام استه

اوعه . اوه . بره عته . چو دهماعه .  
 تا سر . تا فیره کت نامچه . آتش از  
 دیک پختن شست و یک (۱۰) اوستا  
 داتره . کیتنام . استه و قنام  
 شاعم (۱) یو آترم تنار دویج  
 و اعنیم . کاتیم . اوعه . اوه . بره عته  
 تا سر تا فیره کت نامچه (ترجمه)  
 آتش از خرسندگان و سیدگان  
 و یک (۱۱) اوستا داتره کیتنام  
 استه . و قنام . شاعم (۱۲)  
 یو آترم . دشته . اچه و اعنیم . کاتیم  
 اوعه . اوه . بره عته . تا سر تا فیره

کاتیم . اوعه . اوه . بره عته . چو دهماعه  
 تا سر . تا فیره کت نامچه  
 ترجمه آتش آن گوهر خشت بخت  
 هفت دویج باید چید  
 اوستا : (۱) داتره کیتنام .  
 استه و قنام شاعم : یو آترم فیرد  
 اچه . عره . رتو . سیداد . و اعنیم  
 کاتیم . اوعه . اوه . بره عته . چو د  
 اهماعه : تا سر تا فیره کت نامچه  
 ترجمه آتش زهر گران یعنی رود  
 گر پنجاه و شست باید  
 اوستا : (۱) داتره کیتنام استه















درستایش کردن بر زبان و نیایش  
و اوار تا کسب اکیده سفارش بلیغ  
فرموده اند کسی منکر نیست  
(۴) ما میدانیم که در جهان هر کاری را  
اوزاری مخصوص و هرامری را اسبابی  
مستقیم است چنانکه ما کشت و ورزیم  
باید اسباب و فن آن بدانیم در خاک  
میسرویم نه استعمال آلات آن  
باید مان داشت هر کاری که کنیم تا این  
کار داشتن اوزار آن ندانیم نتوانیم و  
همچنین ستایش کردن و پرستش نمودن  
را اسباب مست مخصوص و قانونیست

مقبول است تمام اوزار  
 مشغول است بنماز و  
 عایش منجاب اوزار  
 که سر در حال  
 پذیرفته است که  
 باب است حبیب  
 بخارون از که  
 این است حبیب  
 اوزار عمده و  
 که در وقت نماز گردان  
 است قلب صاف  
 لازم است  
 نیست تا حاصل شود  
 و این جلوه حاصل شود  
 اینم اوزار جانی  
 با بستر و سر که ختمال  
 را با بستر و سر که  
 و حالت اندیشه و سر که  
 در صف بنماز است که  
 از اوزار است

و حالت اندیشه و مکتبش را  
در صف نهان شده دعا باز و شسته  
از اندیشه خللی بر آن نرسد در آفتاب خود را

معین

از جمیع خیالات خانگی و دنیوی فارغ داشته  
یکدو ساعت دل و جان خود را در نماز  
داشته بقانون معینه با کمال خضوع  
و خشوع شکر گوئی و حق گذار می نمیت  
یزدانی یزدان

مضمون پریش و نما ضرورت

ما انسان گاهی که از چیزهای مجامعتان  
بهم حبسان خود دست برای یافتن و بدست  
آوردن آن با آن خوش آمدیها و حیرت  
گوئیهای مافوق العاده در خواست  
خوش میبایم و اگر اتفاقاً از صدیک

خوش بیاورد  
 کشته آنچنانی را در دل برافروخته  
 در هر حالت چه در غیاب  
 و توصیف کرده است این  
 و مجید می نامم  
 پس پاک خداوندی که  
 ما را جان میدهد و ایزدی  
 که ما را رزق میدهد و یزدانی  
 که سیر ضای او نفس  
 کشیدن ما محالست او را  
 بچه زبان است  
 نه نیست که ام کلیم  
 ازین رو نامم که او است  
 زبانی بادم که هر  
 نفس نو میسم زبانی

بلکہ دفع است کہ اگرچہ مارا لازم بل دفع تو یہ قسم نہیں  
یزدانے سپاس











بدجه گرمی لازمہ رسد آن نیت و خواست  
از فوہ بفعل نمی آید (۲) قلب سازا  
باشکد و تشبیه داده مهر ایزدی عشق  
حقیقی را با آتش مقابلہ کرده اند و دیوان  
و در جان را به خصایل نکو مید و عمال  
قبیحہ مائلت میدهند و صندل و مشک  
و عود را به خصایل حمیدہ و خلاق پسندیدہ  
تطبیق می کنند (۳) جمیع اعضای بدن  
نشان مثال حسیم و کوش و دل و مغز و غیرہ  
از رشتہ با و نار بای عروق چون سیم  
ملکرات بہم بستہ اند و این تار را از یک  
عضو خبر بعضو دیگر می دهند این است

[illegible]

و شایسته می گشت که چون شش  
نه سجده ای نشیند که چون شش  
مقصود و همتی شش یکا و دو پرده که  
و بهر کسب و اندیشه بهر کسب  
و لیکن و عید و دیوان  
و در جان

را دفع و نابود ساختن خوش بختی و رنج  
می آید که از آن دماغ جهان شخص معطر  
میشود و مانیز باید بگوئیم و هار و مهر خدای  
و عشق یزدانی وجود خویش افزان  
و روشن دشته از سوختن عود مشک  
که مقصود از حاصل کردن صفات نیک  
و خصال خوب است دیوان و دُر جان  
که مقصود از اخلاق زبون و طبایع بد  
از خود دور کرده قلب اصاف و روشن  
بداریم درستی و روشنی که صفات آشت  
خستیار نمایم در باب برهنوم و نیزنگ  
و صفحہ ۱۹۱) کلدسته در باب برهنوم

بگو که در خط  
 برشوم نه شوه یعنی  
 شج داد است  
 نخست بیان برشوم  
 پس از آن تقصیر  
 این برشوم فی دهر  
 حق از حق برشوم ده  
 حساب است این و الاستطاع  
 برشوم که معین کرده است  
 برشوم ده نام نوشته  
 که و تنبیه او چه باشد  
 بیان آن در او است  
 که هر کس بقدر الت

اینها را در کتاب خود مندرج فرمایند  
و در کتاب خود مندرج فرمایند















ایام مقدره غرابا آداب معینه  
ن و خانه و پوشاک را تصفیه و تنقیه  
کنند چنانکه در اوستا گواهی دارد  
اوستا آعدید فتو فره عرتیه عته  
ماته وافره غره نیه عته چود  
ایشام اذ مونه نین فترو  
پچه فته رم دخذه پچه ماته  
رم چود دهمه نام چود تافره تنام

پرکردن سیر و هم

این باب در تعریف سگان است (۱)  
از نیکونه جانور کدام سودمند و کدام

زبان بکشد با دست درازون  
سگ و سگین و از این و  
(۲) سگان سگان  
عدهات سگان چگونه  
خوراک سگان دیوانه  
باشد ده سگ و سگ  
پخته سگ سگان  
اوصاف سگ و سگ  
تفصیلی سگ سگان  
(۳) فصاحت و زبان سگان  
در تعریف سگان است  
فصل سگان است  
چنانکه گواهی دارد  
وارد سگ و سگ  
سگ و سگ و سگ

اینکه نام سگ و سگ و سگ  
پوچه سگ و سگ و سگ  
و سگ و سگ و سگ

از کلام

پرکردن چپار و هم

این سوره متضمن است بر تو جستن کنایان  
و کفاره آثام آ صدقه ۳ راه  
انداختن همیه پاک و سحت و شکبه  
و آزموده و لبان خوشبوی و چوب  
خوشبوی از برای تشش پاک ۳  
آمن برسم و هموم و جیوام تمه کشتن  
مار و کرشم دوک و موردانه کش و  
کرم خاکی و کس رشت و دیگر موزیات  
(۵) ویران کردن سوراخ و سنب خانه  
تند بار آگاه کردن آینه ارجحه  
آتش و موبد و پهلوان و بزرگبر (۶)

کلام غنی که معنی  
دادن زمین کشتن  
یا خانه باغ و به اشوان  
دوستان در توفیق  
بل بکشد سگان  
عظای طعمه عامه  
و نان و می بر داند حق  
چون این گواهی است  
انورم مردام از بهر  
چون سگ و سگ و سگ  
گشتن سگ و سگ و سگ  
اشام سگ و سگ و سگ  
و سگ و سگ و سگ

این سوره متضمن است  
بر تو جستن کنایان  
و کفاره آثام آ صدقه ۳ راه  
انداختن همیه پاک و سحت و شکبه  
و آزموده و لبان خوشبوی و چوب  
خوشبوی از برای تشش پاک ۳  
آمن برسم و هموم و جیوام تمه کشتن  
مار و کرشم دوک و موردانه کش و  
کرم خاکی و کس رشت و دیگر موزیات  
(۵) ویران کردن سوراخ و سنب خانه  
تند بار آگاه کردن آینه ارجحه  
آتش و موبد و پهلوان و بزرگبر (۶)















آب و خورش پاک دادن و چهارم  
روز شستی نو کردن و منام محکم بستن  
و آن مشربیه بگیند بزرگ تر سه بار  
بگیند گاه و زهر شستن و رختین و بار  
چهارم پس گاه و چلبانیدن تا آن  
مشربیه پُر شود و یکپاره از سر مشربیه  
فروریزد میاید که در آنجا موی چپری  
نیاشد و به آن سرش محکم بستن میاید  
که آن جل در پادیا ب نهاده باشد  
انگاه که مشربیه پادیا بشویند سینه ام  
و می بخوابند هر بار پس دست بآن  
مشربیه کنند چون پُر شود در زیر شنگاه

محکم بستن آن مشربیه  
بگیند بزرگ تر سه بار  
بگیند گاه و زهر شستن  
و رختین و بار  
چهارم پس گاه و چلبانیدن  
تا آن مشربیه پُر شود  
و یکپاره از سر مشربیه  
فروریزد میاید که در آنجا  
موی چپری نیاشد و به آن  
سرش محکم بستن میاید  
که آن جل در پادیا ب نهاده  
باشد انگاه که مشربیه پادیا  
بشویند سینه ام و می بخوابند  
هر بار پس دست بآن مشربیه  
کنند چون پُر شود در زیر  
شنگاه

نور گزین پس برود و آن  
زهر که از وی پس بر شستن  
خاک از وی بر شستن و بار  
بگیند بزرگ تر سه بار  
بگیند گاه و زهر شستن  
و رختین و بار

از پس آب پادیاوی بپرسند و یک  
از آن مشربیه بگیند در آن مشربیه پس  
کنند و پس از آن گریاس را بسپارند  
یک نیمه اش خشک نگاه دارند و آن یک  
نیم شسته را بر مشربیه بگیند اندازد  
و آن آب را پادیاوی همین کنند و گریاس  
فرو کنند تا آن مشربیه پُر شود و یکپاره  
نیز فروریزد پس آن نیم گریاس خشک را  
بر مشربیه بیند و آن تر را بکوشد و مشربیه  
بگیند اندازد باید بر دو مشربیه کوشد  
دار باشد و زیر شنگاه جای محکم نهند  
چنانکه خراستری و پیدی در او شود

میاورد پس آن دو دست  
او را بپرسند و یک  
پس از آن گریاس را  
بسپارند یک نیمه اش  
خشک نگاه دارند و آن  
یک نیم شسته را بر  
مشربیه بگیند اندازد  
و آن آب را پادیاوی  
همین کنند و گریاس  
فرو کنند تا آن  
مشربیه پُر شود و  
یکپاره نیز فروریزد  
پس آن نیم گریاس  
خشک را بر مشربیه  
بیند و آن تر را  
بکوشد و مشربیه  
بگیند اندازد باید  
بر دو مشربیه کوشد  
دار باشد و زیر  
شنگاه جای محکم  
نهند چنانکه خراستری  
و پیدی در او شود

نور گزین پس برود و آن  
زهر که از وی پس بر شستن  
خاک از وی بر شستن و بار  
بگیند بزرگ تر سه بار  
بگیند گاه و زهر شستن  
و رختین و بار







آودشت نر کردن چنانکه نمی قطره آب  
بمشر بکیز نریزد و میان آودشت شستن  
پس آنکس که برسم بسته است و آج بگفتن  
دست از برسم جدا کردن خود را از  
آودیس باید که جدا شده باشد چنانکه  
در بشت ساختن بتا ای دو سیمچ ماسه  
اهورمه مزداریونو خردنکستو نشخه  
پس دور آمدن اشم و هی یک اهما  
تا آنجای درغو خدانته اشم و هی یک  
خواندن آنکس که بشت خواهند کردن  
بتا اهی و برکو و و گفتن اندر راه و به سیم  
نام پای راست اندر زودگاه نهادن

[illegible]

بخوابش تا ستومی آسم : پس برسم  
 از ماهروی برداشتن و سه آسم و بی فرقه  
 و رات تا سر تا دیکشود اما بعد از او بریو  
 روزه شتر اعدا شوند اشهد رتوه یسنا عجم  
 تا سر تا فرقه بسته پنج : زود و راتوی  
 بردوشم . با لشکاه و برسم و داشتن  
 زود تیار ای و بریو زود تا فرامی مرتین و  
 راتوی بیت ای و بریو زود تا فرامی  
 مرتی زود و تارش خواندن تا سر  
 و زود و راتوی بردوشم و هی سه گفتن  
 برسم اور ماهروی بخساون زود باید  
 که چشمنو تره اهور مزدا تا سر خواندن تا ستومی

[illegible]

کرمین نویندن بی سیر کرمین نشین  
 بیرون هما جا کرمین کرمین  
 بیرون هما جا کرمین کرمین  
 بیرون هما جا کرمین کرمین











داری و پیرسیند میکنم و درین گونه چون  
خورده و ریزه های تن که با پاد یاب آلود  
شده بوی آن گرفته است بهوا میخیزد در  
دم بینی و مغز خورد پیراسد یک ناخوشی  
از آن بود است شود و مردم از دم کشیدن  
آن هوا بتو آید بر کردن بسته از آن خود  
دور میکنند و برخی از آنها روشش  
زاکون نیست که مرده را با کلاب و شوی  
میکنند چنانچه فرموده های بالاد  
وسی باشد این روش و زاکون از رو  
دانش زنگی زبان آورد سود و سود خور  
بود چه که گویای نزدیک مرده خوش

منشی  
در این  
نیرنگ  
خوردن  
مرده  
بوی  
آن  
گرفته  
است  
بهوا  
میخیزد  
در  
دم  
بینی  
و  
مغز  
خورد  
پیراسد  
یک  
ناخوشی  
از  
آن  
بود  
است  
شود  
و  
مردم  
از  
دم  
کشیدن  
آن  
هوا  
بتو  
آید  
بر  
کردن  
بسته  
از  
آن  
خود  
دور  
میکنند  
و  
برخی  
از  
آنها  
روشش  
زاکون  
نیست  
که  
مرده  
را  
با  
کلاب  
و  
شوی  
میکنند  
چنانچه  
فرموده  
های  
بالاد  
وسی  
باشد  
این  
روش  
و  
زاکون  
از  
رو  
دانش  
زنگی  
زبان  
آورد  
سود  
و  
سود  
خور  
بود  
چه  
که  
گویای  
دیک  
مرده  
خوش

که مرده را با کلاب و شوی میکنند چنانچه فرموده های بالادوسی باشد این روش و زاکون از روش دانش زنگی زبان آورد سود و سود خور بود چه که گویای دیک مرده خوش

اعضای علیل با پاشیدن کرده آب  
در دال و درونی از سم جدا شده بیرون  
می آید و داخل هوا میشوند و این در تب  
تشکله در ترجمه شرح قانون صحت نشود  
شد و سم در فر کردن مافتند  
دوم و ندید اولی هر است که بمجر خارج  
شدن جان از بدن دوج بر آن حس  
کرده آنرا می آید و چون این تعفن و  
گندیدگی از بدن خارج شود کسان و  
مردانی که در آن خانه یا کرد اگر آن مرد  
حاضر اند آن هوا بخود می کشند و آن هوا  
باعث ناخوشی ایشان میشود و بعضی

منشی  
در این  
نیرنگ  
خوردن  
مرده  
بوی  
آن  
گرفته  
است  
بهوا  
میخیزد  
در  
دم  
بینی  
و  
مغز  
خورد  
پیراسد  
یک  
ناخوشی  
از  
آن  
بود  
است  
شود  
و  
مردم  
از  
دم  
کشیدن  
آن  
هوا  
بتو  
آید  
بر  
کردن  
بسته  
از  
آن  
خود  
دور  
میکنند  
و  
برخی  
از  
آنها  
روشش  
زاکون  
نیست  
که  
مرده  
را  
با  
کلاب  
و  
شوی  
میکنند  
چنانچه  
فرموده  
های  
بالاد  
وسی  
باشد  
این  
روش  
و  
زاکون  
از  
رو  
دانش  
زنگی  
زبان  
آورد  
سود  
و  
سود  
خور  
بود  
چه  
که  
گویای  
دیک  
مرده  
خوش

که مرده را با کلاب و شوی میکنند چنانچه فرموده های بالادوسی باشد این روش و زاکون از روش دانش زنگی زبان آورد سود و سود خور بود چه که گویای دیک مرده خوش















وسه جُدیو داد سر و شش بستن نیم  
و هی ضد ویتا ای و ریو و ویت  
خواندن سِتصد سنک کو یک میان  
و خم انداختن و تختی که میخند سنک رو  
آتش تخت (یعنی) پائین آریو  
سنک و آدشت آتش سنک کردن  
تختی که میخند آریو تختی نباید  
بستن به دیوار و خم چابش هر سوی  
بیچ کز چاو دیوار باشد تا بر دیوار  
رسد سه گز و نیم باشد و دو کزد بر  
بالا بردن پس تخت سنک فتم تراشیدن  
آوردن بر روی تخت گاه کج باید زدن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مردۀ زرتشتی را سرکوه  
باید دور از آبادی نشین مردم گذارد  
درزایکون کمپاوی هرگاه از گونه اشکبود  
مگونه اشچی پیش باید بونی از آن زائیده  
می شود چنانکه هرگاه چیزی را بسوزانند  
بوی شیر از آن میسترد و همچنان چون  
اندام تنائی از پیکری به پیکری میپوش  
باید ناگزیر بونی ویژه که زیر از گندیدگی  
باشد پدید می شود لاا برین فرگفت و خوری  
برین رفته است که مرد زرتشتی را دور  
از آبادی و نشین مردم بر سر کوه بلند

نفت بگذارد تا از گرمی و  
رفود تر از عجم پیشید بهر چه  
آن در هوای فراخ دایان  
سپت در بالاد شده  
زبان در بخجی ز سر  
زیرا که فرد در از خاک  
نفس در دویژه در جاها  
در دو سیم مایه و شوه  
بای که تا گون خوان بودی  
چو زمین بر آمد و گذاردی  
کو حک داد که از آن  
نفت و گرمی بر سر آن  
داده بشود و آن

بسیار شده است که فواید شریعت را در دنیا و در دین با هم آمیخته و بیرون آورده و از آن برای گنجینه های کوهستان



نرنگان و انا بسیاری از ناخوشیهایی  
آدم کشان ز نشون بوی گسیدیده و  
گورستان وابسته بجای دیگر بردن آن  
رامی داده اند

7,

اشتقاق کلمه و نمه از دُر یعنی  
ساختن و... تمه .. علامت حالت ضرب  
و اوستا و معنی جای و مقام است  
نماید و مرادف است با میم مصدری  
در عربی چنانکه مدرسه و معتبره و غیره  
از معنی اشتقاقی این کلمه چنین مشتق میشود  
که قبل از بعثت حضرت زرتشت مروه

ایمان و شهادت  
و اوست که در میان ما  
است و او را هرگز نمی بینیم  
او را با خود می بینیم

بیانِ حمہ

دوم آردیزه و کینته پیمه .  
 نزو . عرسته مذینته معنی تختخو  
 که سربداهای مرفقه که در آن اموات  
 مردان کهنه داده اند خراب می کنند  
 و ندید او این رسم دروش را مفتوح  
 و منقور می داند و ایضا در زمان ندید  
 و مرده بر شل جبال شامنه می کهنه اند  
 و این رسمی است که رسم معمولی حالیه تا  
 آن است فقط تفاوت ما بین این دو  
 رسم این است که در رسم عشق چشم  
 حصاری بالا آورده مقامات مردان  
 و زنان و کودکان را به ترتیب مخصوص

متمیز از دیگران است  
 میکنند طریق معمولی  
 دوران عالیست که خلی  
 دور از این است که خلی  
 ششم مقام مذکور دی و دور  
 بر قله جبل رفیع فضائی  
 درجسته بار غایت روم  
 و آداب مخصوص دینی  
 بدو و اطراف آن را بکشمه حصاری  
 میبندند و آن بالا  
 چای بهمن چهارم از خض  
 حف می نمایند و آن محوطه  
 را سه قسمت نموده و قسمتی  
 برای مردان و قسمتی  
 زنان و قسمتی برای  
 منسبتین نموده

د کوهستان و دره های متعده و ده ها بازار  
حصاری نداشتند در حالیکه در عهد جدید اطراف و محله



یا بانگ خارجی دست می کنند و بهر  
از این خانه با را مچرائی است که از آن  
خون و چرک و ریم بجاده مرکز می ریزد

# حکمت و خرد

طبیعی است که بر جسم انسان یا حیوان که قوه  
نامیه ازان سلب شده بدل یا بتخلل آن  
نرسد یقین و بر یا زود از حالت طبیعی  
خارج و متغیر و منقلب الحال می گردد ولی  
هرگاه چنان قسم مسلوب القوه نامیه را  
در میان پنج یا صد و قاضی یا چون  
سنگی که از غفور و دخول هوا به کلی

محمود باستان  
چنگا و اینها بیکی  
در میان حالتی  
نیمه سوس میماند فاما خیاره  
جسمه گوشت و پوست  
فیاض و باطن  
کند است و آن راه  
نیان و بیرون  
یافته از هم میگریز  
گرفته شکل و رنگ  
می آید و این  
در آن و خن و این  
باعت اسحال و بیرون  
میفرستد کسب تا نوی بوی  
آب و مرده و این و  
که آن که بدون آ  
که آن که بدون آ

بوی تعفن و مینی از آن تولید میشود یا  
بعبارة اخرى جرم مسلوب القوه  
مستلزم قوا و تلاش و تحلیل است  
و درین صورت لازم است بطریق مسلم  
و اصلح که هیچ احتمال ضرری به بنی نوع  
بشمارد و آن را مستغنی قوا و تلاش  
نمانیم تا هر چه زود تغییر حالت نماید در  
صورت صاحبان علم طبیعی اذعان و آنرا  
که طریقه زرتشتی برای فناء اموات  
طریقه اصوب و اصلح است

ۛ

نیکو گویند که از نوح و ابراهیم  
و اسماعیل و یونس و عیسی و محمد  
و نبال و دیگر پیامبران  
و از هر یک از ایشان است

در دوا و استادی تشنه زهر  
 ساختن بیهوش شدن و نابود  
 در چرخ و بیماری و گمراهی  
 در دوا و استادی تشنه زهر  
 ساختن بیهوش شدن و نابود  
 در چرخ و بیماری و گمراهی

دیرم

و از این رو که از اندام جدا شود بزم  
دخون و حریم بوی جانند در دوان



هنگام حیدن ناخن مایوی یا گرفتن  
خون باید خوب پروانموده نگذارند پاره  
از ناخن یا چکیده از خون یا بنه های  
موی یا خب و سنج بر اندام سفید و دست  
و تیغ ناخن آلود را سخت باید بپا دیا  
یا کلاه مالیده پس با آب بشویند  
روانست که کسی چینی را باد  
ناخن آلود بیا لاید

زیر از نسا دروندید او کروب است  
که هر چه در شود شود آزار و سنج خواهد بود  
وندید ادنسا با ساخت و پیکر کس بدو  
نشان می دهد

از خود آن اندازه باز  
از هر کس که میسر باشد  
بهر کسی که نامش آید  
و به هر کس که از آب از  
قناری آن را اندازد  
زیر و بر او نماند  
زیاد ما بنواست روی  
چند و یک میدان تیار نمود

از خود  
و این  
پنجاه و نه سالگی که چون  
میکشاید چهره او را در  
مرتب است و آن بدو  
که در آن وقت از آن  
چون که در آن وقت

و بدین گونه زاد و دوز را و چک دوک  
می کنند - مروب بسیار جانداران  
و گیر بسته بکرده نهالانی هستند که آنها  
را نهال شکافنده می نامند چه آنها  
بد و بهره کافه شده گردان دست نمی  
کنند و یرندی را که یک مروب بد  
بهره شکافنده می شود و داکش و زاد مروب  
گویند و این کوتاه ترین زندگی در جهان  
برای نمونه نگاشته می شود که مروب  
را که درد و بارش میزاید هنگامی که  
از نیم بهره پیش ساخته می شود بد یرند  
سه یک تو باز خودش بد و بهره کافه

شد و انبثود در یافت  
 و چهار تو یک در دست  
 تنها پشت در هزار زاد  
 دزه و یک می کند و آن  
 باید دانست که این بند  
 دیدن و کافه شدن  
 و زاد و زاد کردن  
 بویای بخت و خوراک و  
 آنکار است که  
 چون جان است که  
 شود و پرخ و پی و  
 تنای ناچار از کار باز  
 استند اندام و خوش  
 نیروی حیرت و خوش  
 و پند و پیر و خوش  
 کننده و شکویده

آن مردی که در هواست بماند و از زمین پائین می شود











در محبت چا دژ ورشتا چا فراویرا  
بی شاستا بسنجا و بمجا فرنگها  
فراوینکا فراشیوتا فراغکوتا  
فرا تو سچید خه خیا شتم ستومی  
اشم اشم و هی سه خواندن  
خزه و رانه گاه باون تا  
ساکیه تا آخر رتوام ای ره  
نامچه اسنیه نامچه ماهیه نامچه یاعیه  
نامچه سره دنامچه سیناچه و هماچه  
خشتو تراچه خزه سسته نچه رتوو  
بره زتو یو اشمه رتوام ای ره  
نامچه اسنیه نامچه ماهیه نامچه

ایستادانه نو  
فراویرا  
فراشیوتا  
فراغکوتا  
فرا تو سچید  
اشم اشم و هی سه  
خواندن  
خزه و رانه  
گاه باون تا  
ساکیه تا آخر  
رتوام ای ره  
نامچه اسنیه  
نامچه ماهیه  
نامچه یاعیه  
نامچه سره  
دنامچه سیناچه  
و هماچه  
خشتو تراچه  
خزه سسته  
نچه رتوو  
بره زتو یو  
اشمه رتوام  
ای ره  
نامچه اسنیه  
نامچه ماهیه  
نامچه

اشمه رتوام  
ای ره  
نامچه اسنیه  
نامچه ماهیه  
نامچه

زودیتا ای . ویریو . زوتا فرامی  
مریتی . راستی خواندن بتا ای و  
یریو یوزوتا فرامی مریتی پس  
اشم و هی سه خواندن خشتو ترا  
ابوریه مرذا تر و عه دیتی عنکر به  
مینی غش بتیا ورشتا م هید و سنا  
خزه شوتم اشم و هی ده بتیا  
ویریو ده خواندن نویدیه  
بنکاره میده و تو شو . ابوریه مرذا  
ریو تو . خزه شکتو مرشته هچه .  
و هشته هچه . سرشته هچه خروشه  
دشته هچه . خروشته هچه بوکر

اشدانه نو  
فراویرا  
فراشیوتا  
فراغکوتا  
فرا تو سچید  
اشم اشم و هی سه  
خواندن  
خزه و رانه  
گاه باون تا  
ساکیه تا آخر  
رتوام ای ره  
نامچه اسنیه  
نامچه ماهیه  
نامچه یاعیه  
نامچه سره  
دنامچه سیناچه  
و هماچه  
خشتو تراچه  
خزه سسته  
نچه رتوو  
بره زتو یو  
اشمه رتوام  
ای ره  
نامچه اسنیه  
نامچه ماهیه  
نامچه

اشمه رتوام  
ای ره  
نامچه اسنیه  
نامچه ماهیه  
نامچه







اشته ونم اشته ریم . آیه سیته  
 سادکم ویسپچر اشته ونم اشته ریم  
 آیه سیته اهییه زوتره برسنیچ  
 مترم ووغو گویو غیم . هنکره  
 گوشتم بیوره چشمم اوستو  
 نامه نم یزه تم آیه سیته رام  
 خاسترم . آیه سیته . راستی  
 خاموش تاروز و ماه سردو  
 خواندن = پس توام . آترم اهورمه  
 مزدافترم اشته ونم اشته ریم . آیه  
 سیته مد ویفیه یو آتره یو  
 اهییه زوتره برسنیچ . آفودنمیش

اشته ونم اشته ریم . آیه سیته  
 سادکم ویسپچر اشته ونم اشته ریم  
 آیه سیته اهییه زوتره برسنیچ  
 مترم ووغو گویو غیم . هنکره  
 گوشتم بیوره چشمم اوستو  
 نامه نم یزه تم آیه سیته رام  
 خاسترم . آیه سیته . راستی  
 خاموش تاروز و ماه سردو  
 خواندن = پس توام . آترم اهورمه  
 مزدافترم اشته ونم اشته ریم . آیه  
 سیته مد ویفیه یو آتره یو  
 اهییه زوتره برسنیچ . آفودنمیش

اشته ونم اشته ریم . آیه سیته  
 سادکم ویسپچر اشته ونم اشته ریم  
 آیه سیته اهییه زوتره برسنیچ  
 مترم ووغو گویو غیم . هنکره  
 گوشتم بیوره چشمم اوستو  
 نامه نم یزه تم آیه سیته رام  
 خاسترم . آیه سیته . راستی  
 خاموش تاروز و ماه سردو  
 خواندن = پس توام . آترم اهورمه  
 مزدافترم اشته ونم اشته ریم . آیه  
 سیته مد ویفیه یو آتره یو  
 اهییه زوتره برسنیچ . آفودنمیش

گویو غتو عشس هنکره گوشتمه  
 بیوره چشمنو . اوختو . نامه نو یزه  
 ته . رامه نو . خاستر به آیه سیته  
 خاموش بودن تا نو . آتره . اهورمه  
 مزدافتره . مد ویفیه یو . آتره  
 یو . آیه سیته ایو یو . ونگی یو  
 ویفنا مچ . افام . مزدو . دانه نام  
 ویفنا مچ . اژوره نام مزدو داته  
 نام آیه سیته مانتر به . سینه  
 اشنو نو . ورزنگیه به دانه ویدو  
 دانه . زره شتر عشس ده غیا  
 آفدینیا دینیا ونگی . مازویش

اشته ونم اشته ریم . آیه سیته  
 سادکم ویسپچر اشته ونم اشته ریم  
 آیه سیته اهییه زوتره برسنیچ  
 مترم ووغو گویو غیم . هنکره  
 گوشتم بیوره چشمم اوستو  
 نامه نم یزه تم آیه سیته رام  
 خاسترم . آیه سیته . راستی  
 خاموش تاروز و ماه سردو  
 خواندن = پس توام . آترم اهورمه  
 مزدافترم اشته ونم اشته ریم . آیه  
 سیته مد ویفیه یو آتره یو  
 اهییه زوتره برسنیچ . آفودنمیش

اشته ونم اشته ریم . آیه سیته  
 سادکم ویسپچر اشته ونم اشته ریم  
 آیه سیته اهییه زوتره برسنیچ  
 مترم ووغو گویو غیم . هنکره  
 گوشتم بیوره چشمم اوستو  
 نامه نم یزه تم آیه سیته رام  
 خاسترم . آیه سیته . راستی  
 خاموش تاروز و ماه سردو  
 خواندن = پس توام . آترم اهورمه  
 مزدافترم اشته ونم اشته ریم . آیه  
 سیته مد ویفیه یو آتره یو  
 اهییه زوتره برسنیچ . آفودنمیش



واج نشت گاهبار

۲۷۴

مانرا فغره چه . دده مه آچه ویده مه  
آعد . دیش آوید مه . رایس خامو  
تا اسنیچه بو اشهره . رتو بو  
اونیچه . اثونه . اشهره . رتوه یسناچه  
وهمایچه خوشترایچه فره سسته نیچه  
آعد دیش . آوید مه . ساونکیه  
وسیاچه اثونه . اشهره رتوه  
یسناچه . وهمایچه تا آخر آعد  
دیش آوید مه تهرمه . ووغو گو یو  
عوغوش . هنرنگرو . گوشه بویه  
چشمو . آوختو نامو یزه ته  
رامنو خاستر مه یسناچه . وهمایچه

خوشترایچه  
آعد دیش  
مانرا فغره چه  
دده مه آچه  
ویده مه  
آعد دیش  
آوید مه  
رایس خامو  
تا اسنیچه  
بو اشهره  
رتو بو  
اونیچه  
اثونه  
اشهره  
رتوه  
یسناچه  
وهمایچه  
خوشترایچه  
فره سسته  
نیچه  
آعد دیش  
آوید مه  
ساونکیه  
وسیاچه  
اثونه  
اشهره  
رتوه  
یسناچه  
وهمایچه  
تا آخر  
آعد دیش  
آوید مه  
تهرمه  
ووغو گو یو  
عوغوش  
هنرنگرو  
گوشه بویه  
چشمو  
آوختو  
نامو یزه  
ته  
رامنو  
خاستر مه  
یسناچه  
وهمایچه

مانرا فغره چه . دده مه آچه ویده مه  
آعد دیش آوید مه . رایس خامو  
تا اسنیچه بو اشهره . رتو بو  
اونیچه . اثونه . اشهره . رتوه یسناچه  
وهمایچه خوشترایچه فره سسته نیچه  
آعد دیش . آوید مه . ساونکیه  
وسیاچه اثونه . اشهره رتوه  
یسناچه . وهمایچه تا آخر آعد  
دیش آوید مه تهرمه . ووغو گو یو  
عوغوش . هنرنگرو . گوشه بویه  
چشمو . آوختو نامو یزه ته  
رامنو خاستر مه یسناچه . وهمایچه

واج نشت و گاهبار

۲۷۵

یسناچه وهمایچه خوشترایچه  
فره سسته نیچه . آعد دیش آوید مه  
رایس خاموش تا عتا آوید مه  
امورم . مزد ام یگا یگا شسپا داد  
اسپا داد ارور اسپا و نکیش  
روحا داد . بیجا و یسپا چا و هی  
ایا شتر اچا مزینا چا هوه نکها  
عشپا تیم ادسنام و اروه تا  
آیزه مهیده یوه کی عشپا شستی  
تیم ادا همیز یا ناینی مزد اورا  
سفتو تیمایزه مهیده نیم اهاگلش  
ازدیشپا اشتا ناعشپا

خوشترایچه  
آعد دیش  
مانرا فغره چه  
دده مه آچه  
ویده مه  
آعد دیش  
آوید مه  
رایس خامو  
تا اسنیچه  
بو اشهره  
رتو بو  
اونیچه  
اثونه  
اشهره  
رتوه  
یسناچه  
وهمایچه  
خوشترایچه  
فره سسته  
نیچه  
آعد دیش  
آوید مه  
ساونکیه  
وسیاچه  
اثونه  
اشهره  
رتوه  
یسناچه  
وهمایچه  
تا آخر  
آعد دیش  
آوید مه  
تهرمه  
ووغو گو یو  
عوغوش  
هنرنگرو  
گوشه بویه  
چشمو  
آوختو  
نامو یزه  
ته  
رامنو  
خاستر مه  
یسناچه  
وهمایچه

مانرا فغره چه . دده مه آچه ویده مه  
آعد دیش آوید مه . رایس خامو  
تا اسنیچه بو اشهره . رتو بو  
اونیچه . اثونه . اشهره . رتوه یسناچه  
وهمایچه خوشترایچه فره سسته نیچه  
آعد دیش . آوید مه . ساونکیه  
وسیاچه اثونه . اشهره رتوه  
یسناچه . وهمایچه تا آخر آعد  
دیش آوید مه تهرمه . ووغو گو یو  
عوغوش . هنرنگرو . گوشه بویه  
چشمو . آوختو نامو یزه ته  
رامنو خاستر مه یسناچه . وهمایچه



مترم . و و غرو کو بو عتیم بزگره گو شتم  
 بیره چشمم اوختونا مکنم یزه تم  
 یزه میسه راسه خاسترم یزه میسه  
 خاموش تا توام آترم اموره  
 مزد افرتم اشه و نم اشه رتیم  
 یزه میسه بد و سیغه بیو آتره  
 بو آفو و نکیش و شتا مزده داتا  
 اشونیش و سیفا مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 ماترم سپنم اشه خره تنگم یزه  
 میسه داتم ویدویم یزه میسه  
 داتم زره شترم یزه میسه دره غام

از غرو کو بو عتیم بزگره گو شتم  
 بیره چشمم اوختونا مکنم یزه تم  
 یزه میسه راسه خاسترم یزه میسه  
 خاموش تا توام آترم اموره  
 مزد افرتم اشه و نم اشه رتیم  
 یزه میسه بد و سیغه بیو آتره  
 بو آفو و نکیش و شتا مزده داتا  
 اشونیش و سیفا مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 ماترم سپنم اشه خره تنگم یزه  
 میسه داتم ویدویم یزه میسه  
 داتم زره شترم یزه میسه دره غام

مزد افرتم اشه و نم اشه رتیم  
 یزه میسه بد و سیغه بیو آتره  
 بو آفو و نکیش و شتا مزده داتا  
 اشونیش و سیفا مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 ماترم سپنم اشه خره تنگم یزه  
 میسه داتم ویدویم یزه میسه  
 داتم زره شترم یزه میسه دره غام

ماترم سپنم اشه خره تنگم یزه  
 داتم ویدویم یزه میسه  
 داتم زره شترم یزه میسه دره غام  
 یزه میسه راسه خاسترم یزه میسه  
 خاموش تا توام آترم اموره  
 مزد افرتم اشه و نم اشه رتیم  
 یزه میسه بد و سیغه بیو آتره  
 بو آفو و نکیش و شتا مزده داتا  
 اشونیش و سیفا مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 ماترم سپنم اشه خره تنگم یزه  
 میسه داتم ویدویم یزه میسه  
 داتم زره شترم یزه میسه دره غام

از غرو کو بو عتیم بزگره گو شتم  
 بیره چشمم اوختونا مکنم یزه تم  
 یزه میسه راسه خاسترم یزه میسه  
 خاموش تا توام آترم اموره  
 مزد افرتم اشه و نم اشه رتیم  
 یزه میسه بد و سیغه بیو آتره  
 بو آفو و نکیش و شتا مزده داتا  
 اشونیش و سیفا مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 ماترم سپنم اشه خره تنگم یزه  
 میسه داتم ویدویم یزه میسه  
 داتم زره شترم یزه میسه دره غام

مزد افرتم اشه و نم اشه رتیم  
 یزه میسه بد و سیغه بیو آتره  
 بو آفو و نکیش و شتا مزده داتا  
 اشونیش و سیفا مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 مزده داتا اشونیش یزه میسه  
 ماترم سپنم اشه خره تنگم یزه  
 میسه داتم ویدویم یزه میسه  
 داتم زره شترم یزه میسه دره غام



ایمانیچه . بوعدیچه فرسته .  
 اهورمه مزدا . اهورمه ویریه  
 ارشتمه . وحش . دهمیا و نکبیا  
 آفره تو عش اغراع . دامو عش  
 آفره مناعه . هومچه مانره ایچه  
 اثنوینچه زره شترمه اشیه نو  
 فیته جمباد خره ته زو . انیم  
 میزدیم . یوعه . دم هنگانه شاعچه  
 فزیره تچه خاموش برساد  
 بواج خواندن تا آخر خاموش  
 بوان تاروسچه خاترمچه آفرنیچه  
 دیفیا اثنو تو عش آفریچه

[illegible][illegible]

و سیفیه . فیتہ ورہ شہ حبش  
و سیفیه فیتہ . فرسفرہ غی و سیفیه  
فیتہ فرہ . و خشی و ہر دو بار با  
زود ہمراہ خواندن باید پس  
خاموش تا آعد . اوختہ زر پشترو  
نہو ہوماعہ . مزودہ داتامعہ و ککش  
ہو مو . مزودہ دانو نہو ہوماعہ  
پس زود خواندن باوہ نام است  
و را سپے شش دفعہ باہتہ خواندن  
ازم و سیاعہ . پس تیا ای و یو  
بو زوتا فرامی مرتی پس ہر دو خواند  
اترہ و نم . استایہ رتیشارم . استایہ

[illegible]

محمداشاه و هم زاده فرزند یاسک بنده ایستام رستم امیر



فرايو . بهتم  
 فرايو بهتم . فرايو بهتم و ستو  
 فرو عه تيم عوستو . كيه دم شكي  
 شيو تناعش كيتا . اشا فرادته  
 آعد . وو سچد فردينه نام  
 ريش آرمي میده ريش استا میده  
 امشچ سچتي . شويتچ دان شت  
 ار شوچستان ايويامتان . اشخرا  
 خاتمان . نرستان . امان آرمي  
 میده دنيا ماز دینو عش . اته ارو  
 ناسچ ريتا سچد و استر يا سچ  
 فشانيتو راسچ خواندن

فرايو بهتم  
 فرايو بهتم و ستو  
 فرو عه تيم عوستو . كيه دم شكي  
 شيو تناعش كيتا . اشا فرادته  
 آعد . وو سچد فردينه نام  
 ريش آرمي میده ريش استا میده  
 امشچ سچتي . شويتچ دان شت  
 ار شوچستان ايويامتان . اشخرا  
 خاتمان . نرستان . امان آرمي  
 میده دنيا ماز دینو عش . اته ارو  
 ناسچ ريتا سچد و استر يا سچ  
 فشانيتو راسچ خواندن

فرايو بهتم  
 فرايو بهتم و ستو  
 فرو عه تيم عوستو . كيه دم شكي  
 شيو تناعش كيتا . اشا فرادته  
 آعد . وو سچد فردينه نام  
 ريش آرمي میده ريش استا میده  
 امشچ سچتي . شويتچ دان شت  
 ار شوچستان ايويامتان . اشخرا  
 خاتمان . نرستان . امان آرمي  
 میده دنيا ماز دینو عش . اته ارو  
 ناسچ ريتا سچد و استر يا سچ  
 فشانيتو راسچ خواندن

يو . زوتا . فرايم ريتي خواندن تيم  
 نو . آريم . زونسته . باز آمانش  
 تا آخر خاموش . باز آمانش تا آخر  
 بازيتا اي ويريو . يو . زوتا فرجه  
 . مريت . پس بازود همراه موده سينو  
 ايوي موده سينو زره نشرش فره ورا  
 استي تسچا فره ورتسچا . استويه  
 بهتم منو استويه بهتم و چو استويه  
 هور شتم شيو تيم . استويه دنيا م  
 ماز دینم فرسپا يو خدر ام نداج  
 تشام خيتوده تشام اشونيم . يا هيتا چا  
 ميشين ساچا مرشچا و هيتا چا

فرايو بهتم  
 فرايو بهتم و ستو  
 فرو عه تيم عوستو . كيه دم شكي  
 شيو تناعش كيتا . اشا فرادته  
 آعد . وو سچد فردينه نام  
 ريش آرمي میده ريش استا میده  
 امشچ سچتي . شويتچ دان شت  
 ار شوچستان ايويامتان . اشخرا  
 خاتمان . نرستان . امان آرمي  
 میده دنيا ماز دینو عش . اته ارو  
 ناسچ ريتا سچد و استر يا سچ  
 فشانيتو راسچ خواندن

فرايو بهتم  
 فرايو بهتم و ستو  
 فرو عه تيم عوستو . كيه دم شكي  
 شيو تناعش كيتا . اشا فرادته  
 آعد . وو سچد فردينه نام  
 ريش آرمي میده ريش استا میده  
 امشچ سچتي . شويتچ دان شت  
 ار شوچستان ايويامتان . اشخرا  
 خاتمان . نرستان . امان آرمي  
 میده دنيا ماز دینو عش . اته ارو  
 ناسچ ريتا سچد و استر يا سچ  
 فشانيتو راسچ خواندن



خاموش بودن تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه و ساونکویه تا اشم  
 پس اتارش تا سر خواندن  
 باز تیا ای ویر یو یو. زوتا فرامی  
 مرتی. خاموش تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه تا اشم زود تیا ای  
 ویر یو تا سر راسفی اتارش تا  
 باز تیا ای ویر یو یو زوتا فرامی  
 مرتی پس فرستائی. بموعه میجا  
 چنانکه اول ذکر شده خواندن  
 تا اشم و هی یک ناعسمی. دیو و  
 فرز و رانه. مزدیسنو زرتشتیش

خاموش بودن تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه و ساونکویه تا اشم  
 پس اتارش تا سر خواندن  
 باز تیا ای ویر یو یو. زوتا فرامی  
 مرتی. خاموش تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه تا اشم زود تیا ای  
 ویر یو تا سر راسفی اتارش تا  
 باز تیا ای ویر یو یو زوتا فرامی  
 مرتی پس فرستائی. بموعه میجا  
 چنانکه اول ذکر شده خواندن  
 تا اشم و هی یک ناعسمی. دیو و  
 فرز و رانه. مزدیسنو زرتشتیش

خاموش بودن تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه و ساونکویه تا اشم  
 پس اتارش تا سر خواندن  
 باز تیا ای ویر یو یو. زوتا فرامی  
 مرتی. خاموش تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه تا اشم زود تیا ای  
 ویر یو تا سر راسفی اتارش تا  
 باز تیا ای ویر یو یو زوتا فرامی  
 مرتی پس فرستائی. بموعه میجا  
 چنانکه اول ذکر شده خواندن  
 تا اشم و هی یک ناعسمی. دیو و  
 فرز و رانه. مزدیسنو زرتشتیش

فرز و شیچ. یزه میده نیکی تا نام  
 تا اشم چهار تیا ای ویر یو و سه  
 اشم و هی خواندن ابو نم ویریم  
 یزه میده اشم و شتم سر شتم اشم  
 سپنتم یزه میده فرو عه تیم پاتیم  
 یزه میده فرو عه تیمچه. استو  
 توه نچه. دینیا. مازدیسنو عشت  
 نیکی تا نام تا سر خاموش تا  
 فرز و رانه و ساونکویه تا سر  
 رتوام ایره نامچه اسپه نامچه  
 تا سر راسپی اتارش تا سر  
 باز تیا ای ویر یو یو زوتا فرامی

خاموش بودن تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه و ساونکویه تا اشم  
 پس اتارش تا سر خواندن  
 باز تیا ای ویر یو یو. زوتا فرامی  
 مرتی. خاموش تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه تا اشم زود تیا ای  
 ویر یو تا سر راسفی اتارش تا  
 باز تیا ای ویر یو یو زوتا فرامی  
 مرتی پس فرستائی. بموعه میجا  
 چنانکه اول ذکر شده خواندن  
 تا اشم و هی یک ناعسمی. دیو و  
 فرز و رانه. مزدیسنو زرتشتیش

خاموش بودن تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه و ساونکویه تا اشم  
 پس اتارش تا سر خواندن  
 باز تیا ای ویر یو یو. زوتا فرامی  
 مرتی. خاموش تا اشم و هی سه  
 فرز و رانه تا اشم زود تیا ای  
 ویر یو تا سر راسفی اتارش تا  
 باز تیا ای ویر یو یو زوتا فرامی  
 مرتی پس فرستائی. بموعه میجا  
 چنانکه اول ذکر شده خواندن  
 تا اشم و هی یک ناعسمی. دیو و  
 فرز و رانه. مزدیسنو زرتشتیش



خاموش تا اهورم مزد ام. آشه  
ونم تا سر تا رابه خاستم بزه  
خاموش تا روز و ماه خواندن  
نوام آترم. اهورمه مزد افرم  
بزه میده آترم بزه بونکم  
بزه میده آترم و هو فریانم بزه  
میده پ آترم اروا ز شتم  
بزه میده پ آترم و ا ز شتم بزه  
میده پ آترم سغی شتم بزه میده  
خستم تقدیرم. نیر یوسنکم بزه  
تم بزه میده آترم و یفنام  
ناتنام. نمانو فیتم مروه واتم اهورمه

[illegible]

وینام و نیکو بیدار می  
از روز خورشید روشن تا تاریکی

سندینکہ . اہورو مرزا .  
وہ ہترہ ونگھا دوہو یزہ تیجہ ہو  
ید . اشیجہ ہو سفنیجہ ہو خوشیجہ  
ہو . ہو وایو . پنچہ . سد بیشچہ  
ستاتا عشچہ . ہرنگر عشچہ ہورہ  
بیشچہ اہو خشتا عشچہ . فراہ  
بیشچہ اہما د . ہو خشتو تماہ  
بااد خشتہ تم اہد ہید عیسی دودہ  
چا پیش مہ چا ہوانمہ چا ہید  
مرزاعہ اہوراعہ اشاعچا ویشا  
تہ بار خاموش تا چار تیا ہی  
وہم وھی سہ خوانہ

ازد میداد و در هم  
بر پشت منم و منم  
میداد بکنی مانام تا  
خوارم مزد تو  
مزد منو سفی از تو  
داره گشتن است  
و بیت نام است  
چند او دو جو اسکن  
خوار و مزد می  
خره آفم خره اسم  
خره گاهم خره زام  
خره آبیم خره زورام  
مردا خریم ابو ربه  
دم خریم خزه زم  
میشکله دیو خوش

چهارم در بیان فضیلت و عظمیای این علم است



یتا اهی . ویریو دوتسرینیمچه بمچه  
 تا اهر رتوو . بره رتوو . یو اشته  
 رتوام ای ره نامچه اسنیه نامچه  
 تا اهر چنانکه اول کتاب ذکر  
 شده است خواندن تا باز دو مرتبه  
 یتا اهی ویریو دو چنانکه بالا  
 ذکر شد خواندن تا اهر پس  
 اهر شپچه تا سر نیز نگرم تا سر  
 جسمی او نمکه تا اهر نیز در باد  
 و بره ساد تا آخر خواندن واج تمام  
 کردن که یزدان کامه باد .  
 اشم و هی یک خواندن

این پنج و پنج تا اهر خواندن  
 و اهر به اهر تا اهر  
 تا اهر و هی تا اهر  
 خواندن

واج یشت رفون بن

واضح و روشن باد که در یشت رفون بعضی جا با گواهی در واج  
 یشت گمبار نشان داده و باید خواند شنو تره اهورمه  
 مزد اشم و هی یک یتا اهی ویریو . دو ازرده اشم و هی  
 یک خواندن بواج بدستوری و ادا را و مزد چنانکه در  
 اول واج یشت گمبار آمده خواندن تا روز و ماه آخر  
 پس شنو تره اهورمه مزد اشم و هی یک خواندن و پنا  
 بمتوعه میباید چنانکه در واج گمبار آمده خواندن تا اشم  
 و هی سه فره و رانه خواندن تا دیکشو . رفونامه . اشنه  
 اشته رتوه . یسنا عچه . و بها عچه تا سر فراد فته  
 زتا ما عچه . اشنه اشته رتوه تا سر اهورمه مزد  
 ریو تو خرد نکمتو اشنام پشنام . اشته و هشته



اترسچہ اہورہہ مزدا . فرہ ویشام یزہ تمام .  
 ایشام مینہ ونام گیتی نام شانام فرہ ویشام  
 عقہ نام عیوہ تیر نام فرہ ویشام فرہ ویشام  
 بنا نزد شتام فرہ ویشام خوشترہ یساجہ ماتہ  
 یسا اہی ویریو یوزوتا . فرامی . مرتی . شمشہ وھی  
 خوشترہ اہورہہ مزدا ترود دینی . عنکرہہ  
 مینی غش ایشا ویشتام مہد ویشام فرہ ویشام  
 اشم وھی تہ یسای ویریو چار خواندن پس  
 نویدیمہ ہنکاریمہ . دوتو شواہورہہ مزدا . ریوتو  
 خرہ شکتو فرشتہ چہ وشتہ چہ رشتہ چہ  
 خرور دشتہ چہ خرور دشتہ چہ . ہو کر فتمہ چہ -  
 ایشاد افہ نہ چہ . ہودا منو . دوغرو فیشکو  
 یو . نو دودہ . یو . تہ تہ یوتا ترایہ یو مینوش  
 سفتو تو نویدیمہ ہنکاریمہ وکلمہ وہ . فیکہ شامہ  
 ویشتامہ جشترامہ ویرایہ سپنیاہ . آریہ چہ

بہ اُرودیمہ امرہ تدبیرہ کی غش شہ کی غش ارونہ آترہ  
 اہورہہ مزدائی شتامہ امرہ شتام سپنتہ نام نویدیمہ  
 ہنکاریمہ اسنیہ یو اشمہ رتویو رفتونامہ . اشنوہ  
 اشمہ رتوہ نویدیمہ ہنکاریمہ فراد دفتہ وہ رتوہ  
 اشنوہ اشمہ رتوہ نویدیمہ ہنکاریمہ اشمہ وشتہ  
 اترسچہ اہورہہ مزدا نویدیمہ ہنکاریمہ روزنامہ  
 خواندن نویدیمہ ہنکاریمہ توہ اترہ اہورہہ مزدا فرہ  
 مد ویشام یو آترہ یو نویدیمہ ہنکاریمہ ایویو  
 وکلمی یو ویشام چہ افام مزدہ ویشام ویشام چہ  
 ارونہ نام مزدہ ویشام نویدیمہ ہنکاریمہ ماتہ چہ  
 سپنتہ اشنوہ ورزیکہ داتہ ویدیومہ داتہ رتوہ  
 درہ غیا . افہ یسای . دینیا وکلمیہ مازدیش  
 نویدیمہ . ہنکاریمہ خاموش بودن تاید ویشاد  
 رفتونہ ایشام اشمہ رتوہ ویزہ تواد ویشام . یزہ



فنگمه . یزه و چنگمه یزه شیوتنه یزه زوشه یزه  
ازوشه . آ . تی . انکه فرزه چه ستائی نی تی ویده  
یزه تی . انکه ادا . ارپروته یسینچه و تهمچه

فرزه و رانه خواندن تا رفتوانه اشونه  
تاسر فراد و فثوه زنتا ماچچ اشونه تاسر خواندن  
زوتره آیه سیخته برسمه آیه سیخته . برسمه آیه سیخته  
زوتره آیه سیخته زوتره بده برسمه آیه سیخته برسمه بده  
زوترم آیه سیخته اهییه زوتره عمد برسمه آیه سیخته  
انه برسمه عام زوترام آیه سیخته بده زوترام عمد  
برسمه آیه سیخته عمد برسمه بده زوترم بده ایو یا نکهم

اشیه

اشیه فرستره تم آیه سیخته اهییه زوتره برسمه اهیوم  
مزدام . اشه و نم اشه . رنیم . آیه سیخته مشا پتیا  
بوخشته را . بود املکو آیه سیخته . اهییه زوتره برسمه  
اسنیه . اشه و نه . اشه . تو و آیه سیخته  
رفتوم . اشه و نم اشه رنیم آیه سیخته . فراد و فثوم  
زنتا مچچ . اشه و نم اشه رنیم . آیه سیخته . اهییه .  
زوتره . برسمه . اشه . و شتم . آترمچچ اهیوربه  
مزدافترم . آیه سیخته . اهییه . زوتره برسمه روز  
دماه خواندن اهییه زوتره برسمه توام آترم اهیوربه  
نه و افترم اشه و نم . اشه رنیم آیه سیخته . و یغیه بو  
آترد بپوش . آفو و نکیش و پشتمزده و اما اشونیش آیه  
سیخته و یغا . آفو . مزده و اما اشونیش آیه سیخته  
و یغا ازورامزده و اما اشونیش آیه سیخته مانتریم  
غفتم . اشه خرنکهم آیه سیخته داتم ویدویم ایه

دام

کتابخانه ملی ایران



ویدیم آید دیش آویدیم خاموش تاسیغه بیو  
اشمه رتوبیو رفتوناعه. اشونه اشمه رتوه  
تاسر خواندن تا ابورمه مزد ایسناچه تاسر چنانکه  
کرده اول نویدیم آمده است روز و ماه توه آتره  
ابورمه مزد افتره مدویفیه بیو آتره بیو ایسناچه تاسر  
آعد دیش آویدیم. خواندن تا دنیا و کنها از دینو عش  
ایسناچه تاسر آعد دیش آویدیم. خاموش تا عتاد  
یزه میده ابورم مزد ام نی گاچا. اشیا داد  
اسپا داد اورو اسپا و کنیش رو چاسپا ایسناچه  
وهی. ایسناچه چا مزیا چا بوه پنکها عشیا تیم  
اوسننام فدا روه تا تا یزه میده یو عه کی عش  
ایسناچه تیم اد آپر یا نایمی مزد اور اسفتو تیم  
یزه میده تیم ایما کاش از دیشیا اشیا  
یزه میده تیم اشونام فزه و شیش ترا چا ناعه متا

از دینو عش  
آید و بشت  
تاسر خواندن  
کرده اول  
ابورمه مزد  
آعد دیش  
ایسناچه تاسر  
یزه میده  
اسپا داد  
وهی. ایسناچه  
اوسننام  
ایسناچه تیم  
یزه میده تیم  
یزه میده تیم

تاسر خواندن  
کرده اول  
ابورمه مزد  
آعد دیش  
ایسناچه تاسر  
یزه میده  
اسپا داد  
وهی. ایسناچه  
اوسننام  
ایسناچه تیم  
یزه میده تیم  
یزه میده تیم

ویدیم آید دیش آویدیم خاموش تاسیغه بیو  
اشمه رتوبیو رفتوناعه. اشونه اشمه رتوه  
تاسر خواندن تا ابورمه مزد ایسناچه تاسر چنانکه  
کرده اول نویدیم آمده است روز و ماه توه آتره  
ابورمه مزد افتره مدویفیه بیو آتره بیو ایسناچه تاسر  
آعد دیش آویدیم. خواندن تا دنیا و کنها از دینو عش  
ایسناچه تاسر آعد دیش آویدیم. خاموش تا عتاد  
یزه میده ابورم مزد ام نی گاچا. اشیا داد  
اسپا داد اورو اسپا و کنیش رو چاسپا ایسناچه  
وهی. ایسناچه چا مزیا چا بوه پنکها عشیا تیم  
اوسننام فدا روه تا تا یزه میده یو عه کی عش  
ایسناچه تیم اد آپر یا نایمی مزد اور اسفتو تیم  
یزه میده تیم ایما کاش از دیشیا اشیا  
یزه میده تیم اشونام فزه و شیش ترا چا ناعه متا

تاسر خواندن  
کرده اول  
ابورمه مزد  
آعد دیش  
ایسناچه تاسر  
یزه میده  
اسپا داد  
وهی. ایسناچه  
اوسننام  
ایسناچه تیم  
یزه میده تیم  
یزه میده تیم



بزه میده اشم او دوشتم بزه میده هید سرشتم میده  
سفتتم اشم هید رو چو غلگو دهمید و یفا و هی و هو چا  
منو بزه میده و بو چا خسترم و نکمیچا دنیا م و نکمیچا  
سه رتم و نکمیچا آرمتیم نکمیچا تا نام تا سرگفتن  
دو و انکم . اهورم بزه میده . ماسپندا . هوشتر  
هو د انکو بزه میده اسنیه اش و نه اشته رتو و  
بزه میده رفتونم . اشته و نم . اشته رتم . بزه میده  
نسر چنانکه در کرده دوم ایمی زو تره بر سیم  
آمه تا ستر فرم بزه میده روز و ماه خواندن  
بزه میده توام اترم اهوره مزدا فرم اشته و نم  
اشته رتم بزه میده چنانکه پیش ذکر شده خواندن تا  
دینام . و نکمیم مازدسینم بزه میده خاموش تا  
بتا ای و یو یو زوتا فرامی میرتی اشم و هی سه  
خواندن اشیه . ددانه خوه تم میردم به اروه ته

امره تاته

امره تاته کاغش هو داخسینه اهوره مزدا اشنام  
سپنام خسینه سر و شه . اشیه اشته و تو و رده ترا جنو  
فراد کیه اشیه ددانه خاموش تا اسنیعه یو اشیه  
رتو یو رفتونامه . اشونه اشته رتو اشیه ددانه  
چنانکه در کرده اول نویدیم وارد خواندن تا  
آتر سیم اهوره مزدا اشیه ددانه روز و ماه  
خواندن اشیه ددانه توه آتر و اهوره مزدا  
ماسر تا دنیا و نکمیچا . مازدسینو عش . اشیه  
ددانه چنانکه کرده اول وارد خاموش تا  
نوعیه ستور سچا مانتره لنجا اهوره مزدا اوگه  
دیچا اسمه چا و یسا دیچا هید میردم مویم  
خوه ددانا دنیا یو مزدا اهورا کیبار خواندن  
ایها هو و نی داعی ایها عجا اهوره منه خیا چا تدهیا  
ایند آفا چمپا اتوا چا سرم شه خیا چا و یفا ع یووی



بیا ای ویریو دو خواندن اهو نم ویریم یزه میده  
 ایشخیم و اچم یزه میده . دهام . و نکیم آفره تیم  
 یزه میده . اغرم تخم . داموش . آفره منم یزه  
 یزه میده به اوده ته امره تاته . یزه میده گاعش  
 بودا یزه میده هو میچه . فره هو میچه یزه میده  
 ایسانچه . بو عید یزه میده . فره سته دهمیا  
 و نکیم آفره تو عش نیکی مام تام تا سر خواندن  
 تیا ای ویریو یوزو تا فرامی مری شم و بی  
 شه اشیه ددانه . خره تم میزدیم به اوده ته امره تاته  
 گاعش بودا هو میچه فره هو میچه ایسانچه بو عید یچه  
 فره سته ابو ربه مرزا اهو نه ویریه مشنچه  
 و خش دهمیا و نکیم آفره تو عش اغراعه داموش  
 آفره مناعه هو مه چه مانتره چه . اشونچه زر دشره  
 اشیه نو فیه حمیا د خره ته نرو اتم میزدیم یو دم

هنگانه بشاچه فریره تچه خاموش تا برده ساد بواج تمام  
 خواندن تا روز و ماه و گاه که باشد بهرت روان بی  
 روانان برده ساد خاموش تا روسیچه خایر چه آفریانه  
 و سپیا اشون تو عش آنز سچه در اتر چه آفریانه  
 و سپیا دروه تو تو عش اشم و بی شه هو مه اشیه  
 ز نکیم خوشنوره یسانچه تا سر خاموش تیا ای ویریو یوزو تا  
 با و نیم آره تیم آهو مو آفاند زره شترم اترم ف  
 عره یوزده تن تم گانا سچه سرا و نیم آدم فره سده  
 کونه ره . اینه یم ازم و یفنه انکی عش استو تو  
 سر شتم و ادره سه خه کیه خنو تو اشته اعدی ایم  
 ف عته اوخته هو مو اشته و و ویروشو خاموش تا  
 و یفنیچه ف عته و ره شه جیش و یفنیچه ف عته فر سهره  
 غی و یفنیچه ف عته فره و خش تا ایجا دوبار خواندن هو مو  
 اشیه عته سه و و نواته نایو دم شتو عته در تره



جاستر و بوه عته نته مجد بوه می عتش نته مجد بوه می  
 عتش نته مجد بوه می خرد عتش بزرگ غنیا عته  
 دیوه نام نیه عته خاموش تا اوخته زره تشر و نو  
 بوماعه یونو ایو ادلی آیه سرا یو عده یاعه  
 تیر به منداعه یاعه ختویم هفتا جد یاعه بوه و  
 بوه وی نیمه خاموش شش ششم وی بایسته  
 خواندن بواج پرارون فنش پرارون کوشن پرارون  
 کنش فوه فنش ووه کوشن ووه کنش زساد بخشوی  
 وادار اورمزد رایو مند خرو بمند تاسر ماروزو  
 وگاه هر چه باشد خواندن و بهرت روان بهار و امان  
 رسانیدن خاموش تا رو سچ خاترمچه آفرینامه و سپیا  
 اشونو تو عتش آنز سچ دژ آترمچه آفرینامه و سپیا  
 دروه تو عتش ششم وی سه فزه و رانه تا رفوتامه  
 اشونو تاسر فراد فشه زتا ما عچه اشونو اشته تا آخر

یتا ای

نارزد و آیه و عتش بزرگ غنیا عته

یتا ای ویر یو یو زوتا فرامی مرتی فرستانی بمتو  
 میجا میجو عده میجا مور شتو عده میجا تا آخر  
 ستومی اشم اشم وی یک خواندن ناعسی دیو دفره وانه  
 مزده یسو زره شترش وید یو و اهوره دگشتو ستو  
 اشنام بپتنام ییتا اشنام بپتنام اهورا عده مرد  
 خاموش تا ییتا اهوره مزدای عنکها چا و و سپیا  
 ورشچا یا وی اتا تو عده دده می اتا پیش می اتا تو  
 اعش یزه میده اتا نیمه خب می اتا عشی عده یا می توامرا  
 اهورا دوبار و نکھی عشی خیتی عشی خیتا تا د نکھی عشی  
 شهبیا تو افره جسا میده و نکھی فنه رنو و نکھی ایتو  
 کی عشیچا بودا نکهو گیه خیا چا مرنتو اتونو  
 فزه و شیم یزه میده زره شتر به سف تا همه عده اشونو  
 اشیچم فزه و شیم یزه میده پیکلی تا تام تاسر  
 یتا ای ویر یو چهار خواندن اشم وی سه خواندن اهورم

ویریم



ویریم یزه میده اشم دشم سریشتم اشم سپتم یزه میده  
 فرو عریم با عتیم یزه میده فرو عریم یزه میده اشم تو توچه وینیا  
 مازد بسو غش یزه میده یکنی با تام تا جسر خاموش تا  
 فرو و رانه خواندن تا رفتو ناعه اشنو ناسر فراود رفتو ریتا  
 اچو اشنو ناسر خاموش تیا اسی ویر یو یو زونا فرامی مرتی سنج  
 بواج پُرارون منشن پُرارون کوشن پُرارون کوشن  
 چنانکه در پیش ذکر شده بره ساداسر خواندن پس و نایچه  
 رفتن کما چه اشی سپتی و نکیش سر برش نمان  
 از بیا فرایزه بره چه و نکیش غش اشم بره چه و نیا و نکیش  
 مازد بسو غش سیکلی می اشد اچو و شتم سینه فیه  
 ویدامزدا ابو و یو غه غنکه و چنانچان یزاعه اشنو غش  
 نامیش یزه جاعه و تا و بی خسترم ویریم با کم غیب  
 بریشتم سر و شو عدا اشی ابو و به مزد اسیا اشنو  
 اشنو نوینا عشتو میده فوارویم تداسر سنج خاموش تا

اهورم

اهورم مزدام اشم و نم اشم ریم یزه میده اشنو  
 بوخسترا ابو و نکیش یزه میده اشنو اشم و نه اشنو رفتو  
 یزه میده رفتو نم اشم و نم اشم ریم یزه میده چنانکه  
 پیش ذکر شده روز و ماه خواندن یزه میده توام اترم  
 ابو و به مزد اترم یزه میده اترم بره زو نکیش  
 یزه میده اترم و بو فرایم یزه میده اترم اترم  
 یزه میده اترم و اشم یزه میده اترم غش ریم یزه  
 میده خسترم نذریم یو سیکلم یزه تم یزه میده اترم  
 و یفنام نمانام نمانو فیتیم مزد و اتم ابو و به مزد اترم  
 اشم و نم اشم ریم یزه میده و یفیه یو اتره یو اتره  
 و نکیش و هشتا مزد و اتم اشنو غش یزه میده و یفا اتره  
 مزد و اتم اشنو غش یزه میده و یفا اتره مزد و اتم اشنو  
 یزه میده مانترم سپتم اشم خزه نکیش یزه میده اتم  
 ویدویم یزه میده و اتم زره خسترم یزه میده در غام افه

پیام



په نام یزه میده و نیام و نکیم مازوینم یزه میده خاموش تا  
اشم و هی سه خواند اعدی موعه یگام تشو اسیا اورو اسیا  
امره تا تابه اروا تاسفی شتایی مژدا توشی آنه فی  
ننگا و هی سی عنکی سفتا مه عینی وشتا چا ننگا اسیا  
اشاد شیوتا چا و چنکا چا اهماغه دن به اروا تا  
امره تا تا مزد حشر آره عتی ابو رو دو بار خواندن  
خاموش تا چهار یا اشی و یرو و سه اشم و هی خواندن  
ابو نم و یرویم یزه میده اشم و شتم سر شتم اشم سبتم  
یزه میده نیکای با نام تا اسر فره سدره شتر و ابو نم  
مزد ام ابو ره مزده فیو سفی شته داتره کیست نام  
استه و بنام اشاعم چه اود و چه اسر ابو ره مزد  
ید می فره دو چو فره اسم فره آفم فره زام فره گام  
فره اورو ام فره آرم ابو ره مزد افرم فره نرم  
اشه و نم فره دیو اشیچه خزه فرغش شیا غشیچه

فره و نیم

فره و نیم اسیم هسته و نم فره و سیه و بو مزد و داته  
اشه چتره تیا ای و یرو دو تا سر بنچه و بنچه تا اخر  
ابو ره مزد اربو تو خره شکستو هشتم بنام  
اشه و هشتمه آتر سچه ابو ره مزد افره و نیشام  
یزه تنام اش نام مینه و نام کیتیه نام اش نام  
فره و شنام عقره نام عبوه تیره نام فو عرو و کیشام  
فره و شنام نبار و شت نام فره و شنام یسجه و بنچه  
تا سر توه اترش فره ابو ره مزد ابار اشم و هی  
سه و تیا ای و یرو دو یسجه و بنچه تا سر ابو ره  
مزد اربو تو خره شکستو بدستور اول تا سر خواندن  
تا یک اشم و هی اهماغه شچه تا سر بزنگرم تا سر چه  
او نکهه مزده تا سر فرور باد خروده اویره و بدین سنان  
اشم و هی یک بر ساد تا آخر تمام خواندن اشم و هی یک  
فره یزدان مشا سپندان کامه باد اشم و هی یک خواندن







و بر درت و ایگانه باشند و آبوی  
من معجزی باشد و پس دادار او را  
گفت که ای زرتشت اگر ترا بمرگ  
کنم پس تو را بر تر و خش بمرگ شود و  
رستاخیز تن پسین شاید کردن رستا  
را پیشین دشوار آمد پس او را مز و خرد  
هر و سپ آگاه خویش بمانده آب بر  
دست ز راستت نهاد زرتشت فرمود  
که باز چون زرتشت باز خورد و هر و سپ آگاه بید  
و بید که اندر هفت روز زرتشت بخت  
و هفت شبان روز و چون او را مز  
هر و سپ آگاه بید و بید که اندر هفت

در این بین زرتشت  
راست و سبک  
به داد و ستد  
بسیار و در  
چندین روز  
را پیشین  
دشوار آمد  
پس او را مز  
و خرد هر و  
سپ آگاه  
خویش بمانده  
آب بر دست  
ز راستت  
نهاد زرتشت  
فرمود که باز  
چون زرتشت  
باز خورد و  
هر و سپ  
آگاه بید و  
بید که اندر  
هفت روز  
زرتشت بخت  
و هفت شبان  
روز و چون  
او را مز هر  
و سپ آگاه  
بید و بید  
که اندر هفت

اندرین  
که در وقت  
بیدار شدن  
از خواب  
بیدار شود  
و در وقت  
خواب  
بیدار شود  
و در وقت  
خواب  
بیدار شود

اندرین خرد و سپ آگاه زرتشت گفت  
که ای دادار و آفرونی دیدم کسانی که  
ایشان خواسته داشتند بگیتی و تن بگیتی  
بودند و روان ایشان در دوزخ بود و  
دل من بسوخت و بسیار مردم در ویش  
دیدم که در گیتی گناه کار بودند و روان ایشان  
در دوزخ بود و دل من بوی سوخت  
و بختایش آورد و بسیار در ویش دیدم  
و بچاره سوز روان دوست و روان  
ایشان به هشت بود و من از آن شام  
گشتم و دیدم که در ویش بودند و سوز  
داشتند و از فرزند خوشدل بودند

در این بین زرتشت  
راست و سبک  
به داد و ستد  
بسیار و در  
چندین روز  
را پیشین  
دشوار آمد  
پس او را مز  
و خرد هر و  
سپ آگاه  
خویش بمانده  
آب بر دست  
ز راستت  
نهاد زرتشت  
فرمود که باز  
چون زرتشت  
باز خورد و  
هر و سپ  
آگاه بید و  
بید که اندر  
هفت روز  
زرتشت بخت  
و هفت شبان  
روز و چون  
او را مز هر  
و سپ آگاه  
بید و بید  
که اندر هفت

اندرین  
که در وقت  
بیدار شدن  
از خواب  
بیدار شود  
و در وقت  
خواب  
بیدار شود  
و در وقت  
خواب  
بیدار شود



آن بخت همگام است و اول شاخ  
زمین که تو دیدی آنست که بهم پرست  
من رسیدی و دین پذیرستی و گشتی  
از تو دین بپذیرد و در جهان روان بگذرد  
و کالبدیوان بشکند و نهان روشن  
شوند و با کفید و کان تم کاتار و نرخی  
دو آرند و پر مهر آب و آتش و زمین پیدا  
آید و شاخ دوم که دیدی سیمین بود  
بیاد شای اید شیر کیان شاد است  
که نه بن سهند یار خوانند که دیو از مردم  
جدا کنند و از یکدیگر بیالاید و بجهان  
دین به روان کند و درج آسمون از

جهان باز دارد پادشاهی  
 و تاج و تخت که رای  
 اشکانیان او در  
 دست دروغ پدید  
 آید و کلبه  
 و دین بی پایه  
 و خود از جهان  
 شود و تاج و تخت  
 که دیدی پادشاهی  
 جهان را است  
 شاه که این است در  
 دین و او را کند  
 جهان را و او را  
 و او را بد مهر  
 ای فرز و تخت و دین  
 آراستد و او را  
 و دین را

و کمان از دین  
بر سر نهاده و بی ویت  
تکانه را بار می رانند  
از دین

از زیرین پادشاهی بهرام گوردشاهستان  
که میوی روشن در جهان روا و بدها  
گردد و اهرمن در دند دیوان در دوزخ  
دو دارند و نزار شوند و شاخ پولادین  
پادشاهی خسرو قبادان هست که  
انوشیروان خوانند و در زنگام او بخت  
مزدک بدگریدیدار آید بسیار آئین بد  
بهند و لیکن زود هلاک شود و مفتاح  
آئین کجاست و بزاره تو سر آید ای اسپهان  
ز رشت و دیو سیاه جامه کش ده  
و با اشم تخمه اندر جهان و ایران شهر دوا  
پرسید ز رشت از او و مزدک نشان

[illegible]

دور کن راز خان و مان خود  
درینار ده پیش















احکام جاماسپکیم

۳۱۶

و از آن رستان لکوس مردم و چپ  
پای و پرند و دار و درخت و تخمها  
شود و از دجیکرد دیگر باره مردم بیرون  
آیند و چهار پای و تخمهای جستان  
بیرون آورند و جهان آبادان باز  
و پس هزاره او شیر ماه اندر آید و  
مار و جبنده و کژدم و آنچه بدین ماند  
و بدغسل و منافق از این جهان بایند  
شود و دروغ و خیانت و مقبولی از جهان  
برخیزد و غم و اندوه از دل مردم  
دور شود و نشاط و خرمی و عیشهای  
گسیرد چون عام از پادشاهی اوید

و از آن رستان لکوس مردم و چپ  
پای و پرند و دار و درخت و تخمها  
شود و از دجیکرد دیگر باره مردم بیرون  
آیند و چهار پای و تخمهای جستان  
بیرون آورند و جهان آبادان باز  
و پس هزاره او شیر ماه اندر آید و  
مار و جبنده و کژدم و آنچه بدین ماند  
و بدغسل و منافق از این جهان بایند  
شود و دروغ و خیانت و مقبولی از جهان  
برخیزد و غم و اندوه از دل مردم  
دور شود و نشاط و خرمی و عیشهای  
گسیرد چون عام از پادشاهی اوید

بعد از آن که از آن رستان لکوس مردم و چپ  
پای و پرند و دار و درخت و تخمها  
شود و از دجیکرد دیگر باره مردم بیرون  
آیند و چهار پای و تخمهای جستان  
بیرون آورند و جهان آبادان باز  
و پس هزاره او شیر ماه اندر آید و  
مار و جبنده و کژدم و آنچه بدین ماند  
و بدغسل و منافق از این جهان بایند  
شود و دروغ و خیانت و مقبولی از جهان  
برخیزد و غم و اندوه از دل مردم  
دور شود و نشاط و خرمی و عیشهای  
گسیرد چون عام از پادشاهی اوید

احکام جاماسپکیم

۳۱۷

از آن رستان لکوس مردم و چپ  
پای و پرند و دار و درخت و تخمها  
شود و از دجیکرد دیگر باره مردم بیرون  
آیند و چهار پای و تخمهای جستان  
بیرون آورند و جهان آبادان باز  
و پس هزاره او شیر ماه اندر آید و  
مار و جبنده و کژدم و آنچه بدین ماند  
و بدغسل و منافق از این جهان بایند  
شود و دروغ و خیانت و مقبولی از جهان  
برخیزد و غم و اندوه از دل مردم  
دور شود و نشاط و خرمی و عیشهای  
گسیرد چون عام از پادشاهی اوید

قبول کند و بدین مردم و چپ  
پای و پرند و دار و درخت و تخمها  
شود و از دجیکرد دیگر باره مردم بیرون  
آیند و چهار پای و تخمهای جستان  
بیرون آورند و جهان آبادان باز  
و پس هزاره او شیر ماه اندر آید و  
مار و جبنده و کژدم و آنچه بدین ماند  
و بدغسل و منافق از این جهان بایند  
شود و دروغ و خیانت و مقبولی از جهان  
برخیزد و غم و اندوه از دل مردم  
دور شود و نشاط و خرمی و عیشهای  
گسیرد چون عام از پادشاهی اوید

بعد از آن که از آن رستان لکوس مردم و چپ  
پای و پرند و دار و درخت و تخمها  
شود و از دجیکرد دیگر باره مردم بیرون  
آیند و چهار پای و تخمهای جستان  
بیرون آورند و جهان آبادان باز  
و پس هزاره او شیر ماه اندر آید و  
مار و جبنده و کژدم و آنچه بدین ماند  
و بدغسل و منافق از این جهان بایند  
شود و دروغ و خیانت و مقبولی از جهان  
برخیزد و غم و اندوه از دل مردم  
دور شود و نشاط و خرمی و عیشهای  
گسیرد چون عام از پادشاهی اوید



احکام جاماسب حکیم

۳۱۸

پسین باشد و خدای تعالی بخشایش کند  
درستخیز کند و مردم پاک و بی پیری و  
بی ضعفی و بی مرگی باشند چنان صاف  
تواند که آینه که چهره خویش در روی  
بکند دیگر بتوان دیدن و ایزد عزوجل  
ایش را جامه دهد که از آتش نوزد و  
از آب نیست نشود و باقی جمله خواست  
و فرمان ایزد سبحانه و تعالی باشد  
که چنانکه خواست کرد و چنانکه خواهد  
کند و العلم الغیب عند الله تعالی  
و دیگر در جامه فی چنان پدید آید

درستخیز کند و مردم پاک و بی پیری و بی ضعفی و بی مرگی باشند چنان صاف تواند که آینه که چهره خویش در روی بکند دیگر بتوان دیدن و ایزد عزوجل ایش را جامه دهد که از آتش نوزد و از آب نیست نشود و باقی جمله خواست و فرمان ایزد سبحانه و تعالی باشد که چنانکه خواست کرد و چنانکه خواهد کند و العلم الغیب عند الله تعالی و دیگر در جامه فی چنان پدید آید

باید که در جامه فی چنان پدید آید و در جامه فی چنان پدید آید و در جامه فی چنان پدید آید

احکام جاماسب حکیم

۳۱۹

بیاورد و بهرام بماند در جهان رو کند  
و آن سه بهره که در روزگار زرتشت نپدید  
باشند سه بهره او است بد  
ماه نیکی زیادت کند و بچهار صد سال  
زیادت روا باشد پس دیگر باره  
گفتگوی پدید آید درین معنی سخن  
بسیار است و دیگر باره او شنیده ماه  
آید و گفتگوی از میان بردارد و نیکی  
اوست زیادت از آنکه او شنیده را  
بیاورد و در چمنان روا کند از مردمان  
که بی دین باشند یک نیمه دین به  
قبول کنند دیگر باره زمانه نیکی کند

درستخیز کند و مردم پاک و بی پیری و بی ضعفی و بی مرگی باشند چنان صاف تواند که آینه که چهره خویش در روی بکند دیگر بتوان دیدن و ایزد عزوجل ایش را جامه دهد که از آتش نوزد و از آب نیست نشود و باقی جمله خواست و فرمان ایزد سبحانه و تعالی باشد که چنانکه خواست کرد و چنانکه خواهد کند و العلم الغیب عند الله تعالی و دیگر در جامه فی چنان پدید آید

باید که در جامه فی چنان پدید آید و در جامه فی چنان پدید آید و در جامه فی چنان پدید آید















زمانه دگر باز پس تر شود  
جهان رسم و آئین دگر شود  
لکن گنجهای نهان آشکار  
بگیر بر سر امر بقاع و حصار  
چون بجا و شش کس از آن نسل شاه  
بود بمقتصد سال با تاج و کلاه  
همه گشته چون اثر دما میگزند  
مرا و آن شده مکر و افنون و نپند  
رسیدن دور میزان بشته ی در سنه لطف  
و ثلث و اربعین و اربع تا بحجریه  
چو آید بر باز و وز رحل  
شود از تهمیم جهان مبتدل

[illegible]

بسی ناپاک بود کردس  
بنیان او پیکر خیانت  
نظم بر کتب جاماب  
خسین گفت باینکه  
پایند و سرش بود غرق محنت خیانت  
چه دازده چه مردم  
خاص عام

بهشتا دو شتم سپاهی ز حین  
 بجای خمر قند و ماچین و چین  
 بهشتا دونه کشور نیروز  
 ستانند تا دامن اسپروز  
 کهی نظم تاریخ ایران نگر  
 کنند الکما جمله زیر و زبر  
 که نظم الف از سخن زین نشان  
 ز تبریز و شیراز تا اصفهان  
 سر اسر بر و بوم ویران کند  
 مکان بیکان و شیران کنند  
 سر اسر همه یک بگیرد بر  
 یلان مرک خواهند از دادگر

شی نظم از زمان چون هم نظم  
دولت و دین یک نام تمام  
نظم الفی چون هم یک نام تمام  
م از این که در هر دو  
حزب این دو را در هر دو  
۶۴۱ هم را هم در هر دو  
چه عنوان در هر دو  
چه گویم که در هر دو  
کجاست طلب در هر دو  
همه بندگان را در هر دو  
چه عقرب را در هر دو  
بر حسی که در هر دو  
بهرام کردم مقابل وقت  
نظام دهم را در هر دو  
بر اندر هر دو

که در این دگر باره ایست چو در غایت کجای که می بیند یک شاد  
نهان و ازین پس غارت بکشد و بی کسی بداند که یک شاد







بدایسان بود آن زن تاسال  
 سراید همه ظلمتی راز و ال  
 شمی آید از جانب ملک روم  
 بگمردن تخت تاتار و شام  
 در ایاز دماه شاهی کند  
 که محمدی صاحب زمان درسد  
 به ندیس کیوان جیس دین  
 که توفیق بخشده اختران  
 دهد انتهازان پس امید را  
 که اندر شغاعات خورشید را  
 بیاید توانا یکی شمس ریز  
 و زان گفته من ترا نبیست چار

از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده  
 از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده  
 از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده

از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده  
 از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده

چو دعوت کند شاه صاحب جمال  
 گذشته بود آفتاب از زوال  
 جهان را کند سر بر چون بهشت  
 بر اندازد آئین و کردار زشت  
 همه مهتران پیش درگاه او  
 بالند شادان ابر خاک رو  
 چه سود است آن دهره هم بگذرد  
 نه نادان بماند نه مرد خسرو  
 کنون دانش ما پایان رسیده  
 نخواهم دیگر هیچ گفت و شنیده  
 هزارون درود و هزاران سلام  
 ز ما باد بر روح سغیبران

دیگر از جاماسب حکمت  
 که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده  
 از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده  
 از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده

از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده  
 از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده  
 از آن زمان که در این زمانه که ما هستیم  
 بر یکدیگر است که مردم  
 آیند و کین و عداوت  
 کنند و هر دو که در آن روزگار  
 پیاده شود و بر سر  
 شود از آن زمان که ما هستیم  
 پیشمان نشوند و مردم  
 با فوس گردند و اندیشه  
 بر را پسیراند و اندو  
 ددان روزگار بد که بکند  
 چه بود چه یوان و سوار  
 پیاده شود و پیاده







پس از آن از خد هندیستان پادشاهی  
 پدید آید با فرد ورج کیان و شهر با از ایشان  
 بستاند و با مردم ایران بسیاری نیکوئی  
 کند و عدل و انصاف دهد و باندک لشکر  
 بیاورد و شهر با بستاند و با مردم ایران  
 بسیاری فتنه کند تا او را کردن نهند  
 و تا پارس بیاید و لشکر های عظیم بروی گردد  
 آیند و جنگهای عظیم کنند و خست دین و بر آفرین  
 در جاوند بهر همت شود تا پادشوار گرشود  
 و آنجا بنشیند و جهان طواف بگیرد و هر کسی  
 جاگای بدست خویش باز گیرد و پادشاهی  
 کنند و دادستان مردم ندهند از هر

پس از آن از خد هندیستان پادشاهی  
 پدید آید با فرد ورج کیان و شهر با از ایشان  
 بستاند و با مردم ایران بسیاری نیکوئی  
 کند و عدل و انصاف دهد و باندک لشکر  
 بیاورد و شهر با بستاند و با مردم ایران  
 بسیاری فتنه کند تا او را کردن نهند  
 و تا پارس بیاید و لشکر های عظیم بروی گردد  
 آیند و جنگهای عظیم کنند و خست دین و بر آفرین  
 در جاوند بهر همت شود تا پادشوار گرشود  
 و آنجا بنشیند و جهان طواف بگیرد و هر کسی  
 جاگای بدست خویش باز گیرد و پادشاهی  
 کنند و دادستان مردم ندهند از هر

پس از آن از خد هندیستان پادشاهی  
 پدید آید با فرد ورج کیان و شهر با از ایشان  
 بستاند و با مردم ایران بسیاری نیکوئی  
 کند و عدل و انصاف دهد و باندک لشکر  
 بیاورد و شهر با بستاند و با مردم ایران  
 بسیاری فتنه کند تا او را کردن نهند  
 و تا پارس بیاید و لشکر های عظیم بروی گردد  
 آیند و جنگهای عظیم کنند و خست دین و بر آفرین  
 در جاوند بهر همت شود تا پادشوار گرشود  
 و آنجا بنشیند و جهان طواف بگیرد و هر کسی  
 جاگای بدست خویش باز گیرد و پادشاهی  
 کنند و دادستان مردم ندهند از هر

کنج افراسیاب او را نماید در جاوند گنج  
 افراسیاب برگردد و بر بنجد و لشکری برود  
 اگر آیند و از پادشوار گریرون آید و دیگر با  
 ورجاوند شاهر با بگیرد و این لشکر دیگر  
 باره با او جنگ کنند و مرغ شیدان  
 بر زمین پارس کارزار با این ورجاوند  
 پادشاه شود چندان بدان و کشته کار  
 کشته شوند که مرد شمار نباشد و همچنان  
 از طوایف با یک پادشاه افتد و ایران  
 خوره کیسان خوره و خوره دین مازد سنان  
 بر آن شهر مایمان شود زمانه روی با فر اهر و  
 نند با اینی ایام در آید و کرک ایام بشود

پس از آن از خد هندیستان پادشاهی  
 پدید آید با فرد ورج کیان و شهر با از ایشان  
 بستاند و با مردم ایران بسیاری نیکوئی  
 کند و عدل و انصاف دهد و باندک لشکر  
 بیاورد و شهر با بستاند و با مردم ایران  
 بسیاری فتنه کند تا او را کردن نهند  
 و تا پارس بیاید و لشکر های عظیم بروی گردد  
 آیند و جنگهای عظیم کنند و خست دین و بر آفرین  
 در جاوند بهر همت شود تا پادشوار گرشود  
 و آنجا بنشیند و جهان طواف بگیرد و هر کسی  
 جاگای بدست خویش باز گیرد و پادشاهی  
 کنند و دادستان مردم ندهند از هر

پس از آن از خد هندیستان پادشاهی  
 پدید آید با فرد ورج کیان و شهر با از ایشان  
 بستاند و با مردم ایران بسیاری نیکوئی  
 کند و عدل و انصاف دهد و باندک لشکر  
 بیاورد و شهر با بستاند و با مردم ایران  
 بسیاری فتنه کند تا او را کردن نهند  
 و تا پارس بیاید و لشکر های عظیم بروی گردد  
 آیند و جنگهای عظیم کنند و خست دین و بر آفرین  
 در جاوند بهر همت شود تا پادشوار گرشود  
 و آنجا بنشیند و جهان طواف بگیرد و هر کسی  
 جاگای بدست خویش باز گیرد و پادشاهی  
 کنند و دادستان مردم ندهند از هر



# اخطار

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

حضور محترم آقایان عظام و همه بیاں فحاش زحمت می ده  
که سبب طبع و نشر این کتاب ایمنی جهت بیداری و بشارت  
که دقیق در قوانین و رموزات روشنتر از آفتاب شده  
و دیده دل کشوده غوری بسزانا ناید و از دین محکم خود  
انحراف نورزند نه آنکه فریفته شده احکام محکم خود را پشت  
زنند و بطلالت افتند ارشاد و عداست پیغمبر شریف و شاه بهرام و دستور  
پشتون بحساب جاماسب چیزی باقی نماند و سنه ۱۳۹۱ و رسیدن نوکیلی بحری  
پنجاه سال دیگر است نه آنکه گمان کنند آمده اند علامات و نشانه ها  
این کتاب مندرج که بر بهگان و ضحیح و از جاده حقه خود بیرون نروند از  
کواکب شناسان چنان رسیده است

یکی پیر و اندوخته را بر که او را زبردستی بود بهر  
او از این کتاب مندرج که بر بهگان و ضحیح و از جاده حقه خود بیرون نروند از  
کواکب شناسان چنان رسیده است

مکرم

# نست فقرات مستدرجه مطلب مقدمه

صفحه

بیان ذات و صفات خدا بخوی که در آیه سخت و از بای دوم اوستای  
اشتودگاتا آمده است

۷ وصف دین برگزیده پاک یزدان گواهی اندر پنجم بر گرد و نمید و پید است  
۹ واضع و بانی دین رشتی گواهی در اوستای اشتودگاتا وارد  
۱۰ حالات حضرت اشوی زرتشت در اوستای اشتودگاتا و نوزدهم بر گرد و پید  
۱۱ زمان ظهورش زرتشت و اسم آن شهادت بمقصود دین حضرت  
اشومی دید و گواهی در اشتودگاتا

۱۴ و خوران که پیش از زرتشت بوده اند از بای نهم رشتی اوستا  
۱۶ کتاب دین رشتیان و گواهی آن در کرده سوم سر و شش رشت  
۲۱ اجمال مضامین مختصری گاتا با اوستا و معنی آن  
۲۵ آفات نامی کار و نهن کیش و مختصری زرتشت و معنی بای رشت  
۳۱ نیز یک یعنی قواعد قانون آب و دایب کردن برسم و عویا و عکس است اوستا چیدن  
۳۴



صفحه	بیان نیک بوم وار و رام با آداب اوستا چیدن
۱۴۴	نیک بوم یعنی شیر گو سپند با آداب اوستا و شنیدن
۱۴۶	نیک بوم در س چیدن و نختن بقانون اوستا
۱۴۸	نیک بوم زور گرفتن آداب اوستا و تفصیل آلات و برسم نیشی
۱۴۹	نیک بوم برسم شستن و بستن و بوم با آداب نمودن بقانون اوستا
۱۵۳	بیان نیک بوم آوردن آب فراهم با آداب اوستا
۱۵۵	مختصری باقی نیک بوم با کلمات آخر آن بیان و سپرد با معنی و آداب
۱۶۸	بیان مختصری و ندیداد با معنی و در باب آداب چیدن نیش
۱۸۳	درجه نیش و برام و گوی آن در پر گرد هشتم و ندیداد از اوستا
۱۸۶	قواعد نختن نشان نیش و برام با آداب اوستا بیان آن
۲۱۱	در باب بیان حکمت نیش افروختن در شکده و ثمر و نتیجه آن
۲۱۴	بیان پرستش نماز و رو بسوی نیش کردن
۲۱۷	بیان نماز جماعت و زمر شکده
۲۲۰	چگونگی برشمردن و گوی آن در پر گرد نهم و ندیداد
۲۲۳	

صفحه	مختصری معنی و ندیداد با آداب اوستا در باب فراهم آوردن نیک بوم
۲۲۸	دینی و گوی آن در پر گرد نهم و ندیداد
۲۴۴	بیان خوردن نیک بوم دینی از جهت مرده و زنده و فایده و خواص آن
۲۵۲	مختصری باقی و ندیداد با معنی و اوستا بیان آن تا آخر
۲۵۴	در باب ساختن دخمه با آداب و بنام بیان آن
۲۶۱	بیان مرده بسر کوه بردن
۲۶۴	بیان دخمه و حکمت آن
۲۷۵	بیان نیش و برام
۲۷۸	در باب داد و دهش و نختن نیش و لباس ز رشتیان سپید و بیان آن
۲۷۱	واج رشت شیشه گنبار
۲۸۷	واج رشت رستون
۳۰۴	زند و بمن رشت
۳۱۴	احکام جاماسب حکیم
۳۳۷	فهرست فقرات مندرجه
۳۴۱	غلط نامه



لغات زنده و پازنده

صفحه ۳۴۷

خاتم ۳۵۲ زبانه نگاه ۳۵۴  
 است که بیک صاحب خبر شده و پیشتر نموده اند امید که خداوند غرض خود را  
 بخوبی نمایان دین زرتشتی ۳۷۴

معذرت

خدمت تمام شکر کین عظام و خوانندگان این رساله با کمال انجاری  
 استدعای نمایم چون درجی اوراق برخی از کلمات غلط بوده  
 و بعد از چاپ چاره از دست مؤلف و کاتب  
 برون بود هنگام مطالعه مطابق غلط نامه  
 هر کجا اشتباهی بنظر رسید تصحیح  
 نمایند

غلطنامه

صفحه	نظر	غلط	صحیح
۴	۸	کننده	کنند
۵	۱	فمیدن	فمیدن
۵	۶	اقا	آقا
۵	۱۰	بشیری	بشیری
۷	۵	اده	آمده
۱۹	۸	فصل	فصل
۲۰	=	شهورت	تهمورت
=	۷	تو اس	بو اس
=	=	پیمانت	پیمانت
۲۷	۵	واعی	واعی
=	۱۱	منید	عید
۳۲	۹	مس	مبشر
=	=	کره تان	کره آن



غلطنامه

(۳۴۲)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵	۱۰ حاشیه	اموره	اهوره
"	۱۲	اوچید	اوچید
"	۱۲	دیشتا	دیشتا
"	۱۱	ناظر است	ناظر است
۲۶	۱	رزردا	رزردا
"	۱۱	غنگوود	غنگوود
۲۷	۳	ترصیه	ترصیه
"	۱۵ حاشیه	پرهنزگار	پرهنزگار
"	۱۴	منظور	منظور
"	۱۹	مستحبه	مستحبه
"	۲۱	بروری	بروری
"	۲۲	ارزو	ارزو
"	"	بره است	بره است

غلطنامه

(۳۴۳)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰	۱۰	فراود	فراود
۵۱	۱	اهمونه	اهمونه
"	"	دواعتی	دواعتی
"	۱۱	امره تمام	امره تمام
"	۹ حاشیه	مور	اهور
۲۵	"	نوی	بوی
"	۹	بود	سود
"	۱۰	دجو	اوجو
۵۳	۶	خشم	خشم
۵۴	۱	پیشی	پیشی
۵۷	۳	غیبی منی	غیبی منی
۶۳	"	ایمن کبو	ایمن کبو
۶۴	۱۸ حاشیه	خواهنده به	خواهنده لایه



# غلطنامہ

(۳۴۳)

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۱۱	آدرش	آدرش
۶۶	۴	پوژدانی	پوژدانی
"	۶	توواش	توواش
"	۱۲	امن بنین	امن

# غلطنامہ

(۳۴۵)

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	ورد زینو	ورد زینو
۷۶	۱	مانا امی	مانا امی
"	۶	مزد	مزد
"	۷	میسنا	کیمنا



غلطنامه (۳۴۶)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۱	در	در آخرت
"	۱۷	همیشه	همیشه
"	۱۸	گوشداران	گوشداران
۱۸	۱۱	نوشیم	نوشیم
۱۹	۲	نی آیمو	نی آیمو
۹۱	۱۰	ارعه عتیم	ارعه عتیم
"	۱۲	اسماعه	اهماعه
۹۲	۱	کننده	کنند
"	۸	وتباه	رتباه
۹۳	۷	یش	وشش
۹۵	۱	ستو عیش	ستو عیش
"	۲	پانس	پانس
"	۱	پاسیان	پاسبان
"	"	اراهومرد	از اهورمرد

غلطنامه

(۳۴۷)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
استنباه شدن صفحه و حاشیه			
۳۴		۳۶	
۸۱		۸۰	
۲۷۲	۴	۲۶۱	
۳۵		۳۶	حاشیه

باید دانست که واج پشت گنبار و حاشیه آن باید خواندن

فهرست لغات زند و پارند

۱ نخست . اول (۲) مانتره و فراتین = گفتار خداوند میماند  
 ۳ یش = نماز و دعا + نماز = آفرین و ستایش (۴) نبایش = دعا  
 از روی زاری و ستایش (۵) نیزک یاسه و مایون = قواعد  
 و قوانین و طلسم و قریب و حیل نیز آمده است (۶) ای و سوره  
 کرده بد کرده = فصل آیه = فقره (۷) آینی = حقیقی



(۱) ایدی = ایضا (۹) ایران = اقوامی که تعلق بایران  
دارند = ایره ملک اصلی وزاد و بوم ایرانیان است (۱۰) دستور  
= دانا وزیر و اجازه و قانون و نسا (۱۱) موبد = دانا و پیشوا  
و موبد کسی را گویند که در قرائت و تلاوت و نشاء تمام مناسک بمی  
موجوده که بنام اوستا ویرشن و وندیداد معروف و کامل است  
در ادب و فرائض و شعار مذهبی ماهر و مشغول است و غالب موبدان  
ز زمان و مردان کی هستند تمام از پست بعنوانیکه بادیکن میخوراک  
و هم گاهه نشوند خودشان دغ میکنند و از دست خودشان می زنند  
و میخورند حتی باموبدان دیگر که آداب بر شوم را منظورند داشته اند  
هم سفره نشوند و از دستشان چیزی نمیخورند در هنگام خوراک مخصوص  
دست نر با آب کیزه میثوبند تک تک تنها تنها خوراک میخورند  
لب زده دیگر بر ابداء طلب نمیزند در وقت خوراک با واج او  
میخورند کارشان عبادت و بندگی پروردگار و طهارت و پاکیزگی است  
در شتر و موبد

این کلمه در ایام بعد از حضرت زرتشت شخصی طلاق می شد که در اخلاق

و خود پاکی و طهارت و پر مهر گاری بدرجه دومی زرتشت بود او برتر  
از دستور بود و گاهی بدستور دستوران با دستوران دستور خطاب  
میشد ولی روزگاری است که این کلمه با استعمال در نیامده  
بکسی اطلاق نشده است

## به دین و پیر بد و موبد و دستور و زرتشت و موبد

دین زرتشتی را دین و موبد می گویند و موبد جماعه پیر و ان حضرت  
زرتشت را به دین و موبد می گویند و موبد را به دین میخوانند ولی  
محض تشخیص و تمیز آنها در طبقات و درجات معین آنها می راکه  
از نسل خود پیر میباشند و موبد و دستور میگویند و لفظ به دین فقط  
بآنها نیکه خارج از طبقه موبدان و دستوران بهند اطلاق میشود  
(۱۲) پیر بد و انای دین و پاسبان نش (۱۳) دهموبد = چنان  
نماید که مشتق است از کلمه مرکبه اوستا دنگی شش منوتی  
= یعنی موبد ده - از معنی این کلمه استنباط میشود که طفل موبدان  
پس از آنکه در شهر بدرجه موبدی نائل میشوند



لغات زند و پارسی (۳۵۰)

بها ت فرستاده میشدند برای پرداخت امورات الهی و  
آنها را دهمودی می گفتند و لی امروز دهمودی کسی است که در میان قوم برگزیده  
میشود برای انجام دادن واداء وظایف مخصوص در اوقات مآتم  
وگاه سور و عروسی و که خدائی و کسب و غیره درجه دهمودی امروز  
بست نرازان موبد است و نمیتواند در کارهای موبدی داخل  
شود (۱۵) همدین = مشتق است از به یعنی وه و نیک و دین  
معنی پیر و آئین می است و این کلمه نمایان از کلمه دستور و  
موبد که خود را از نسل پیر می دانند به تمام پیر و ان زرتشت اطلاق  
میشود (۱۶) پانته = معنی و شخص (۱۷) پای چم = ترجمه  
(۱۸) پیر و شان = ملت (۱۹) بفته = درجه و طبقه (۲۰)  
هماره = همواره و همیشه (۲۱) بیا یون = مبارک (۲۲) هم بهر  
شریک (۲۳) همگان = همگی (۲۴) همواره صاف  
(۲۵) همکرده متفقاً و عموماً (۲۶) دستی شرح و ترجمه (۲۷) پرنیزان  
= ضرور (۲۸) و ندیداد = ننگ نوز دهم از جمله ۲۱ ننگ  
کتاب آئین زرتشت آن مثل است بر قوانین آئین و قانون حفظ  
که منزله باب است (۳) پیر نیخته = پیر بنیز کردن (۳۱)

لغات زند و پارسی (۳۵۱)

دینا و قانون و روش (۳۲) راهبر = دلیل (۳۳) راهبر  
خردی = دلیل عقلی (۳۴) رون = باعث و سبب ۳۵  
بازداشت میثقی = وقف (۳۶) بنلادی = حقیقتی و اصلی  
(۳۷) بنور بنیاد و عمارت و پای و بن دیوار ۳۸ پانته معنی  
و شخص (۳۹) مرزبان = مترجم ۴۰ جاذگو = متولی ۴۱  
جادر = تبدیل ۴۲ جورداد در حقان و سبزی ۴۳ جم  
= معنی خواره = رسم و روش ۴۴ خوشکاری = رنج و  
محنت کسب و پیشه ۴۵ خور = وطن و زاد و بوم  
هنداد = جمع و جمع بستن افزار = یعنی آلت و اسباب  
آواره = شهادت ایدمان = بی اندازه و پیمان  
آروند = عین و قوی اگدش = خلط و مزج انباری شکت  
انکارش تصویر و قیاس او اخر = شمال اوش تعیین  
باز بست = ثبت برآمد = اجاره و حاصل  
پک = تمام پالیده = کتب و خلاصه



## خاتمه

بشرف انجام پذیرفت مختصری پنج گاتا ویرشن و درون و و سپرد  
 و و نیداد با معنی و غیره سعی و کوشش احقر العبد **مهرگان**  
 این موعود موبد با و نش فرود اندر مجله ۲۹۱ یزد کردی آشکارا با و که  
 مقصود از چاپ کردن کتاب این بوده که آگاهی از این کیش بهی  
 را آشکارا و موبد سازد تا از میان نزود و نیز بر سر از شریعت پاک اثری  
 ز رشت اطاعت کامل حاصل نمایند و تا بکدرجه حقیقت پرستی و خدا  
 شناسی پاریان برسانیکه غیر ازین می پذیرند معلوم و منکشف گردد  
 چنانکه گواهی آن در کرده و فقره اول استود گاتا چنان از او ستا  
 وارد استا اتماع بهاء استا کهما عید و سی خشه یانس  
 مزدا. و اباد ابور و آتیم تو شیم که تو عه و سه می. اشتم  
 در دیعه تد موعه. و آرمه عتی. رایو. شیش. و نکمی عش  
 کیم منکو معنی شت اشوی ز رشت خوشش قوت برای نگاه  
 داشتن شوی نمود اعتماد کامل بر ایزدی بهت کرده در منجوا به که  
 بقية الغمر نیک منشی و شاد کامی او را متمتع به ارد شخص مقدسی

## خاتمه

بهر و گیتی راه راست را بد گیران می نمایم شباهت بخود اهور مزدا  
 دارد که یاد در بزرگ و دهنده پادش در ست نیکیان و بدان است  
 و در آغاز جهان سه ارگ داشته که باز از اندیشه و گفتار و کردار  
 پادش حاصل شود هم در دنیا و هم در عقبی بدیدان و نیکی نیکیان  
 می رسد اوست عقل کل که بیچکس فرمیش نتواند و در دنیا و در ایاب  
 بنده کمترین چون این نکته را دریافت کرده بر خود واجب دانسته که تعقیب  
 خود را بجا آوردم بجهت آنکه مکرر از هر کجا شنیده که این کار حق دستور  
 و موبدان است تا سبب آگاهی هر کس باشد و بر دین کهن خود مستقیم  
 و استوار بوده و تنگی در دل نیاورند و از این رو با حجاب فرزانه  
 آقا بهرام گور این مرحوم همورس جی صاحب که از علم زرد و پهلوی  
 بسیار کامل هستند و بدست یاری یکدیگر سر انجام داده و بیاری پاک  
 یزدان کامیاب شدیم ای برادران همکیش و اعی را از روان است  
 که آن پسند خواطر و مطبوع طبع هم ملتان و دیگران گشته برادران  
 از آن بهره یابند که آهنگ داعی را آورده گشته مقصود مبنده  
 حاصل شده مزید اشتیاق بنده در کوشش راه دین شود زهی آفرین



(۲۵۴) زیارتگاه اولاد شاه یزدگرد

که بعد از نزاران نجات و حوادث روزگار تحمل تعذبات پس از یکماه از دود  
سال این پاک بستی که ارثی است گرا به نجات تمام نگا بهاری نموده  
واردست نداده اند و حوث بحال نیکوی هر کس شلی هست مشهور که  
اصل مانند زربغل و خشبت و خطامی پذیرد

توضیح

چنانچه است که در او اخر شاه یزدگرد بن شهریار با اولادان که از گردش  
صبح کج رفت از دست ظالمان فرار کرده و هر یک برنج و سختی بکوه و  
بیابان پناه برده اند و به امر خداوندی غایب شده اند که اکنون  
در آن جای زیارتگاه می مانند

رسیدن ناز بانو در کوه نخلک که آنجا پیرا کی می مانند و نوارینج  
غایب شدن او اندر یوم سروش یزد و از فرودین ماه بهستانی  
تواریج غایب شدن شاهزاده اردشیر در کوه دروید که آنجا پیرا  
می گویند اندر یوم دیه آور یزد و هفت ماه قدیم  
رسیدن حیات بانو در کوه پوت که آنجا پیرا می گویند

بیان زیارتگاه

۳۵۵

اندر یوم اشتاد یزد و از بهمن ماه بهستانی  
تواریج غایب شدن کنیز دختران شاه یزدگرد در کوه اردکان که آنجا پیرا  
هر شیت می گویند اندر یوم اشتاد یزد و از آبان ماه قدیم  
رسیدن خاتون بانو در کوه عربان که آنجا پیرا می گویند  
اندر یوم شاه مهر یزد و از اسفند ماه قدیم  
غایب شدن شاهزاده شاه ویر و رستم  
۲ در مشهد

رسیدن مهر بانو در عهد  
غایب شدن شهر بانو در کوه طران معروف است بکوه شهر بانو  
غایب شدن شاهزاده فرید میرز در شهر یزد که اکنون بیری برج می نامند  
غایب شدن مادر ایشان در شهر یزد که آنجا هسته دان میگویند  
شهید شدن شاه یزدگرد پدر ایشان در سیاب مرو  
یقین که آمرزیده روان می باشند و خوشحال ایشان







[illegible][illegible]



مرحوم مہربان بندہ خیر آبادی	۳	خیر خواہ آقا مہرگان خسرو نصرت آبادی	۳
خیر خواہ شاہ پند مہربان بندہ خیر آبادی	۳	خیر خواہ خسرو انجم مرحوم مہربان تیرن	۱
خیر خواہ آقا فریدون ابن خدا درستم	۱	خیر خواہ خورشید انجم مرحوم بہرام رستم فریدون	۱
دہو بد تقی		بنامگانہ گمشدہ بہرام رستم	۳
خیر خواہ آقا سریش شہر مبارک	۲	مرحوم بخت خسرو اردشیر مزرعہ کلتری	۲
بنامگانہ خورشید شہر یار		صاحبزادہ بخش مہربان آلہ آبادی	۲
خیر خواہ بہرام تہر درستم نصرت آبادی	۳	خیر خواہ اردشیر نوشیروان اردشیر خیر آبادی	۲
صاحبزبان آقا خدا داد شہر یار خیر آبادی	۲	مرحوم نوشیروان اردشیر و فرخ بخش نقیاد	۲
بابرا دران		صاحبزادہ شہر دان نامدار کسنویہ	۲
مہربان داراب خسرو قاسم آبادی	۲	خیر خواہ خدا رحم انجم مرحوم زند نصرت آبادی	۳
کچھو بخش کاش شرف آبادی	۱	خیر خواہ بہرام ابن مرحوم شہر یار	۲
سریش شاہ تیران شہر شریف آبادی	۱	صاحب خیر مہربان سلامت سردی	۱
رشید مہربان اور فرید مہربان آبادی	۱	آئینہ بہرام شہر یار کچھو بیگی	۱
خیر اندیش آقا اردشیر انجم مرحوم شاہ بہرام	۱	مرحوم شیرین خسرو تقی سردی	۱
شہر یار مزرعہ کلتری	۳	مرحوم بخش خدا بخش مہربان سلامت سردی	۱

بنامگانہ مرحوم رستم مہربان شاہ بہرام	۲	رستم اور فرید مہربان ہرستانی	۳
مرحوم مہربان شاہ بہرام شہر یار	۲	صاحبزادہ شیر ولد آبا بہرام مزرعہ کلتری	۳
خیر اندیشان خدا داد سلامت دل	۱	دولت کاتب یزد کرد ہرستانی	۱
مہربان نقی سردی	۲	خدا داد نامدار فریدون بنامگانہ فریدون	۲
مرحوم نامدار مہربان کچھو بیگی	۱	خدا داد بہرام ارد کسنویہ یزد	۱
مرحوم بخیر مہربان کچھو بیگی	۱	ہرمزد یار نوشیروان خدا داد	۱
بان نامدار کچھو بیگی	۱	نوشیروان خدا داد شرف آبادی	۱
رستم جہانگیر جمشید کچھو بیگی	۱	خیر خواہ سہراب خامد خسرو سی	۲
خیر خواہ سہراب خامد خسرو سی	۲	خیر اندیش خیر خواہ اردشیر انجم مرحوم رستم	۱
خدا بندہ مہربان شہر یار شہرستان	۲	خسرو اہرستانی مشہور کجاج	۱
بخش سفید یار رستم نصرت آبادی	۳	مرحوم آئینہ بہرام رستم خسرو ہرستانی	۱
مہربان سفید یار رستم نصرت آبادی	۳	مرحوم فرخ من بہرام تیر انداز ہرستانی	۱
خدا مراد خسرو حسینی	۳	مرحوم اور فرید بہرام ہرستانی	۱
بہرام رستم بہرام شہر یار آلہ آبادی	۲	مرحوم شیرین بہرام شہر یار ہرستانی	۱
شہر یار خدا داد کلہ اہرستانی	۱	شہر یار تیر انداز مہربان حسینی	۲
بان انجم مرحوم اردشیر فرید رستم اہرستانی	۱	دولت وفادار جمشید	۱



جله	۱	بسم ولد شهریار شیراز	۱	اسفندیار ولد شمس الدین ممبئی	۱
	۲	فریدون مهران رستم فولادین آبادی	۲	مرحوم دنیاورد و همسر سندل اردکیر	۱
	۳	شهربانو وفادار حبشیدین آبادی	۳	خیرالدین خداماد انجمن کمال آبادی	۱
	۴	مهران رستم فولادین آبادی	۴	خیرخواه شهریار انجمن خداماد کوچی	۱
	۵	مرحوم بهرام، نگار ابرستانی	۵	مرحوم فتح خداماد سبکی	۱
	۶	بهر و بهرام مهران نصرآبادی	۶	مرحوم گشتاپ خداماد پرت بند	۱
	۷	مانند کار بهرام سیاوش	۷	خیرخواه دنیاورد و بهرام دنیاورد	۲
	۸	مرحوم زربانو بنت مانند کاریم	۸	صاحب خیر مهران خداماد حم	۲
	۹	شرف آبادی	۹	خیرخواه بان و بهرام کیقباد	۲
	۱۰	مرحوم تیران اور مردیار تیران	۱۰	شاهویر اردشیر رستم کوچی سبکی	۱
	۱۱	صاحب خیر آقا اندختیار مبارک	۱۱	رستم شهر رستم شهر و کوچی سبکی و برادر	۲
	۱۲	خیرخواه کجیرو بان کی مبارک	۱۲	مرحوم هندیار خداماد نصرآبادی	۱
	۱۳	مرحوم مهران خداماد اسفندیار کسوف	۱۳	صاحب خیر شهریار ولد فرید و گشتاپ مبارک	۱
	۱۴	صاحب کمال انجمن بهرام بشیر خرمی	۱۴	خیرخواه انجمن مهران تیران سبکی	۱
	۱۵	خیرخواه انجمن مهران الما	۱۵	خیرالدین آقا بهمن انجمن دنیاورد	۱۰

۱	خیراندیش خیرخواه آقا بهمن انجمن دنیاورد	۱	صاحب خیر مال بان ل خشتی بناگاه	۲
۲	صاحب خیر آقا مهران انجمن دنیاورد	۲	مرحوم بان مال	۲
۳	خیرخواه آقا اردشیر انجمن دنیاورد	۳	مرحوم خداماد مهران سرافقتی	۲
۴	صاحب خیر آقا بهرام انجمن دنیاورد	۴	مهران رستم مهران تیران از ابرستانی	۲
۵	خیرخواه آقا دنیاورد و بهرام دنیاورد	۵	خوشید بهرام رستم کلاتری	۱
۶	صاحب خیر برادر بهرام کرمانی	۶	مهران رستم مهران تیران از ابرستانی	۱
۷	خیرخواه جهان بخش حبشید کرمانی	۷	مرحوم مهران مهران تیران از ابرستانی	۱
۸	صاحب خیر خرو انجمن مهران بان کوچی	۸	مرحوم خداماد گشتاپ خداماد ابرستانی	۱
۹	آقا شهریار انجمن رنج فران ابرستانی	۹	خیرخواه خداماد کجیرو مهران مبارک	۱
۱۰	مرحوم خداماد مهران سب	۱۰	مرحوم هوشنگ شهردان مهران خداماد	۱
۱۱	آقا شهریار ولد سید و سب	۱۱	مرحوم خداماد کجیرو مهران خداماد مبارک	۱
۱۲	بنامگاه مرحوم اردشیر گشتاپ	۱۲	خداوند مهران بان سیم آبادی	۱
۱۳	شهریار رستم و کوچی سبکی	۱۳	کجیرو فریدون بهرام مبارک	۱
۱۴	خداماد بهرام اردشیر کسوف	۱۴	بنامگاه مرحوم ناکام دولت مهران	۲
۱۵	اردشیر مهران حسروچی	۱۵	بنامگاه مرحوم اردشیر فریدون بهرام	۱



۱	صاحبگیر خدامراد کجیخو و فرود قاسم آبادی	۲	مہربان ہاوند و بنا سگانہ ہاوند نوشیروان
۲	خیرخواہ بہرام رستم بہرام شہر آله آبادی	۱	مرحوم بہرام اردشیر
۲	صاحب خیر رستم مہربان	۲	مرحوم نوشیروان تبار نوشیروان
۲	کوبر بنت سرخاب	۱	مرحوم خدامراد بہرام ہرستان
۲	صاحب خیر مہربان شہر دیرفتی سردھی	۵	مرحوم اردشیر مہربان بزن
۲	صاحبگیر سلامت بن مرزبان سلا سردی	۳	خیرخواہ آقا خداداد بہرام نصر
۲	صاحبگیر مہربان بخش بہرام بابجند	۲	خیرخواہ بہرام خداداد بہرام نصر
۲	صاحبگیر بخش مرزبان	۲	صاحبگیر شرب بان سرخاب شہر
۲	صاحبگیر مہربان آل آبادی	۲	مرحوم خداداد بہرام سرخاب شہر
۲	صاحب خیر مہربان سرخاب ابرستان	۲	خداداد مہربان خداداد ابرستان
۲	صاحبگیر بخش سفندی رستم نصر آبادی	۲	اردشیر دینار زین آبادی
۲	صاحبگیر اور مرزبان تیرانداز کوچه بکی	۱	خیرخواہ بہرام خدامراد
۲	صاحبگیر مہربان وفادار زین آبادی	۲	خدا رحم کجیخو و مہربان مبارکہ
۲	صاحبگیر رشید مہربان زین آبادی	۲	صاحبگیر ہوشنگ تہمدان مبارکہ
۲	صاحبگیر اردشیر مہربان زین آبادی	۲	مرحوم خدا رحم کجیخو و مہربان مبارکہ

۲	مرحوم خدامراد وفادار زین	۲	مرحوم ستم شہر یار رستم
۲	تیرین بنت پیر شہر دین	۲	مہربان بنت خد بخش
۲	مہربان بن مرحوم خداداد سردھی	۲	خیرخواہ آقا کجیخو و ابن مرحوم ماندگار مبارکہ
۱	مرحوم کتاب رستم نصر آبادی	۱	آقا رستم بہرام ہمان فرشتای
۱	رستم شہر یار تیرانداز حسینی	۱	خیرخواہ مہربان خدا رحم کتاب ابرستان
۱	حمید بہرام شہر یار	۱	آقا شہر یار رستم جوامرد جعفر آبادی
۱	کجیخو و مہربان نوشیروان	۵	خیرخواہ بہرام جی اردشیر مہربان ابرا
۲	خیرخواہ خسرو مہربان بان چپ	۲	مرحوم مہربان خدامراد قاسم آبادی
۲	ماندگار بخش	۲	مرحوم پیکل کتاب صندل ابرستان
۲	گیو جی شون میرزا	۲	خیرخواہ آقا دنیا پور بہرام کتاب
۳	خیرخواہ آقا فریدون خداداد کرا	۵	مرحوم دنیا پور آبادان شریف آبادی
۳	مرحوم خد سبده رستم بہرام	۵	صاحبگیر بہرام پورا بہرام کتاب جعفر آبادی
۱	آقا رستم بہمن محلہ	۵	دولت بنت تیرانداز شریف آبادی
۱	خیرخواہ آقا مہربان ابن خداداد	۱	تیرانداز رستم حسینی
۲	نوشیروان بہرام نصر آبادی	۲	رستم بہرام نوشیروان خداداد نصر آبادی



۲	خیر خواہ ترک مہران کوچہ بیک	۲	نخبہ بانہ مرحوم ضاداد بہرام بختیار
۱	مرحوم فیروزہ اردشیر	۱	فرشی
۱	مرحوم مہران بہرام بمان	۲	صاحب سرفاب بان غرضی
۱	مرحوم فیروزہ داراب کوچہ بیک	۱	مرحوم ضاداد بہرام سردش
۲	س کنجیر و اردشیر کوچہ بیک	۳	فرشای
۲	مرحوم مہران اردشیر بان کوچہ بیک	۱	اقا رستم اردشیر رحمت آبادی
۲	مرحوم رستم بہرام بہن کوچہ بیک	۲	اقا شیریار ابن اردشیر رحمت آبادی
۳	اقا اور مزویر اردشیر کرمانی		
۱	خیر خواہ ضاداد آبادان ضاداد		
۲	مرحوم بہرام آبادان ضاداد		
۱	شاہ پور خجست نوش بہرام		
۲	صاحب آقا اردشیر مرحوم رستم		
	یادگار مری آبادی		

اسامی صاحبان رشتیان ہندوستانی کنہین  
پونہ

۱۰	خیر اندیش و خیر خواہ ملت آقا دستور دستوران دستور کیتا شمس لعل	۵	رواٹ دستور ہوشنگ شمس لعل
۵	خیر خواہ آقا نوشیر وان پور دستور کیتا	۵	خیر اندیش آقا مہرجی انہرجوم دستور ہوشنگ
۵	خیر اندیش دستور پٹون جی بیجا جی آدریان والا	۵	بنام گامہرجوم دستور خورشید دوسا بہائی بہو
۲	خیر خواہ میر بہ کاوس جی پانجی کرکریا	۲	صاحب خیر سہاب شاہ پٹون جی آدریان والا
۲	خیر خواہ پٹون جی دادا بہائی بہرام کام دین	۱	صاحب خیر موبد رستم جی رنجی کا کلیہ
۱	صاحب خیر موبد پیر و شاہ ایدلجی کا کلیہ	۱	خیر اندیش نوروز جی فریدونجی کا کلیہ



اسامی صاحبزبان رشتیان ایرانی کهن

اسامی	پونه	اسامی	جله
خیر خواست آقا رشید انجروم خدا	مرحوم رستم شهریار بزرگ مبارکه	۲۵	
بسم خورشیدی	مرحوم اردشیر بهرام شریف آبادی	۴۵	
صاحبزبان کتاسب انجروم شایسته	خیرخواه آقا رشید انجروم شهریار	۲۵	
خیر اندیش آقا دیدن انجروم شهریار	خیر اندیش آقا شهریار انجروم اردشیر	۱۵	
بسم کوه بیکه	صاحبزبان شهریار انجروم بهرام رستم	۲۵	
صاحبزبان آقا رستم انجروم اردشیر	بسمه شیرین رستم جهه قف دریا	۱۵	
بنامگاه مرحوم اردشیر	مرحوم بهرام شهریار بهرام کتاسب	۵	
بنامگاه مرحوم انجروم اردشیر	خیر اندیش آقا رشید انجروم آبادی	۳	
بنامگاه مرحوم بهرام اردشیر	سلامت شریف آبادی	۳	
بنامگاه مرحوم بهرام اردشیر	بنامگاه مرحوم آبادی سلامت	۲	
خدا داد دهنوی	بنامگاه مرحوم دینیار آبادی	۳	
بنامگاه مرحوم شهریار خدا	بنامگاه مرحوم دلبر تیر انداز	۳	
بنامگاه مرحوم اردشیر اردشیر	بنامگاه مرحوم بهرام محلی	۳	

اسامی	پونه	اسامی	جله
مرحوم اردشیر تیر انداز	مرحوم کجیز و رستم شرف آبادی	۱	
صاحبزبان آقا خسرو بهرام	صاحبزبان بهرام رستم سیاه شرف	۱	
خیر اندیش آقا مزین بهرام	خیرخواه بهرام اردشیر بهرام شهریار	۲	
مرحوم بهرام خسرو	خیرخواه آقا شهریار انجروم دینیار	۴	
بهرام خدا داد مهر خدا رحم	صاحبزبان شهریار خدا بخش کسنوی	۳	
خیرخواه آقا شهریار خسرو	خیر اندیش آقا کجیز و خدا بخش خیر آبادی	۲	
دارد شیر کی بهرام جعفر آبادی	مرحوم جمشید شهریار بزرگ	۲	
ازجهه وقف	صاحبزبان آقا کجیز و بهرام تیر انداز شرف	۲	
صاحبزبان آقا ماندگار بهرام آبادی	خیرخواه آقا خسرو شهریار شرف آبادی	۲	
سلامت شرف آبادی	صاحبزبان رستم رشید خسرو شرف آبادی	۳	
خیر اندیش آقا رستم بهرام	مرحوم اردشیر ظراب نریان	۱	
دینیار آبادان شرف آبادی	مرحوم اردشیر ظراب	۳	
مرحوم بهرام مزین تیر انداز	خیرخواه خدا بخش کجیز و ماندگار کسنوی	۳	
صاحبزبان اردشیر بهرام دینیار	مرحوم بهرام رستم سیاه شرف	۱	



صاحبزبان کار بهرام رستم با خوش بختی  
خیرخواه یادگار مرحوم کبیر و شرف آبادی  
اسمی صاحبزبان کراچی

صاحبزبان آقا جانی کبیر مرحوم رستم کوچی بکی  
مرحوم خداداد آبا و انصار آبادی  
خیرخواه آقا کبیر و مرحوم خداداد و خوشای  
شهر بخیری

آقا خسرو و مرحوم بختیار لهر بختیار  
آقا خداداد این رستم اور مزدا و سردی  
آقا اور مزدا و مرحوم رستم کوچی بکی  
آقا خسرو و مرحوم بختیار خوشای  
آقا بمان رشید نصر آبادی  
آقا فریدون و مرحوم برزو و خیر آبادی  
آقا خداداد و مرحوم باوند و محله

آقا بهرام انجروم هر مزدیار کراچی  
آقا بان و مرحوم شراب بهن خوشای  
آقا رستم بختیار  
آقا مهرن نگار کیو مرث تفتی  
آقا خداداد مهرن خداداد و مهرن  
آقا بهرام خداداد مقیم کویته  
آقا مهرن و مرحوم اسفند بختیار  
آقا شیر مرد

اسمی صاحبزبان و نخی نشان دار العباد یزد

اسمی	مهرن جلد	اسمی	مهرن جلد
آمرزیده روانان دستور و تورا	۵	مرحوم ارباب کیتقا و رستم مهرن و ولد	۵
شهریار نامدار و دستور و تورا	۵	مرحوم رستم مهرن بس و ولد	۵
روانشان و ان موبد موبدان موبد	۳	خیرخواه آقا باس انجروم مهرن بس	۳
تیرانداز اردشیر لعل نبت	۵	صاحبزبان آقا بهرام گشتاب	۵
موبد رستم خسرو	۵	خیر اندیش آقا هر مزدیار بن مرحوم رستم کوچی	۵
خیرخواه و ملت آقا رستم و مرحوم موبد	۵	خیرخواهان پسران کاوس و فداد	۵
بنامگانه مرحوم دینار نامکام	۵	خیر اندیش پسران رستم بهرام کیتقا	۵
خیرخواه سردش انجروم موبد	۳	صاحبزبان پسران مرحوم شهریار بهرام	۵
مرحوم ارباب گودر و مهرن و ولد	۳۰	خیرخواه آقا میرزا مهرن انجروم بهرام	۳
مرحوم ارباب کبیر و مهرن و ولد	۱۰	بنامگانه مرحوم و تهر و خد بخش رستم شجید	۵
مرحوم ارباب رستم مهرن و ولد	۱۰	مرحوم رستم کبیر و ویراب پسران کیانی	۵
مرحوم ارباب رستم مهرن و ولد	۱۰	مرحوم و ولد ان کبیر و کاوس	۳
مرحوم ارباب اردشیر و مهرن و ولد	۱۰	خیرخواه آقا بهرام انجروم اردشیر و ولد	۳







بنام ایزد بخشنده مهربان  
چنان اندر رسد که الهامه بخوبی نمای دین زرتشتی  
و صبح و روشن است  
در آب گشتن حق تعالی چنان از آن مانع خود را بجا می آید  
نمی آید بعضی از زرتشتی ایرانیان این سامان را  
چه در هر وقت دوست در حیرتیم که  
برخی از ایرانی زرتشتیان انبجار در خیال چه رسیده  
است به چندی است که اشتها بهر جانی  
در گرفته است حتی در حالت تحمیر و تاسف  
در روزنامه با بطور سرزشتش و طعنه ما میجویم  
که بعضی از ایرانیان سبب ظهور دین تازه

از آنکه بعضی زرتشتی و آئین مازدسیانی بسیار  
و دین و کهنه است شکی نیست قدمت دین  
حضرت زرتشت بشمار بعضی از فلاسفه یونان  
که امروز در هر علمی سرآمد روزگارند تقریباً  
چهار هزار سال است و درین چهار هزار سال  
این دین را چون آب دریا ندیده و خبر دریا  
یعنی بواسطه حادثات زمان و عارضات  
جهان رو به قیامی نبوده باز تا زگی باقیست  
تا بحال که ما رسیده است شرح آن درین  
متنعه و فلاسفه مغرب زمین پیدا است و حال عجیب  
آنکه با آنکه کسکی و قدیمی اش چون سگ  
تا نیم بهمان ارج و قدری که بوده است بلکه

این از آن است که بعضی زرتشتی و آئین مازدسیانی بسیار  
و دین و کهنه است شکی نیست قدمت دین  
حضرت زرتشت بشمار بعضی از فلاسفه یونان  
که امروز در هر علمی سرآمد روزگارند تقریباً  
چهار هزار سال است و درین چهار هزار سال  
این دین را چون آب دریا ندیده و خبر دریا  
یعنی بواسطه حادثات زمان و عارضات  
جهان رو به قیامی نبوده باز تا زگی باقیست  
تا بحال که ما رسیده است شرح آن درین  
متنعه و فلاسفه مغرب زمین پیدا است و حال عجیب  
آنکه با آنکه کسکی و قدیمی اش چون سگ  
تا نیم بهمان ارج و قدری که بوده است بلکه

از آنکه مذاهب زرتشتی و آئین مازدسیانی بسیار  
و دین و کهنه است شکی نیست قدمت دین  
حضرت زرتشت بشمار بعضی از فلاسفه یونان  
که امروز در هر علمی سرآمد روزگارند تقریباً  
چهار هزار سال است و درین چهار هزار سال  
این دین را چون آب دریا ندیده و خبر دریا  
یعنی بواسطه حادثات زمان و عارضات  
جهان رو به قیامی نبوده باز تا زگی باقیست  
تا بحال که ما رسیده است شرح آن درین  
متنعه و فلاسفه مغرب زمین پیدا است و حال عجیب  
آنکه با آنکه کسکی و قدیمی اش چون سگ  
تا نیم بهمان ارج و قدری که بوده است بلکه

از آنکه بعضی زرتشتی و آئین مازدسیانی بسیار  
و دین و کهنه است شکی نیست قدمت دین  
حضرت زرتشت بشمار بعضی از فلاسفه یونان  
که امروز در هر علمی سرآمد روزگارند تقریباً  
چهار هزار سال است و درین چهار هزار سال  
این دین را چون آب دریا ندیده و خبر دریا  
یعنی بواسطه حادثات زمان و عارضات  
جهان رو به قیامی نبوده باز تا زگی باقیست  
تا بحال که ما رسیده است شرح آن درین  
متنعه و فلاسفه مغرب زمین پیدا است و حال عجیب  
آنکه با آنکه کسکی و قدیمی اش چون سگ  
تا نیم بهمان ارج و قدری که بوده است بلکه

این از آن است که بعضی زرتشتی و آئین مازدسیانی بسیار  
و دین و کهنه است شکی نیست قدمت دین  
حضرت زرتشت بشمار بعضی از فلاسفه یونان  
که امروز در هر علمی سرآمد روزگارند تقریباً  
چهار هزار سال است و درین چهار هزار سال  
این دین را چون آب دریا ندیده و خبر دریا  
یعنی بواسطه حادثات زمان و عارضات  
جهان رو به قیامی نبوده باز تا زگی باقیست  
تا بحال که ما رسیده است شرح آن درین  
متنعه و فلاسفه مغرب زمین پیدا است و حال عجیب  
آنکه با آنکه کسکی و قدیمی اش چون سگ  
تا نیم بهمان ارج و قدری که بوده است بلکه



خلل بمضرتی در سیرت آن را دنیا فته است  
و بهمانجی نیکه در علم جوهر شناسی مهارتی  
نداشته بی خبرند طلار از برج اختیار ندا  
لعل را از یاقوت تشخیص کرده بار از زیر رادر  
عوض نمگیرند و گاه گامی شود که بمحش شنیدن  
آنکه طلار از تک زرد و آن وزنا از دیگر فزات  
سنگین تر است مغرور گشته بنگه برج وزن  
دار را طلای خالص می پندارند و ازین است  
که .. نیم حکیم خطره جان و نیم قاطعه ایمان  
.. حافظ می فرماید .. آه آه از دست صرافان  
شکوه بر دانشناس بزمیان خمره را باور برابر  
می کنند .. القصه برای تکین قلوب

شہنشاہ خاں  
وہابی  
برادران  
سپہ سالار

بیان منہو  
اول لایم جلد

وَعَلَىٰ رَأْسِهِ سُلْطَانٌ مُّجِيدٌ

فروع

میشی وینک

اینجا است بر او ان !  
فرزنده بخت

فصل پنجم در بیان سیرت و اخلاق

ما با خد گفتگو میکنیم بی اندیشه نمیکنیم  
با خلق سخن میگوئیم بدون فکر نمی‌باشیم  
با دوست می‌شنیم بی فکر نمی‌توانیم با دشمن  
میگوئیم بی فکر نتوانیم بود در خواب بفکر کشیم  
و در بیداری هم پس اگر فکرمان خوب است  
گفتارمان خوب است اگر اندیشه‌مان خوب است  
کردارمان خوب است اگر خیالمان خوب است  
زندگانی و دین‌مان خوب است حال حاضر  
نمائید کدام صحیحی بهتر از این نصیحتی تواند کرد  
و کدام سغیری بهتر از این کلامی خواهد آورد  
و کدام پشوانی بالاتر از این اندرزی خوا  
گفت و برتر از این کلمه چه باشد کسی ننمیداند

مسئله سخن که امیر از این  
فوقی دین زارشی میجوایب جوایب  
شکر فدا که در اسید نافیه  
و در این دین از این زمان  
بسیار علم از جهت  
رای ابواب دانش  
که دوات مردان دین  
گناه بسیار از این  
کنید گفت دینی بسیار است  
لا حظ نماید رساله ای می  
بصدیق و تقریر فیض  
و حکیمان کم است بخوبی  
از آن حمایت کتاب بخوبی

برای انگریزی نوشته است  
 حکمت و فیوضی عالیہ  
 سبوح و تعالیٰ  
 در حکیم بزرگ و فیوض  
 کثافت



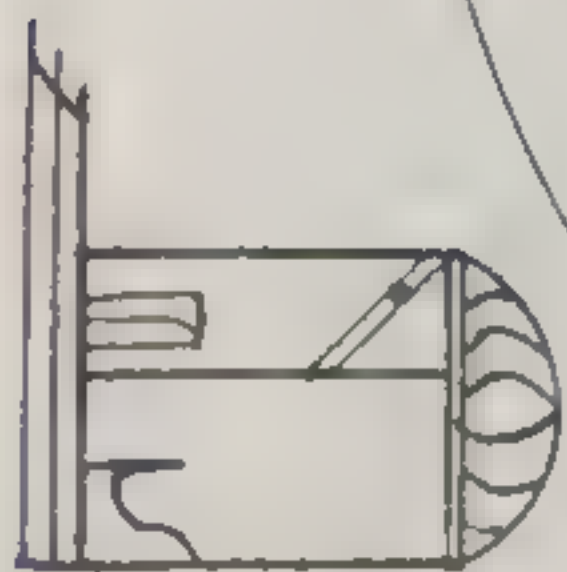
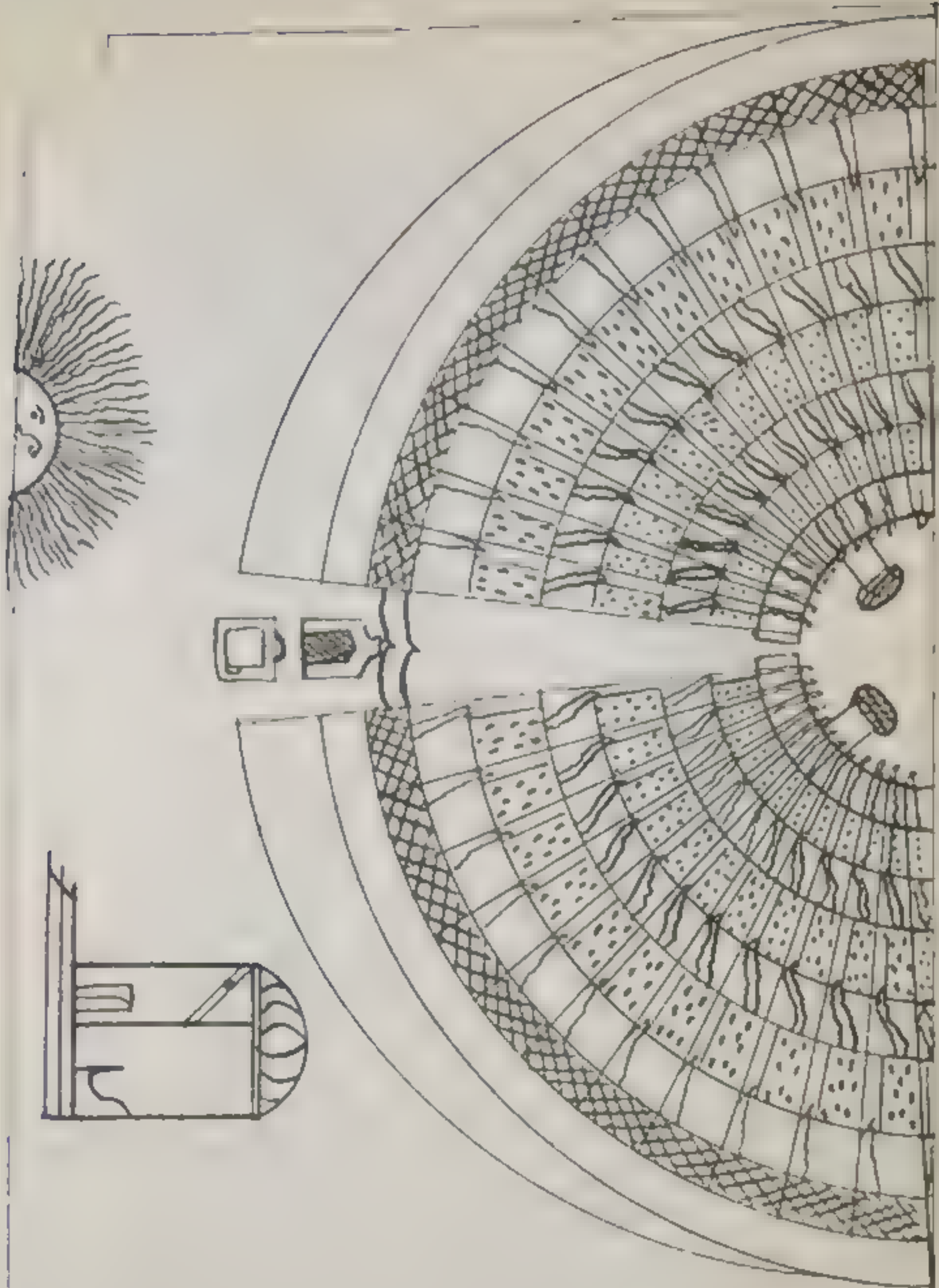
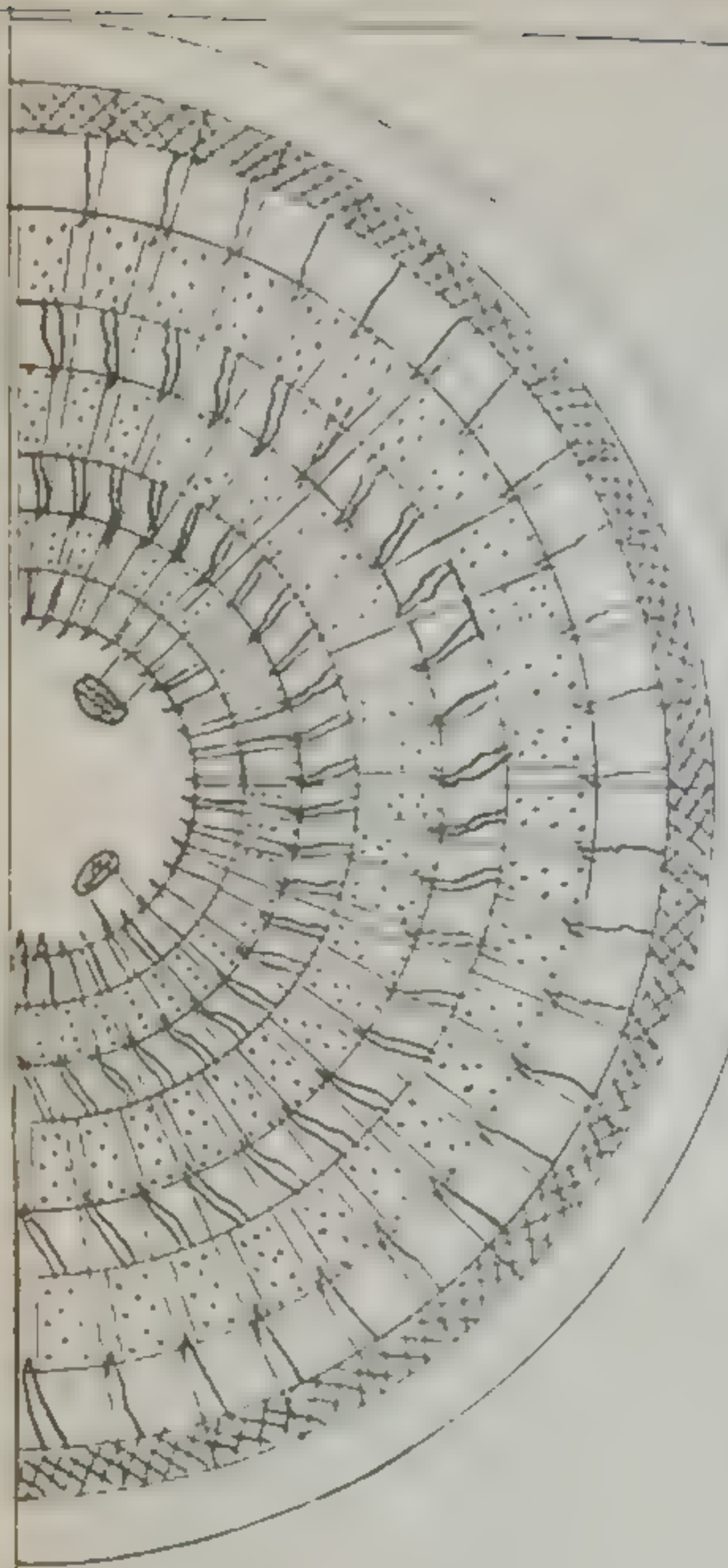








هو  
نقشه ساختن دادگاه  
محض نمود بود که پس از طلوع کردن  
هر دور و پنجاه خانه سنگ تحت باید  
و به گاه پر به بنیاد و لایه سنگ زده  
نیز شاید.









Bombay, Baroda & Central India

Railway.

# RULES & RATES

FOR

THE CONVEYANCE BY RAILWAY

OF DETAILS OF

Naval, Military and  
Civil Departments.

*In force from 1st June 1913.*

*The Times Press, Bombay—1913*







